نوید مردم

شمارهٔ صد و سی و هشتم

نهی از غیبت

شرح روی جلد : آبرنگ شیوهٔ کار صنیع‌الملك
سدهٔ ۲٤ شاهنشاهی (سدهٔ ۱۳ ه . ق)
موزهٔ هنرهای تزیینی

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنرومردم لطفاً درتهران به نقاط زیـر
مراجعه فرمائید :

دفتر مجله هنر و مردم

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

انتشارات خوارزمی وشعبه‌های آن

خانه کتاب
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی سپهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی پیام
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات پیوند
روبروی دانشگاه تهران

کتابهای جیبی
روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران

www.KetabFarsi.com

چاپخانه وزارت فرهنگ‌وهنر

هنر و مردم

HONAR - O - MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

ادارهٔ کل روابط فرهنگی

مهرماه ۲۵۳۵ — سال چهاردهم – شمارهٔ صدوشصت وهشتم

دراین شماره :

نقش واهمیت برکه‌ها وآب‌انبارها دربافت شهرهای ایران	دکتر پرویز ورجاوند	۲
پوشاك هخامنشیان	دکترمهدی روشن‌ضمیر	۷
شرق درادبیات قرون هفدهم وهیجدهم فرانسه (۱۱)	پیرمارتینو/جلال ستاری	۳۱
هنر خاتم‌کاری	علی یادگاریوسفی	۳۷
وزن شعر امیرخسرو دهلوی	محمدحسین تسبیحی	٤٦
پژوهش در شاهنامه (۳)	دکترمهدی غروی	۵۰
طالب آملی (۱۰)	دکترمنوچهر گودرزی	٦۲
شاعرانی‌که شاعره شناخته شدند (۱)	احمدگلچین معانی	۷۰
گنبد جبلیه	سیداحمد موسوی	۷٤
ریشه‌های تاریخی امثال وحکم	مهدی پرتوی	۷۸
کتاب	پرویز اذکائی	۸۰
ما وخوانندگان		۸۷
فهرست اسامی نویسندگان و مقالات آنان ــ سال چهاردهم		۸۹

مدیر: دکتر ا . خدابنده‌لو

زیر نظر هیأت تحریریه

طرح وتنظیم : ف . کازرونی

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید – نبش خیابان بندر پهلوی – ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ٦٤۰۳۳۱
تکشماره ۱۰ ریال
اشتراك سالانه ۱۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)
وجوه اشتراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی ایران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.
Annual Subscription: $5

Foreign subscribers are requested to send their orders
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch Tehran - IRAN

www.KetabFarsi.com

نقش و اهمیت کهها و آب انبارها در بافت شهرهای ایران

آب انبارهای قزوین سالم و ویران نشده

با معرفی: آب انبار حاج کاظم، اثری شکوهمند از معماری قزوین

دکتر پرویز ورجاوند

استاد دانشگاه تهران
ومشاور سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران

در بررسی شهرهای کهن و بناهای تاریخی موجود در آنها، بطور معمول بیشتر توجه سفرنامه نویسان و محققان بسوی بناهای سترك مذهبی، چون: مسجدها – امامزاده‌ها، ستایشگاهها و بناهای بزرگی‌چون: قصرها–کوشك‌ها و مانند آنهاجلب شده‌است و واحدهای معماری مورد نیاز عامه مردم شهر،چون: بازارها، تیم‌ها و تیمچه‌ها – حمامها آب‌انبار ها و نظیر آنها توجه جمع کمتری را بخود معطوف ساخته است. درحالی‌که در بسیاری از موارد ارزش و اعتبار این‌گونه بنا های مورد نیاز همگانی از جنبه های مختلف: طرح ساختمان – بنائی‌وهنرمعماری وتزییناتی، از دو دسته مورد بحث نه تنهاکمترنیست بلکه معرف ویژه‌گیهائی هستندکه در آن دوگروه نمیتوان یافت و با توجه‌باینکه برخی از آنها بتدریج در شهرهاوشهرکها مورد استفادهٔ خود را ازدست داده‌ومیدهد جا دارد، تحقیقی بنیادی از همه جهات در مورد آنها صورت پذیرد، باشدکه گذشته از جنبه‌های فنی و ساختمانی، معماری و تزیینات، از نظرگاه رابطه با بافت هر محل و شهرو نقشی‌که‌درجهت دادن به طرح‌ریزی بافت های شهری و مجموعه‌های مسکونی‌داشته‌اند، موضوع مورد بررسی جامع قرارگیرد.

– اینك با توجه به مقدمه‌کوتاهی که در بالا بآن اشاره رفت در این‌نوشته در پی مقاله «بیش ازاین بافت های قدیم شهرها را ویران نکنیم» که در شماره ۱۵۷ همین مجله بچاپ رسید و در آن ضمن معرفی‌کاروانسرای وزیر درقزوین لزوم حفظ و نگهداری و استفاده از کاروانسراها و تیمچه‌ها و سراهای این شهر و دیگر شهرها اشاره رفت، درباره یکی دیگر از آثار معماری همگانی‌شهری یعنی آب‌انبارها صحبت میکنیم.

–گفتگو درباره‌آب‌انباروممخزن‌های نگهداری و توزیع آب در معماری‌ایران و اشاره بسابقه تاریخی آن، براساس مدارك موجود بحثی است جالب‌وطولانی که از حوصله این‌مقاله بیرون است. ولی شاید بی‌مناسبت نباشد یادآور شویم‌که یکی ازکهن‌ترین و جالب‌ترین نمونه‌این نوع معماری را میتوان در کنار محوطه شهر باستانی چغازنبیل – مربوط به‌هزاره دوم و دوران شکوفائی معماری ایلام – مشاهده‌کرد و مورد تحسین قرار داد.

دراینجا جا دارد بدون آنکه‌بخواهیم به نمونه های دیگر مخزن های آب و آب‌انبارها در طی تاریخ این سرزمین اشاره‌کنیم این نکته مهم را یادآورشویم که با توجه به شرایط خاص اقلیمی ایران وکمبود منابع آب در بخش عمده‌ای از این سرزمین، موضوع کشف و تأمین‌آب، جلوگیری از هدررفتن آن و استفاده حساب شده از این پدیده زندگی‌بخش و آبادکننده از دورترین‌زمانهاموردتوجه بوده است. نتیجه آنکه مهندسان‌ومعماران ورزیده ایرانی‌ازدیرباز دست به‌تجربه‌های موفق و خلق آثاری سترك و ارزنده بصورت ایجاد قناتها – سدها – آب‌بندها و مخزن‌های بزرگ آب زده‌اند.

همچنین با توجه به‌ارزش واعتباری‌که

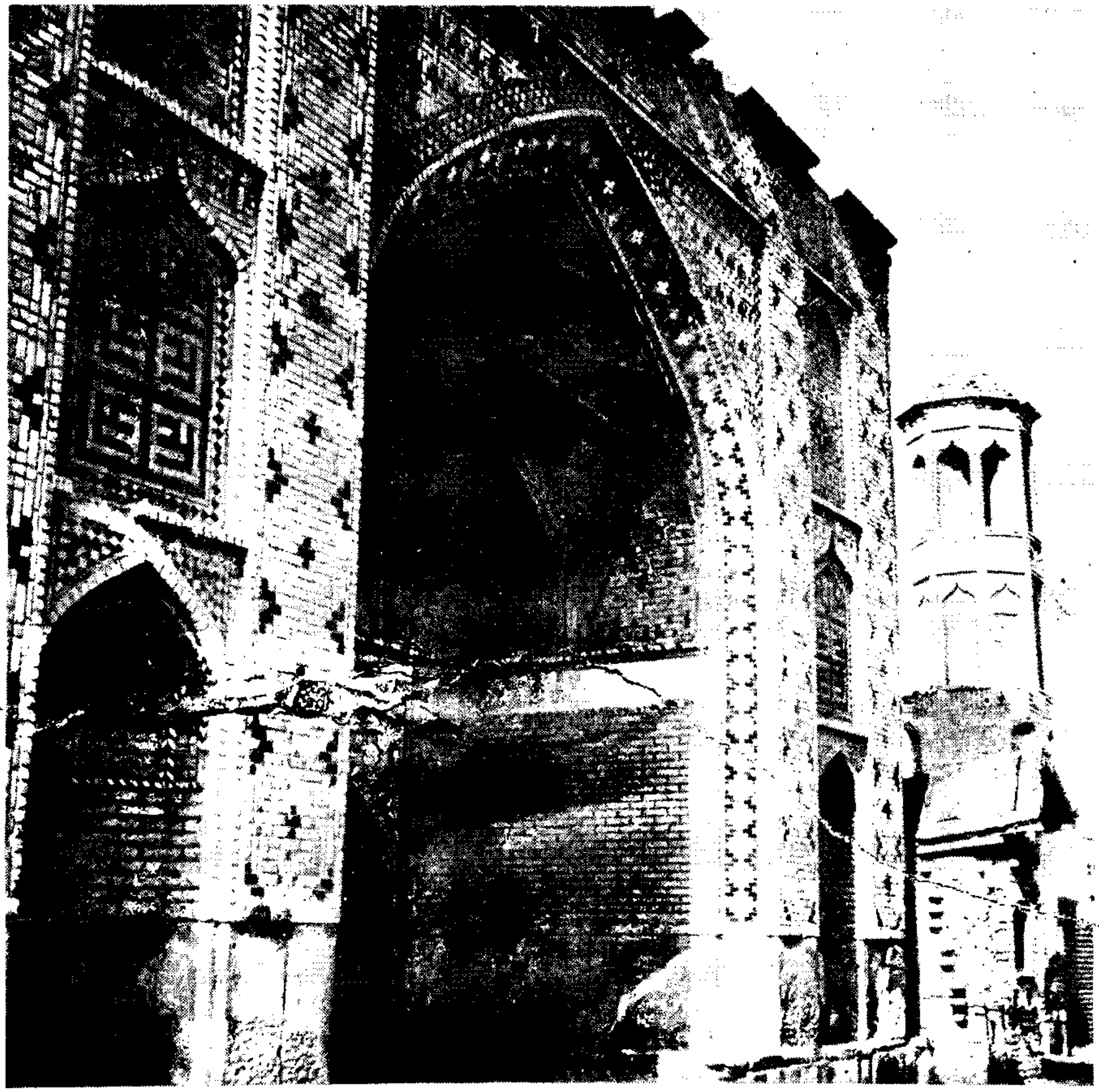

منظره‌ای از نمای سردر ورودی آب‌انبار حاج‌کاظم در قزوین (عکس ازنگارنده)

آب در این سرزمین داشته است ، سبب گردیده تا ستایشگاههای بزرگی‌نیزبرای نیایش ایزد نگهبان آب، یعنی‌ایزدناهید، برپا دارند. به‌بیان‌دیگر در تمامی زمینه‌ها و نمودهای زندگی مردم این سرزمین به‌روشنی میتوان نشانه‌های چشم‌گیر ارج نهادن بداین مائدهٔ آسمانی رامشاهده‌کرد

و پیوند ژرف آنراباتمامی‌مظاهرفرهنگ، هنروتمدن مردم این‌مرزوبوم‌لمس‌ساخت.

— نقش آب‌انبارها در بافت شهرهای حاشیهٔ‌کویرو منطقه های‌کم آب ایران‌در دوران بعد از اسلام چنان چشم‌گیراست که‌در بسیاری‌ازآبادیهاو شهرکهامحله‌های مختلف شهرهای بزرگ چون یـزد ،

آب‌انبارها، قلب آبادی، شهرك ومحله‌ها را تشکیل میدهند و دربسیاری‌ازمحل‌ها بزرگترین و چشم‌گیرترین واحد معماری بشمار میروند، تا جائی‌که دیگر بناهای همگانی محل را زیرنفوذ خـود قرار داده‌اند.

فن ساختمان و شیوه بنّائی‌درساختمان

آب‌انبارها، دارای اعتبارخاصی‌است، زیرا که سازندگان این واحدها،بادقت‌ونکته‌سنجی بسیار به‌نکات‌عمده‌ای چون: میزان فشار آب بر کف وسطح‌های جانبی، مسئله اندود داخل‌انبار،تهویه،تصفیه،جلوگیری از آلودگی آب و بسیاری دیگر ازمسائل توجه‌کامل داشته‌اند . هنر تزئینی نمای خارجی این آب‌انبارها، بخصوص سردر ورودی آنها و بالاخره در برخی موارد انتخاب شعرهای جالب برای‌کتیبه بالای سردر، همه و همه معرف آنست‌که این آثار معماری با بسیاری از ویژگی‌ها ، روحیه و خصوصیات زندگی ساکنان پیرامونش در ارتباط نزدیك و محکم‌بوده است. حال آیا دریغ نیست‌که این آثار پر ارزش و دربسیاری‌موارد زیبا رابدست فراموشی و سپس نابودی بسپاریم؟

آنچه من را بر آن داشت تا به‌نوشتن مطلبی دربارهٔ آب‌انبارهابپردازم،آن بود که با انجام‌لوله‌کشی در شهرهاوشهرکها، بسیاری از این آب‌انبارها متروك‌گشته‌اند و میرود که بتدریج روبه‌ویرانی کامل گذارند. قصدم آن نیست‌که بگویم باید مردم از آب‌انبارها استفاده کنند ولی میخواهم بگویم باید ترتیبی داده شود ، تا بتوان از انهدام آنها جلوگیری‌کرد و برپایشان نگهداشت نه آنکه چون آب‌انبارهای قزوین‌با بدترین وضع‌وشکل ممکن ورودی آنها را بصورتی زننده تیغه‌کرد.

باانجام‌این‌عمل نه‌تنهابه‌نمای‌بسیاری‌از این واحدهابلکه‌به‌منظرعمومی‌شهرلطمه‌ای شدید وارد گشته است. دلیل انجام این‌امر روشن نیست ولی هرچه‌هست‌اگر قصدبر مسدود ساختن ورودی این واحد ها بود می‌توانستند ، با مطالعه و بطور مثال با ایجاد یك جدار شبکه‌مانند ازکاشی‌این کار را انجام‌دهند تااین چنین نمای‌آنهارا زشت‌وکریه نسازند وموجباتی‌فراهم‌سازند تا بامطالعه‌کافی بتوان‌ضمن حفظ آنها کاربردی معقول و منطقی‌برایشان درنظر گرفت.

این امر بی‌سابقه نیست چنانکه‌آب‌انبار جالب «سیداسماعیل» درخیابان سیروس تهران چندسالی است که‌به‌یك غذاخوری

تصویر دیگری ازسردر ورودی وبادگیرجالب آب‌انبار حاج‌کاظم درقزوین (عکس ازنگارنده)

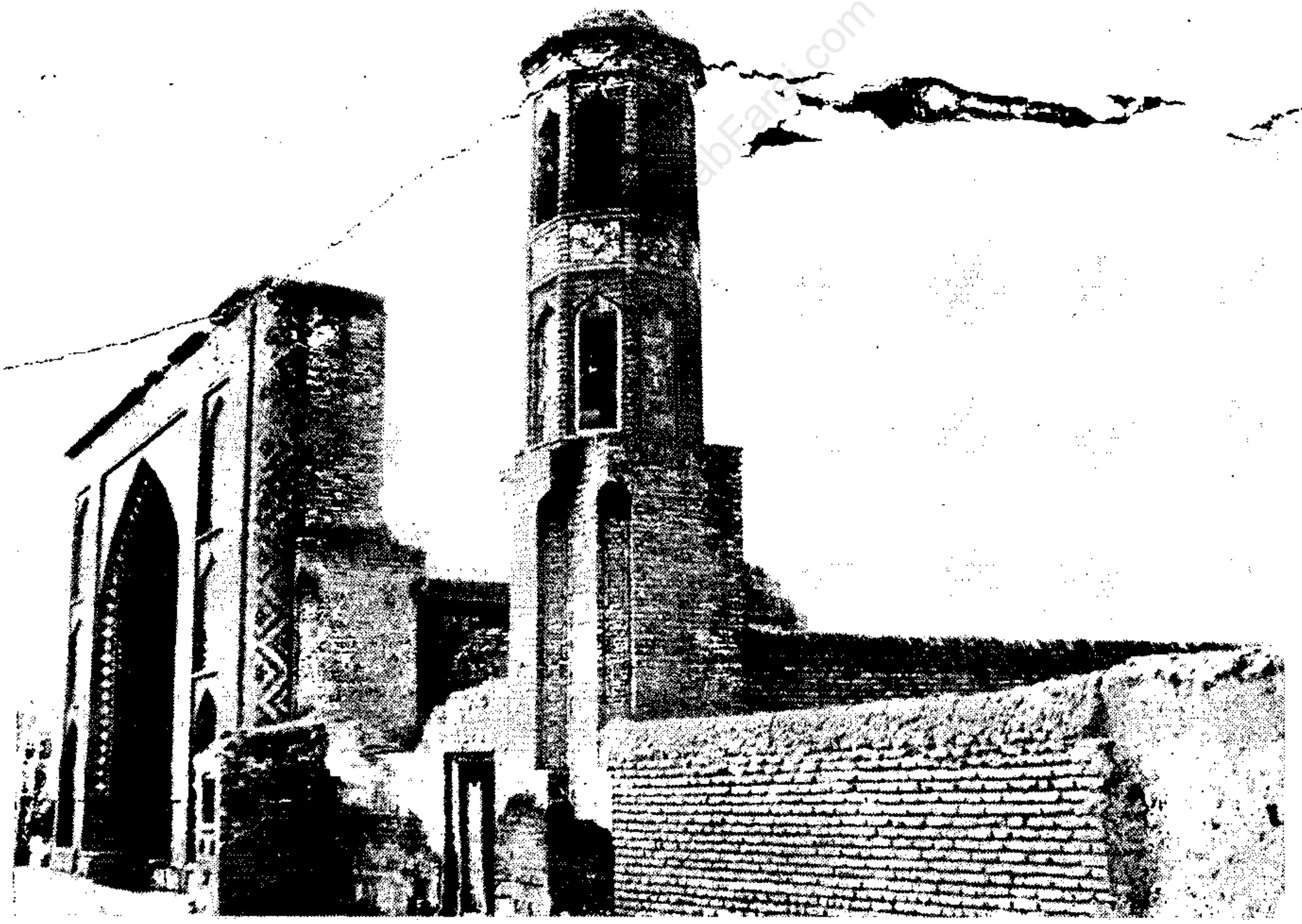

سنتی ایرانی تبدیل یافته و «برکه»هـا یاآب‌انبارهای جالب بندرعباس نیزبرای تبدیل به‌موزه، چایخانه و تآتر موردتوجه قرارگرفته‌اند.

اینك با توجه به‌آنچه‌که در بالا آمد در زیر بمعرفی‌یکی‌اززیباترین‌وجالبترین آب‌انبار های قزوین که چون گـوهری درخشان در یکی از محله‌های قدیمی‌این شهر قرار دارد میپردازیم. باشدکه‌مقامات مسئول بر سرذوق‌وشوق‌آیندوگوشه‌چشمی نیز به‌این آثار بیاندازند و موجبات حفظ آنها را فراهم سازند.

آب‌انبار حاج کاظم

آب‌انبار حاج کاظم درمحله مغلاوك از محلات‌قدیمی‌قزوین‌قراردارد. آب‌انبار مزبور از جمله آب‌انبارهای قدیمی بشمار میرود. تعداد پله‌های آب‌انبار ۴۰ عدد است و کلیه آنها از سنگ های تراشیده ساخته شده‌اند و ازاره‌های آن نیز همگی از سنگ است. سردر ورودی آب‌انبار بصورت یك قوس بلند و جناقی ساخته شده و در دو سوی آن دو جرز پهن قرار داردکه وسط آنها، سه‌طاقنما یکی بر روی دیگری تعبیه شده است. طاقنمای زیر بصورت طاقچه و توگود است. دو طاقنمای دیگر دارای تزئینات کاشی، با طرحهای هندسی‌وخط‌بنائی‌است.طرحهای تزئینی نمای آب انبار بشیوه‌معقلی صورت پذیرفته‌چنانکه جابجا آجرکاری‌وآجر–های لعابدار رنگی در کنار هـم قرار گرفته‌اند. قبل از مدخل اصلی آب‌انبار محوطهٔ هشتی مانندی واقع شده است‌که در دو جانب آن دو سکوی سنگی قرار دارد.

مخزن آب‌انبار به‌ابعاد ۲۳×۲۱×۸ متر در جانب راست سردر قرارگرفته، بر روی آن دو هواکش وجود دارد. از دو هواکش‌مزبور آنکه درامتدادسردر قرار دارد دارای تزئینـات کاشیکاری و دیگری ساده است. تاریخ بنای‌آب‌انبار در آخرکتیبه‌ای‌که بر روی سنگ مرمر و بخط نستعلیق‌کنده شده، بالای ورودی داخلی نصب‌گردیده، مشاهده می‌شودکه

نمای کامل سردر زیبا و پرشکوه آب‌انبار حاج‌کاظم در قزوین . دراین تصویر تزیینات هنرمندانه ورودی آب‌انبار مشاهده می‌گـردد (عکس از نگارنده)

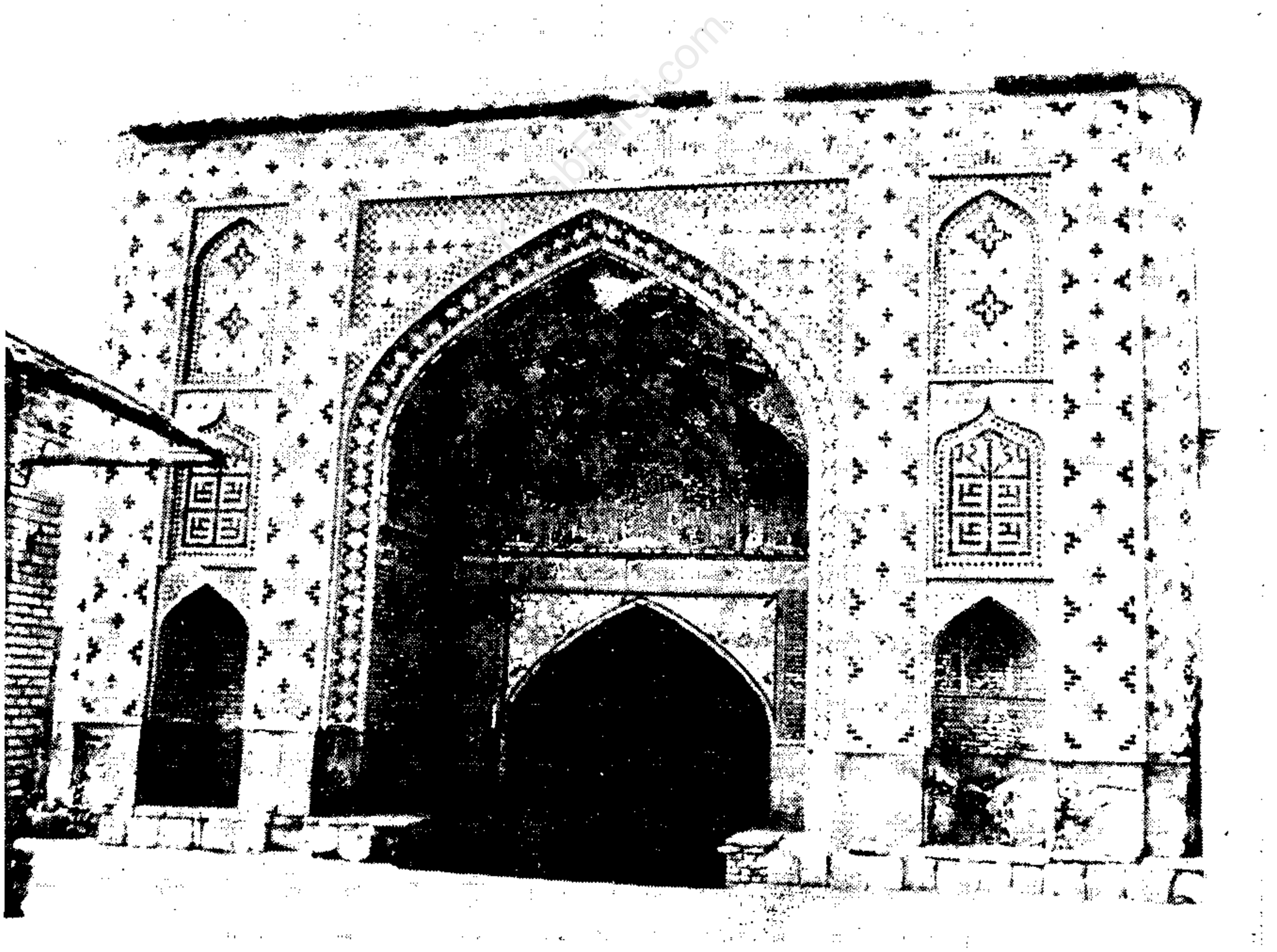

برابر سال ۱۲۵۶ هجری قمری است .
متن کتیبه بشرح زیر است:

خیر خلق خدای هـرکس را
شد چو مرکوزفطرت خواهر[1]
آن کند در مراتـب خیـرات
کش بـود رحمت خدا کیفـر
قدوةالحاج حـاجی اسمعیـل
آنـکه فیض اللهش شده رهبر
ساخت این برکه معظم و کرد
وقف شاه شهید تشنه جگـر
که از این خیر حاجی کاظم را
دهد ایـزد جزای بیـحد و مر
جامی ازکوثـرش دهدکه رهد
از حـرارات عرصـه محشـر
سال تاریـخ را نوشت صفا
منبعـی ز آب چشمـهٔکوثـر
و سلام‌الله‌الحسین
و اصحابه حرره میرزاکاظم
۱۲۵۶ بسرکاری محمد رضا – کتیبه میرزاکاظم قزوینی– حجره استادعابدین.

در بالای کتیبه فوق بر روی قطعه‌سنگ مرمر دیگری کتیبه زیر نوشته شده‌است:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم حبذا اولاد مرتضی اقتضا نمودکه بانی برکه مبارکه اعنی سلیل جلیل‌قدوةالحاج‌محمداسمعیل.

صد شکر که آبادشد این ارض‌خراب
عـکس رخ آفتاب دیدیـم درآب
چون در صفحه حسنات طرحی ازاین خوش آب و رنگ‌تر در بحر مبرات یکتاگوهری از این خوش و باصفاتـر و پرآب‌تر نداشت آنرا نثار مرقد مطهر نوردیده حضرت‌خیرالبشرگردانده وقف نمودکه موالیان تشنگان کربـلا در لعن مانعین آب از آن خباب خود را معاف ندارند.

بنوشد ز من هر که نوشد ز آب
کند لعـن بر قاتلش بیحساب

و ثواب این عمل منقور مرقد مطهررا بروح طوبی‌آشیان حاجی محمد کاظـم مبذول داشتند. » کتیبه کاظم قزوینی.

۱ــ کلمه خواطر همچنانکه در متن‌کتیبه‌نوشته شده در اینجا ذکرگردیده است.

www.KetabFarsi.com

پوشاک هخامنشیان

دکتر مهدی روشن‌ضمیر
دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ملی

هنگامیکه هخامنشیان‌درجرگه‌ملل خاورزمین واردشدند در مقابل خودتمدنهای قدیمی‌و پیشرفته‌ای مشاهده‌کرده،می‌دانستندکه تمدنهای‌کهن و چندهزارساله آن ملل‌برتمدن جدید آنها برتری دارد و شایدبهمین‌سبب‌هم‌کورش شاهنشاه نیرومند وآزادی‌دوست هخامنشی به‌ملل تابع خود آزادی زیاد میداد تاآنجاکه‌در تورات بارها ازاو تمجید شده ، حتی اورا مسیح خداوند و ناجی بشر لقب داده‌اند[1].

داریوش هم بنوبه خود نسبت به‌مللی‌که تحت فرمان او بودند ، رفتاری بشردوستانه داشته ، نسبت به‌آنها بنحو بسیار خوبی رفتار مینمود .

شاهنشاهان هخامنشی عموماً تمدن وفرهنگ ملل تابعهٔ خودرا حمایت نموده ، به‌آنها امتیازاتی زیاد میدادند .

شاهنشاهی هخامنشی برمللی تکیه داشت‌که بعنوان‌شکست خوردگان یاباردگان معرفی نمیشدند ، بلکه همه بطور یکسان عضو آن شاهنشاهی بزرگ بودند و بنابرمنشوری‌که کورش بزرگ دربابل صادر کرده است ، درآن همه ملل آزاد بودند، خدای خودرا بپرستند ومعابدی بنا بررسوم وعقاید خود برپا نمایند . این ملل هریك بسهم خود درپایه‌گذاری تمدن ایران زمان هخامنشی دستی داشته‌اندکه اکنون درباره اهم آنها گفتگو بعمل خواهیم آورد .

باتوجه دقیق ومطالعه‌ی ژرف درسنگ‌نگاره‌های دوران هخامنشی بخصوص درتخت جمشید وبویژه دربناهای داریوش و خشایارشا ، بیش از همه‌جا آثار نفوذ هنر مادی و ایلامی بچشم میخورد.[2]

۱ – رك به‌تورات ، کتاب اشعیا باب ٤٥ آیه اول .

۲ – بنا بگفته گیرشمن Ghirshman : «هنر مادی درتشکیل هنر هخامنشی بسیار مؤثر بوده است . کاخهای کورش بناگهان از هیچ پدیدار نشدند . دخمه‌های صخره‌ای دوران ماد باستونها وسر ستونها ونقوش برجسته‌اش مقدمه‌ای ازکاخهای اکباتان بودندکه هنوز برما ناشناخته‌اند». (ن ك به‌هنر ایران ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران ۱۳٤٦ ص ۲۳۷).

بطوریکه میدانیم مدتهای مدیدی پارسیان تابع دولت ماد بوده ، سپس درحدود سالهای ۶۲۵ پیش‌از میلاد درنواحی شرقی انزان یا انشان‌که بعدها بنام آنان پارسه خوانده شد ، شاهنشاهی خودرا پایه‌ریزی کردند .

یکی ازاستادان فن‌که بویژه دراین باره پژوهشهـای پرارزشی نموده است پرفسور دکتر والتر هینتس Prof. Dr. Walther Hinz استاد رشته ایـرانشناسی دانشگاه گوتینگن آلمان میباشدکه درکتاب خود بنام «دولت ایلام» بطور مختصر ومفید مطالب بسیار جالبی آورده است . درسال ۵۵۰ پیش‌از میلاد کورش موفق شد نه‌تنها خودرا ازفرمانبرداری دولت ماد آزادکند بلکه کاررا بدانجا رسانیدکه آندولت‌را تابع ومنقاد خود نیز بنماید[۳].

این امر مسلم است‌که حکومت طولانی مادها برپارسیها باعث نفوذ تمدن وفرهنگ آنان درجامعه هخامنشی بخصوص درترتیب اداره امور درباری آنهاگردیده است . واژه‌هائی‌که برای شاه ، شاهنشاه ، بزرگان و نجبا ، افسران وسپاهیان وخزانه ودادگستری وغیره بکار برده میشد ، همه اقتباس از واژه‌های مادی بوده است[۴]. درتخت جمشید هرگاه بار عامی نشان داده میشود اولین شخصی‌که جلوی شاهنشاه ایستاده ، همیشه یکنفر ازبزرگان مادی (ش ۱) میباشد . درچهار سنگ نگاره تالار صد ستون و دوسنگ نگاره خزانه شاهی ، این موضوع بخوبی دیده میشود . چند نفر ازدانشمندان اروپائی ازجمله‌گرولد والزر Gerold Walser استاد سویسی در رشته تاریخ باستانـی ومؤلف کتاب «باریابی بدربار شاهنشاهـان ایران»[۵] عقیده دارندکه این نجیب‌زاده مادی تقاضای باریافتن عده‌ای بحضور شاهنشاه‌را دارد . ولی چنین میتوان گفت‌که این نجیب‌زاده مادی‌که درهمه‌جا بیك صورت وطرح تراشیده شده است ، مهمترین و یایکی ازمهمترین مشاغل درباری‌را داشته ، کسی بوده‌که کسب اجازه برای باریافتن بحضور شاهنشاه دراختیار او بوده است .

استاد گیرشمن این شخص را Grand maître des cérémonies یعنی رئیس تشریفات نامیده است[۶]. پرفسور والتر هینتس نام Hofmarschall راکه بهمین معنی آمـده است برای این نجیب‌زاده مادی انتخاب کرده است[۷]. بطوریکه ازروی این سنگ‌نگاره (ش ۱) نمودار است شاهنشاه روی تخت جلوس نموده ودرمقابل او دو آتشدان قرار گرفته‌ورئیس تشریفات ، درحالیکه عصای مخصوص صاحب منصبان عالی‌رتبه رابدست چپ گرفته است ، دست راست خودرا بجلوی‌دهانش نگه داشته تاازبرخورد نفس خود به‌آتش مقدس جلوگیری

3 - Hinz, Walther: Das Reich Elam, Stuttgart 1964, S. 124, 130 f., 132. Von der Osten, Mans Henning: Die Welt der Perser, Stuttgart 1956, S. 59. Kunstgeschichte alter Orient Bd. 2, Frankfurt a.M. 1963, S. 113 ff.

نگارنده درتهیه این مقاله ازکتاب
Altiranische Funde und Forschungen, Berlin 1969
اثر دوست دانشمند وگرامی آقای پرفسور دکتر هینتس استفاده‌زیادی
نموده وهمه‌ی عکس‌ها ازکتاب نامبرده گرفته شده است .

4 - Benveniste, E: Titre et noms propres en Iranien ancien, Paris 1966, p. 27.

5 - Walser, Gerold: Audienz beim Persischen Grosskoenig, Zuerich 1965, S. 10 f.

6 - Perse - proto - iraniens, Medes, Achemenides Paris 1963 p. 205.

7 - Altiranische Funde und Forschungen . . ., S. 64

کند. رئیس تشریفات بااین نوع ادای احترام ازشاهنشاه بار یافتن میهمانان‌را درخواست مینماید.

شاید بتوان حدس زدکه این رئیس تشریفات در ابتدای صحبت خـود جمله «پادشاه تابه‌ابد زنده‌باد» را ادا می‌نموده است. این جمله درزمانهای باستانی دردربارها بخصوص هنگام باریافتن مرسوم بوده است. درکتاب تورات این جمله که‌در حضور شاه ادا میشده است بارها دیده میشود. ازجمله در آنجائیکه رؤسا و والیان برای بدگوئی وشکایت از دانیال ــ که مورد توجه خاص شاه قرار گرفته بوده ــ به‌داریوش مراجعه کرده‌اند، درحضور وی چنین آغاز سخن میکنند:

«ای داریوش پادشاه تا به‌ابد زنده باش...»[8].

یکی ازعلائم شخصیت ومقام والای این نجیب‌زاده‌مادی، یعنی رئیس تشریفات دربار، دردست داشتن عصا است (ش ۱) دردست گرفتن این عصا تاقرون اخیر نیزتوسط رؤسای‌تشریفات مرسوم بوده‌است. مثلاً انگلبرت کمپفر Engelbert Kaempfer پزشك دانشمند وسیاح معروف آلمانی‌که مدتها، دراصفهان، در دربار صفویان رفت وآمد داشته است چنین میگوید:

«رئیس تشریفات Supremus aulae Mareschallus مأمور حفاظت دربار بوده، برگروه کارمندان درباری ازجمله گارد محافظ وپاسبانان، شاطران ودربانان وسربازان گاردکه اصلاً عده‌شان به ۲۰۰۰ نفر میرسیده فرمانروائی داشته است. این رئیس تشریفات موظف بوده است‌که هنگام باردادن وآمدن میهمانان خارجی وداخلی به‌هریك، نسبت به‌مقامشان، احترام گذارده، درمحلی مخصوص بدانها جای دهد. مکان ایستادن رئیس تشریفات نزدیك تخت شاهنشاه ودرآنجا مراقب اشارات و دستورات وی بوده است[9]».

یکی دیگر ازدانشمندان اروپائـی ژان شاردن Jean Chardin سیاح فرانسوی نیز دربارهٔ عصای مخصوص رئیس تشریفات درزمان صفویه شرح مفصلی آورده چنین گوید:

«رئیس تشریفات برای نشان‌دادن‌مقام خود دستورمیدهد عصای کلفت طلائی‌راکه باسنگهای قیمتی زینت یافته ، پنج فوت درازای آنست درجلویش حمل‌کنند . هنگامیکه شاه حرم را ترك مینماید رئیس تشریفات فوراً عصای نامبرده‌را درجلوی خود نگه داشته ومنتظر فرامین شاهنشاه می‌ایستد . . .»

سپس ادامه میدهد : «جای رئیس تشریفات دربالای مجلس مافوق بقیه منصب‌داران ودرباریان است ولی هیچگاه نمی‌نشیند ، چون همیشه باید منتظر دستورات شاهنشاه باشد»[10] متأسفانه تابحال دانشمندان نتوانسته‌اند بدانند عنوان این نجیب‌زاده مادی‌که منصب رئیس تشریفات‌را داشته چه بوده است . درسنگ‌نبشته شاپور اول به‌خط پهلوی میانه‌که متعلق بسال ۲۶۰ میلادی بوده ، درنقش رستم موجود است ، ما به‌واژه‌ی دریکان سردار darîkân sardâr یا دریك‌پد darîkpad برمیخوریم‌که میتوان آنرا سردار دربار یا افسر درباری دانست[11]. البته ما میتوانیم‌برای اثبات این سخن‌به‌کتاب Kyrupaideia جلد هشتم گزنفون و یاآثار هردوت نیز مراجعه نمائیم ولی بااینکار بحث ما بدرازا خواهد کشید . دراینجا گفته‌ی هردوت‌را بطور اختصار ذکر مینمائیم :

مورخ نامبرده درجلد سوم کتاب خود درآنجاکه راجع به‌اینتافرنس Intaphernes یا وندافرنا Vindafarna یکی از ۶ نفر همراهان داریوش‌که بکمك او گوماتای غاصب یاباردیای دروغی‌را نابودکردند ، صحبت میکند ، چنین آورده است :

---

۸ - کتاب دانیال نبی باب ششم آیه ۷ ص ۱۲۹۶ و همچنین به‌کتاب نحمیا باب دوم آیه سوم ص ۷۴۸ مراجعه شود . (تورات چاپ ۱۹۰۴) .

9 - Kaempfer, Engelbert: Am Hofe des persischen Grosskönig, Leipzig 1940, S. 81.

10 - Chardin, Jean: Voyages du Chevalier Chardin en Perse, Paris 1811, Tome cinquieme, p. 356-7.

11 - André Maricq: Syria, Paris 1958, p. 35.

«وندافرنا روزی میخواست ، بی‌اطلاع قبلی وبدون داشتن اجازه ورود ، بحضور شاهنشاه برود ولی نگهبانان دربار از ورود او جلوگیری بعمل آوردند.»[۱۲]

درجای دیگر هردوت درجلد سوم کتاب خود صفحهٔ ۳٤ هنگامیکه درباره یکی ازعالیقدرترین درباریان کامبیز گفتگو بعمل‌آورده است میگوید ، اوکسی است که همه اطلاعات وگزارشات‌را بسمع شاهنشاه میرساند . این مورخ باستانی در کتاب خود وجود رئیس تشریفات‌را به‌دوران سلطنت بنیانگزار شاهنشاهی ماد یعنی دیوکس Deiokes رسانیده است[۱۳]. در دست داشتن عصا فقط مخصوص رئیس تشریفات که یك نفرمادی است نبوده بلکه گروههای دیگری‌هم اجازهٔ حمل این عصارا داشته‌اند . اولین گروه ، دونفر افسر نگهبان پارسی هستندکه هریك چنین عصائی بدست راست‌گرفته ، دست چپ خودرا طبق معمول آنزمان بروی مچ دست راست نهاده‌اند (ش ۲) . معلوم نیست‌که این رسم ایستادن بحالت احترام ، آیا درزمان مادیها هم معمول بوده یانه. این دو افسر نگهبان کلاه یا تیار مخصوص پارسیان‌را بسر دارند وازبلندی وفرم ترك‌ترك آن میتوان فهمیدکه ارتشی بوده‌اند . درهرحال بطوری‌که ازاین سنگ‌نگاره‌ها معلوم میشود همه نگهبانان دربار سربازان پارسی بوده‌اند ، یعنی اگرچه مادی‌ها دردربار ، دارای مناصب بسیار عالی ازجمله شاغل منصبی چون رئیس تشریفات بوده‌اند ولی محافظت جان شاه وپاسبانی دربار وی همیشه دردست پارسیان بوده است ودرهمه‌جا درپله‌های ورودی آپادانا وساختمانها وکاخ‌های داخلی آن و بالاخره کاخهای‌داریوش و خشایارشا، همیشه محافظین وگاردها پارسی هستند . جاهائی‌که پاسداران پارسی ومادی توأماً وباهم نشان داده شده ، درمحوطه‌ها یا حیاط‌های خارجی کاخها میباشندکه‌گاهی‌هم سربازان ایلامی بدانها افزوده شده‌اند . مثلاً درکاخ صد ستون این پاسداران پارسی‌که بادردست‌داشتن عصا ، عالی‌بودن مقام ودرجه خودرا نشان‌میدهند، باوجود جاه ومنزلتشان – بعدازرئیس تشریفات

که یکنفر مادی بوده ــ قرار داشته‌اند . گروه دیگری از پاسداران که روی دیوارهای آپادانا درپله‌های شرقی وشمالی نقش شده‌اند ، سربازان ایلامی هستند وایلامی بودن آنها ازنوار تابیده وپیچ‌درپیچی که بشکل طناب کلفتی بدور سرشان بسته‌اند نمایان است (ش ۳) .

پشت سر پاسداران ایلامی یکنفرمنصب‌دار مادی‌درحالیکه عصابدست دارد ایستاده این شخص فرمانده یارهبر چند نفر

12 - Herodot, Historien II, 3. B. 118, S. 173, München 1961.

13 - Herodot, Historien I, Kap. 95-99.

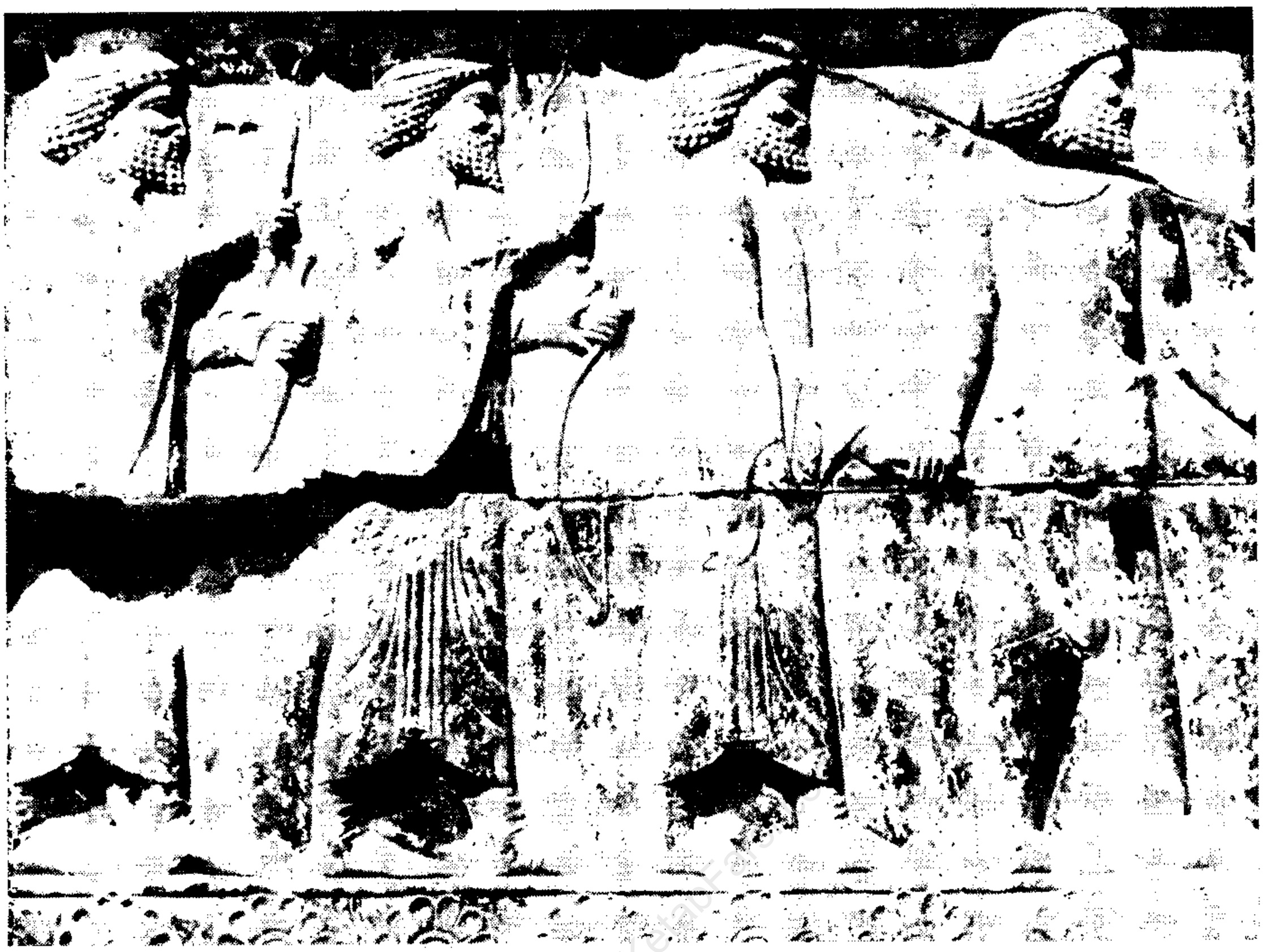

فراش وخدمتکار میباشدکه صندلی شاهنشاه وقالی وغیره‌را حمل میکنند (شکل ٤ و ٥) . این پیکره‌ها همه مادی هستند. همینطورهم کسیکه قالی یاقالیچه‌را حمل میکند وشلاقی بدست راست دارد نیز مادی است .

گزنفون درکتاب خود Kyrupaideia **جلد VIII** [١٤] ازعده‌ای شلاق‌دار گفتگو میکندکه هنگام بیرون‌آمدن‌شاهنشاه اشخاص‌را متواری میکرده‌اند . درقرون وسطی وهم‌چنین در دوران صفوی وبعدازآن درایران این فراشهای شلاق‌بدست‌نیز جزو خدمتکاران درباری باعناوین : جلودارباشی ، فراش‌باشی وغیره مشغول خدمت بوده‌اند . دراین محل گروه‌های دیگری نیز نقش گردیده‌اندکه تشریح آنان مدت زیادی وقت لازم دارد لذا اکنون فقط بذکر مختصر نام آنها اکتفا میکنیم :

سومین گروه آنانی هستندکه اسبان مخصوص شاه‌را نمایش میدهند واینان نیز مادی هستند .

گروه چهارم گردونه‌ها وگردونه‌رانان سلطنتی‌را نمایش میدهد . این‌گردونه‌رانان همه ایلامی بوده ، سرکرده آنان بادردست‌داشتن عصا درجلوی ارابه‌ها نشان داده میشود (ش ٦ و ٢٤) وبالاخره ،

گروه پنجم نمایندگان ملل تابعه‌را بمعرض نمایش قرار داده است . ازجمله آنان نماینده هندیها ، حبشیها و ایلامی‌ها هستندکه بترتیب توسط منصب‌داران پارسی ومادی بحضور شاه هدایت میشوند (ش ٧ و ٨) .

نفوذ تمدن ایلامی

بطوریکه دربالا گفته شد ، پارسیها ابتدا درسرزمین‌های باصطلاح ایلامی یعنی انشان یا انزان سکونت داشتند وهنگامیکه درحدود ٧٠٠ پیش‌از میلاد به‌این ناحیه آمدند ، باموافقت ایلامیها بوده است .

آنزمان موقعی بودکه پارسیها از زندگی درناحیه دریاچه ارومیه وفشار آسوریها و اورارتوها بتنگ آمده بودند . از طرفی ایلامیهاکه قدرت خودرا درمقابل دشمنان ضعیف میدانستند ، آمدن پارسیهارا غنیمت شمرده ازاتحاد آنان‌باخود، برای مقابله باآسوریهاکه بسیار نیرومند شده بودند ، استفاده کردند . بطوریکه ازیکی ازسنگ نبشته‌های آسوری بدست آمده ، ما ازاتحاد پارسی‌ها باشاه ایلام ، هوم‌باننی‌منا Humban-nimena که درسال ٦٩١ پیش‌ازمیلاد برعلیه

سناخریب Sanherib شاه آشور میجنگیده ، اطلاع داریم .

دراین جنگ ازشرکت دسته‌های سربازان پارسی (مردم پارسواش) درلشگر ایلام نیز آگاهی داریم[۱۵]. اتحاد نامبرده ازسال ۷۱۰ پیش‌از میلاد منعقد گردیده بوده ، ارتباط‌ونزدیکی کامل پارسیها و ایلامیها درآنزمان باثبات‌رسیده است . ازطرف دیگر ازسالهای ٤٨٦ ــ ٥٢٢ پ م دیگر اسمی ازایلامیها برده نمیشود مثلاً داریوش بزرگ درسنگ‌نبشته‌های خود هیچگاه نامی ازایلامی‌ها نبرده، همیشه‌واژه خووجه یا اووجه Huvaza را برای ساکنان این سرزمین بکار برده است . درجائی دیگر نیز برای ایلامیها نام سیستان Cissians یعنی نام باستانی کشیان Kashshites را آورده‌اند.[۱٦]

درهرصورت ازسال ٦٤٥ پ م دولت ایلام فراموش‌شده، ازصحنه روزگار محو گردیده است تابدانجاکه مورخان‌باستانی ازجمله استرابون‌هم نامی‌ازآن دولت نبرده ، آنرانمیشناخته‌اند.

درهرحال بسبب نزدیکی ویاهمسایگی این دو ملت ، نفوذ تمدن اسلامی در فرهنگ و زندگی هخامنشیان بخوبی آشکار وهویدا است ویابنا بگفته اغراق‌آمیز پروفسور ویسنر Wiesner «هنر هخامنشیان تحت تأثیر کامل هنر ایلامی قرار گرفته است».

شاهان ایلام ، همانطورکه بعدها شاهنشاهان هخامنشی ، درسنگ‌نبشته‌های فراوانشان خودرا شاه شاهان وشاه انزان مینامند ، درسنگ‌نبشته‌ها خودرا شاه انزان وشاه شوش نیز خطاب میکرده‌اند[۱۷]. نویسندگان دربار هخامنشی ایلامی بودند وحتی تا زمان اردشیر اول یعنی تاسال ٤٦٠ قبل‌از میلاد کارهای دفتری دردست آنان بوده ، دراین تاریخ برای اولین بار امور مربوطه بدست نویسندگان آرامی افتاد . نفوذ فرهنگ ایلام باپیداشدن لوحه‌های گلی باخط میخی ایلامی در تخت جمشید ، معرف تأثیر بسزای آن فرهنگ در ادارهٔ امورکشوری هخامنشیان نیز می‌باشد . درزمان داریوش بزرگ اداره‌ها و دیوانهای دولتی همه دارای دفاتری بودندکه بخط آرامی و ایلامی نوشته میشدند . داریوش بزرگ هنگامیکه فرمان نوشتن اولین سنگ نبشته گزارشات دولتی‌را برسینه کوه بیستون صادر کرد بخط ایلامی بود چون بنا به‌تحقیقاتی‌که چند تن ازاستادان ایران‌شناس وباستان‌شناس ازجمله پرفسور هینتس W. Hinz استاد دانشگاه گوتینگن و پرفسور لوشای H. Luschey و دکتر لئو ترومپلمن Leo Trumpelmann وکارل نولندر Carl Nylander رئیس وکارمندان مؤسسه باستان‌شناسی آلمان درایران بعمل آورده‌اند درآنزمان ــ یعنی ٥٢٠ قبل از میلاد ــ هنوز خط میخی پارسی باستان وجود نداشته است[۱۸] وآنچه بخط پارسی باستان درآنجا نوشته شده متعلق به‌سالهای بعد است . واما آثار دیگر نفوذ تمدن ایلامی‌ها:

اگر به‌لباسهای پاسداران ومنصب‌داران پارسی و حتی شاهنشاه بادقت نظر کنیم می‌بینیم‌که فرم وبرش آنها غیراز شکل لباس مادی است[۱۹] یعنی بصورت کت بلند آستین‌دار

---

۱٤ – همچنین ر ك به : تذکرةالملوك ص ٦٧ و

Hinz, Altiranische . . ., S. 67/Kaempher, Am Hofe . . ., S. 120.

15 - Hinz, Das Reich Elam, S. 124/Von der Osten, S. 34/Ghirshman, R.: Iran, a Pelican Book 1954, p. 119/Fischer Weltgeschichte, Die Altorientalischen Reiche, III, S. 73/Altiranisches Wörterbuch, S. 1864.

16 - Olmstead, A.T.: History of the Persian Empire, Chicago 1966, p. 239.

دراینجا بسیار بجا است‌که عقاید آقایان استاد جمال‌زاده و دکتر رکن‌الدین همایون فرخ‌را درمورد نام ایلام مورد توجه قرار دهیم . نامبردگان نام ایلام‌را ساختگی وجعلی دانسته‌اند وچنین مینویسند : «آیا جای انکار هست‌که ما کورش و داریوش‌را باوجود سنگ‌نوشته‌ها و ده‌ها لوح دیگری‌که ازایشان در دست است ازمردم انشان نشناسیم ؟ وبگوئیم فی‌المثل آنها خودشان نمیدانسته‌اندکه ایلامی‌هستند نه‌انشانی» (همایونفرخ ، رکن‌الدین : سهم ایرانیان درپیدایش وآفرینش خط درجهان ، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۲۵) .

۱۷ – منابع زیرنویس ۱٥ .

۱۸ – رجوع شود به‌مقاله پرفسور دکتر هینتس درباره پیدایش خط میخی پارسی باستان :

Die Entstehung der Altpersischen Keilschrift (Archaeologische Mitteilungen aus Iran).

۱۹ – «چنانچه هرودوت نقل میکند ، هنگامیکه هم‌پیمانان هفت نفری ازجمله داریوش ، پس‌از قتل بردیا ، درباره آینده کشور شاهنشاهی مشورت میکردند ، قرار میگذارندکه هرکس شاه شد بایستی هرساله یك دست لباس مادی باضافه هدایای پرارزش دیگر به اتانس Otanes و بازمانده وی هدیه کند» .

(Herodot II, 3. Buch, Thaleia, Kap. 1. B. IV, Kp. 4, 84, S. 158).

دکتر Richtsteig مترجم وناشرکتاب هرودوت درپاورقی ۷۲ ص ۱٥۸ چنین آورده است :

Kleidung und Hofzeremoniell der Perser Waren von den Medern entlehnt.

(لباس و مراسم درباری پارسیان ازمادها اقتباس میشده است) .
البته نگارنده تنها درمورد مراسم درباری با این عقیده موافق میباشد.

Herodot, Historien II, übertragen und eingeleitet von Dr. Eberhard Richtsteig, München 1961.

و شلوار سواری نبوده ، بلکه درست بفرم لباسهای ایلامی میباشد . این بالاپوش ، شنلی کوتاه بوده است که ازسرپوشیده میشده ، یقهٔ آن دروسط بصورت ۷ بریده شده بوده است . این شنل درجلو بطور آزاد بپائین افتاده ، تا نزدیك کمر میرسید

ودرآنجا چینهای زیادی اطراف بالاتنه بخصوص طرفین کمر را احاطه مینموده است (ش ٦ و ٨ و ١٠).

بهترین نمونه این لباس‌را میتوان درنقش سرکرده‌ی گردونه‌رانان ایلامی ، که عصا بدست درجلوی گردونه‌ها در حرکت است ، مشاهده نمود (ش ٦) . دراینجا گرچه سر و صورت وپاهای نقش ، نیمرخ طرح شده ولی لباس این سرکرده ایلامی ازروبرو نشان داده شده است .

و اما راجع به‌آنکه این لباس یك تکه یا دو تکه بوده میان دانشمندان اختلاف است. پرفسور هرتسفلد[۲۰] Herzfeld می‌نویسد :

"... the Persian dress, a simple rectangular piece of soft material, ... with a slit for the head."

(=لباس پارسیان یك قطعه مستطیل شکل است ازپارچه لطیف بایك شکاف دربالای آن بعنوان یقه) .

پرفسور والزر G. Walser هم‌عقیده هرتسفلدراداشته،و چنین میگوید : «درپرسپولیس من نمیتوانم دو تکه‌بودن لباس پارسی‌هارامشاهده کنم[۲۱].» عقیدهٔ گولدمن B. Goldman ، یکی دیگر ازباستان‌شناسان ، دراین بابت درست واضح نبوده ، چنین می‌نویسد : «کسی نمیتواند صراحتاً بگویدکه این لباس یك تکه یا دو تکه است»[۲۲] برعکس دو عقیده فوق ، یکی دیگر از دانشمندان بنام رس Anne Roes [۲۳] کوشش کرده‌که دو تکه بودن لباس پارسیان‌را ثابت کند . وی درمقاله خود مینویسد: «دو تکه بودن لباس نگهبانان ایلامی کاخ داریوش روی کاشیکاریهای شوش بخوبی نمایان است» نامبرده سپس‌به‌مطالب خود چنین ادامه داده است : «درشوش لباس نگهبانان ایلامی کاخ داریوش دورنگ داشته واین امر دوتکه بودن این نوع لباس‌را ثابت مینماید»[۲٤] (ش ۹) این نوع لباس نگهبانان ایلامی درشوش بسیار زیبا ومزین بوده وازدو رنگ پارچه (سفید و زرد یا نارنجی و قهوه‌ای) دوخته میشده است ونقش روی پارچه عبارت ازچهارگوشه‌های زینتی وگلهای درشت

20 - Herzfeld, Ernst: Iran in the Ancient East, London/N.Y. 1941, p. 259.

21 - Walser, Gerold: Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis, Berlin 1966, S. 69 Fn. 5.

22 - Goldman, B.: Origin of the Persian Robe, Ir Ant 4, Leiden 1964, p. 133/Walser, Die Völkerschaften . . ., S. 69.

23 - Roes, A.: The Achaemenid Robe, Bi Or 8 (Leiden 1951, p. 137 ff.)

وزیبائی است که درون آن اشکال هندسی رنگین نقش شده‌است.
یك نمونه ازنقوش رنگی کاخ شوش که درموزهٔ ایران باستان موجود است دارای نقوش دیگری بوده ، نمونه دیگری‌ازهمین

نوع لباس میباشد .
پروفسور والتر هینتس دریکی ازمقالات خود بنام «شاهنشاهان‌وساتراپ‌های ایران»[۲۵] که همراه باعکسهای جالب

ورنگین چاپ شده است پیرو همین عقیده بوده یعنی لباس هخامنشیان‌را دو تکه میداند .

Anne Roes با دادن طرح و نقشه این لباس به یکنفر خیاط دستور دوخت آن‌را داد وپس‌از آماده شدن نتیجه‌گرفت که لباس نامبرده ازلحاظ هنر دوزندگی وطراحی بایستی دو تکه بوده باشد .

گزنفون حکایتی درنوشته خود بنام (Anabasis I 5.8) آورده‌که بیان آن‌را دراینجا لازم میدانم : هنگامیکه کورش انقلابی درسال ۴۰۱ علیه برادرش اردشیر دوم (۳۵۸ ــ ۴۰۵ پ . م) لشکرکشی میکرد یکی ازارابه‌های جنگی درگل‌ولای فرو رفت . کورش به‌افسران و نجبا فرمان داد بکمك بروند تازودتر ارابه‌را ازگل ولای بیرون آرند . گزنفون سپس چنین ادامه میدهدکه پس‌از صدور فرمان «هریك ازآنان بالاپوش قرمزرنگ خودرا بیرون آورده ، سپس بالباس‌های قیمتی و شلوارهای ایرانی رنگارنگ ارابه را از گل بیرون آوردند»[۲۶] دراینجا اسم بالاپوش پارسی‌که گزنفون نام‌برده شباهت زیادی بانام Kantus پارسی باستان دارد[۲۷] وبه‌عقیده پرفسور هینتس ریشه واژه Kan یعنی پرت‌کردن ازآن مشتق شده واین واژه درزبان لهستانی‌هم بهمین معنی آمده است واژه KONTUZA بطوریکه ازکتاب لغتنامهٔ لهستانی برمیآید بمعنی کت بلند باآستین‌های گشاد شکاف‌دار میباشد . نکته جالب‌توجه آنکه هرجا لباس پارسیان ازروبرو نشان‌داده شده ، علامت تکمه یاقلابی درآن دیـــده نمیشود وبالاپوش نامبرده تمـــام سینه و بازوان‌را پوشیده است ومانند شنل گشاد وبزرگی است‌که سررا ازوسط آن بیرون برده ، بروی شانه می‌انداخته‌اند . (ش ۶ ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۵) . قسمت پشت بالا پوش نامبرده‌را در سنگ نگاره بیستون ازروی لباس‌پارسی انقلابی Vahyazdâta

---

۲۴ – رك به‌تصویرشماره ۲۴۷کتاب Nineve and Babylon اثر Andre Parrot وهمچنین تصویر شماره ۴۹ کتاب Die Welt der Perse اثر Von der Osten و

Lloyd, Seton: Die Kunst des alten Orients, Müunchen/Zürich 1961, Abb. 211.

25 - Hinz, W.: Persien-Grosskoenige und Satrapen zur Kulturgeschichte der Welt Asien, Afrika . . ., Braunschweig 1966, S. 136 ff.

26 - Xenophon des Kyros Anabasis, Der Zug der Zehntausend, Ed. Transl. Helmuth Vretska, Stuttgart 1968, S. 30 f.

27 - Widengren, Geo: Some Remarks on Riding Costume . . ., Uppsala 1956, p. 237/Xenophon, Anabasis . . ., S. 30 f.

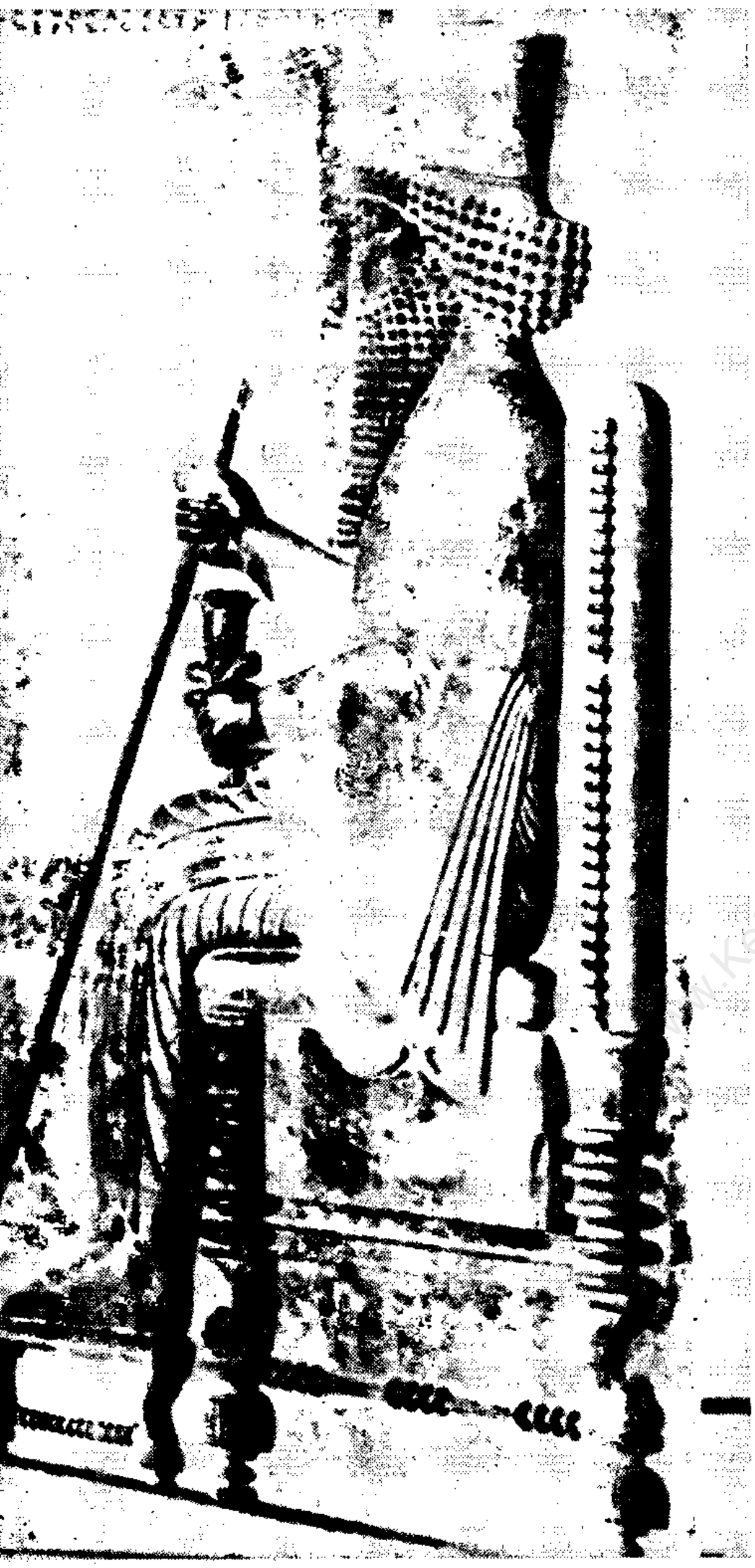

(ش ۱۱ نفر سوم ازچپ) نیز میتوان مشاهده کرد . ازطرفی ، بطوریکه درشکل‌های شماره ۳ و ۱۵ یعنی نقوش سرباز ایلامی وشاهنشاه هخامنشی دیده میشود ، تنها قسمت عقب شنل‌را داخل پاپوش یاشلوارکرده وکمربندی‌راکــه پاپوش‌را نگهــداری میکرده ، بروی آن می‌بسته‌اند .

حال ببینیم درآثار نوشته دراین باره چه یافت میشود :

پلوکسJulius Pollux (نویسنده سده دوم میلادی) در اثر خود[۲۸] ، درآنجاکه راجع به‌لباسهای پارسیان گفتگو بعمل آورده است لباس اصلی آنانرا ساراپیس Sarapis و لباس مادی دانسته است . واژه ساراپیس درزبــان روسی بصورت Sarafan آمده است[۲۹] وبنابگفته شیل V. Scheil درشوش درخطوط ایلامی دربیست‌جا این واژه بصورت Sa-har-pi ذکر گردیده است[۳۰].

واژه Sarafan در فرهنگ‌های قدیمی معرف قباهای بلند مردانه است‌که دارای فرم مخصوصی بوده ، بعدها این لغت برای لباس بلند زنانه کمربندی‌کــه دارای آستین‌های سوراخ‌داری بوده است بکار میرفته است . در دوران هلنیستیك استعمال ساراپیس‌که بدان اشاره رفت تامغرب آسیای صغیر معمول بوده است .

مهمترین نقل قول درباره این فرم لباس‌دردوران‌هخامنشی ازکتسیاس Ktesias است‌که درآن دربارهٔ رسیدن خبرمرگ کورش جــوان درسال ۴۰۱ پیش‌از میلاد به‌مادرش پریسا Parysatis گفتگو شده است . دراینجا کتسیاس‌که شاهد جریان بوده ، شرح میدهدکه چگونــه مادر داغدیده دراثر شنیدن خبر مرگ پسرش ناراحت شده ، پیراهن Sarapis خودرا پاره کرده ، موهای خودرا میکند . دراینجا می‌بینیم که نام Sarapis برای لباس زنانه بکار برده شده است.[۳۱]

Pollux درجلد هفتم کتاب خود درباره ساراپیس مادی گفتگو کرده آنرا لباس مردانه میداند ومیگوید عبارت بوده است از شیتون Chiton (لباس بی‌آستین یونانی) قرمز رنگ‌کــه دارای راه‌راههای سفید میبوده[۳۲].

درجای دیگر روی کاخ داریوش درتخت جمشید پیکره پهلوانی درحال کشتن شیری دیده میشود. (ش ۱۲) بالاپوشی که این مرد هخامنشی به‌تن دارد ، غیراز فرمی است‌که تابحال دربارهٔ آن بحث کرده‌ایم . این بلوز بدون آستین بوده وجلوی

28 - Onomastieon, Bd. VII, 58, 61 (Hinz, Altiran . . ., S. 72).

29 - Rost, Paul: Untersuchung zur altorientalischen Geschichte, Berlin 1897, S. 80.

30 - Hinz, Altiranische . . ., S. 72 ff.

31 - Hinz, Altiranische . . ., S. 74.

32 - ibid.

آن مانند جلیقه باز است وچنین بنظر میرسدکه این پهلوان از زیر جلیقه خود چیزی نپوشیده است ویاآنکه وی درزیر آن پیراهنی بدون آستین دربر دارد. مهری‌هم از یکی از شاهان هخامنشی باقی است‌که درآن‌جانیز بالاپوش شاه بصورت جلیقه میباشد. درهردو تصویر ساق پاهای پهلوان آزاد بوده، دیده میشوند.

بطوریکه ازسنگ‌نگاره‌های تخت جمشید برمی‌آید قسمت پائین (دامن) لباس پارسیان دو نوع مختلف بوده است:

نوع اول آنکه درجلو، دارای چین‌هائی است‌که از دو سمت راست وچپ روی ساق پاها بصورت منحنی‌هائی کنارهم آویزان شده‌اند وتاقسمت پشت ادامه دارند. این نوع دامن در روی ناف باکمربند یالیف کمر بسته میشده (ش ٤ نفر سوم ازراست و ش ۱۵) نوع دوم پاپوش یا دامنی است‌که درقسمت جلو دارای دو ردیف چین چهارتائی است‌که میان آن دو یك پلیسه چین‌دار منحنی شکل قرار گرفته است (ش ٦، ۱۰، ۷ و ۸). بهرحال همه نقوش ومهرها نظر دو تکه‌بودن لباس هخامنشیان‌را تأئید میکنند. ازقرار معلوم شاهان هخامنشی به‌رنگ وزیبائی لباس اهمیت فراوان میداده‌اند وپارچه‌های ساخت آنزمان دوام زیادی داشته‌اند.

پلوتارك درآنجاکه درباره ذخایر خزانه داریوش گفتگو بعمل آورده (اسکندر بند ۵۱) چنین اظهار عقیده میکند: «این ذخیره چهل هزار تالان نقره مسکوك بوده، اشیاء نفیسه وپارچه‌های ارغوانی اعلا بوزن معادل ۵۰۰۰ تالان. پارچه‌ها را درمدت ۱۹۰ سال جمع‌کرده بودند وباوجود این از درخشندگی آنها نکاسته بود... رنگ سرخ این پارچه‌هارا ازعسل ورنگ سفیدرا ازسفیدترین روغن ساخته‌اند»[۳۳].

کنت‌کورث درباره رنگ زیبای لباس داریوش سوم چنین‌گوید:

«... قبای ارغوانی او دروسط بانقره ملیله‌دوزی شده بود و ردای (شنل) اوکه از زر میدرخشید مزین بود به دو قرقی‌که یکی روی دیگر افتاده بامنقار ضربت‌هائی باو میزد وهردورا از زر بافته بودند...»[۳٤].

اما نکته‌ای چند درباره تاج شاهان هخامنشی وکلاه پارسیان

درباره تاج شاهنشاهان‌هخامنشی‌که پارسیان بدان سیداریس Cidaris (ویا بنا بگفته هردوت وپلوتارك، تیار Tiar) میگفته‌اند دیهیمی بوده برنگ آبی وسفید[۳۵]. بطوریکه از سنگ‌نگاره‌های بیستون وتخت‌جمشید برمی‌آید شاهان‌هخامنشی چند نوع تاج داشته‌اند:

تاج داریوش بزرگ دربیستون عبارت ازحلقه‌ای پهن است‌که درمیان دو حاشیه بالا وپائین آن گلهای تزئینی نقش شده ودربالای آن کنگره‌های پلکانی نمودار است (ش ۱۳).

نوع دیگر تاجی است‌که برسر مجسمه‌که ازتخت جمشید بدست آمده واکنون درموزه ایران باستان قرار دارد مشاهده میشود. این تاج نیز دربالا دارای کنگره‌های پلکانی‌شکل میباشد.

دیگر تاجی است استوانه شکل وبلند بدون راه‌راههای خیاره‌مانندکه دارای زیگزاك‌های بلند وتیز بوده ودرتخت جمشید میتوان نمونه‌هائی ازآن‌را مشاهده نمود.

کلاه معمولی پارسیان‌را بیشتر تاریخ‌نویسان وباستان‌شناسان ازجنس نمد دانسته‌اند. هردوت میگوید: «پارسی‌ها کلاهی نمدین‌که خوب مالیده وآنرا تیار میگفتند برسر دارند»[۳٦]. اما اگربه‌کلاههای سربازان و نگهبانان و بزرگان درباری پارسی بادقت نظرکنیم چند فرم مخصوص درآن‌ها مشاهده خواهیم کرد.

چنانچه به‌کلاه دو نفر کماندار ونیزه‌دار داریوش که‌در نقش برجسته بیستون پشت‌سر شاهنشاه قرار گرفته‌اند دقت‌کنیم می‌بینیم که‌کلاه آنان تشکیل یافته است ازنواری به‌پهنای ٦ سانت‌که دورادور آن‌گلهائی نقش‌گردیده است. (ش ۱۳) اگر این نوارهارا بانواری‌که نمایندگان ایلامی بهنگام رفتن بحضور شاه زینت سر خود نموده‌اند مقایسه کنیم (ش ۸ و ۲۲) شباهتی درآنها میبابیم وتنها فرقی‌که میان آنها بچشم میخورد نقش گلهاست‌که درنوار سرایلامی‌ها دیده نمیشود ودیگر اینکه نوار سر ایلامی‌ها درپشت سر توسط گرهی بسته میشده‌که سرپوش پارسی‌ها آنرا ندارد. درسنگ‌نگاره‌های تخت جمشیدکلاههای پارسیان، مادی‌ها و ایلامی‌ها دو فرم مختلف دارند:

کلاه درباری وکلاه ارتشی

کلاه درباری هخامنشی‌ها کلاهی است بلند وساده وبدون خیاره‌های زینتی وکلاهی‌که کارمندان درباری ازجمله گارد سلطنتی وخدمتکاران مانند حاملین عود سوز و مأمور حمل چتر وروغن‌دان بسر دارند کلاهی است استوانه شکل وکوتاه بدون خیاره (ترك ترك) که بلندی آن ۷ سانتی‌متر بوده وبالای آن باز بوده بطوری‌که موی سر ازبالای آن بخوبی نمودار است (ش ۱٤).

بنا بعقیده پرفسور هینتس پهلوانی‌هم‌که درروی دیوار

---

۳۳ – پیرنیا ج دوم ایران‌باستان ص ۱٤۰۷.
۳٤ – کتاب پنجم ایران‌باستان داریوش سوم ص ۱۲۹۸.
۳۵ – ایران باستان کتاب پنجم ص ۱۲۹۸.
۳٦ – همان منبع.

کاخ‌ها مثلاً کاخ صد ستون حجاری شده (ش ۱۲) دارای یك چنین کلاهی میباشد. نامبرده عقیده داردکـه خدمتکاران مخصوص شاهنشاه هخامنشی وکارکنان وپیشخدمتان درباری نوعی کلاه کیسه‌مانند بسر داشته‌اندکه دو طرف صورت وچانه ودهانشان‌را نیز می‌پوشانیده است (ش ۱ نفر سوم ازچپ)[۳۷] درباریان عالیمقام ونجبای درباری کلاه استوانه شکل ساده وبلندی بسر دارندکه بالای آن احتمالاً بسته وپوشیده بوده (ش ۷ نفر دست راست). این نوع کلاه ازکلاه کارمندان درباری، بطوریکه ازروی سنگ‌نگاره‌ها دیده میشوند، کمی بلندتر است ومیتوان‌گفت‌که بزرگی مقام و رتبه درباریان با بلندی کلاه آنان نسبت مستقیم داشته است. مثلاً کلاه شاهنشاه هخامنشی‌که درسنگ‌نگاره دیوار شمال کاخ خزانه شاهـی داریوش اول حجاری شده ازکلاههای دیگران بلندترمیباشد (ش ۱۵).

کلاه ارتشیان ونگهبانان هخامنشی همانند کلاه درباری استوانه‌شکل ولی دارای خیاره (ترك ترك) بوده واحتمالاً از نمد ساخته میشده‌اند (ش ۱۶) این کلاه بازهم بطوری‌که ازروی سنگ‌نگاره‌ها حساب میشود به‌بلندی تقریباً ۱۲ سانتیمتر بوده‌است. کلاههای جنگی معمولاً ازآهن ومفرغ ساخته میشده‌اند[۳۸].

گزنفن درباره کلاه خود چنین میگوید: «اسلحه تمام سپاهیان مانند اسلحه کورش بود یعنی قبای ارغوانی رنگ بازرهی برتن وخودی با پر بسر داشتند»[۳۹].

دراینکه آیا شاهنشاهان هخامنشی غیرازکلاه بلند معمولی کلاه جنگی هم بسر میگذاشته یا نه بایستی تحقیق بیشتری بعمل آید. داریوش بزرگ بطوریکه دربالا بدان اشاره کردیم فقط دریکجا آنهم درنقش برجسته بیستون کلاه یاتاجی نوار مانند بسر دارد (ش ۱۳). تاریخ‌نویسان فرم‌های گوناگون کلاههای سپاهیان مختلط هخامنشی‌راکه ازاقوام و نژادهـای مختلف بوده‌اند بدون توجه به‌ملیت وتمدن وپوشاك محلی آنان همه‌را پارسی نامیده‌اند. جلیل ضیاءپور درکتاب پرارزش خود[۴۰] ۸ نوع کلاه‌را نام برده است.

منصب‌داران ونگهبانان مادی‌که درزمـان هخامنشیان مصدر کاری بودند دو نوع کلاه بسر داشته‌اند: کلاه معمولی وعادی آنان نوعی کلاه گرد وگوی‌مانندی است‌که درپشت آن نواری آویزان بوده است (ش ۱ و ٤ و ٥) کلاه ارتشی مادی‌ها نوعی بوده‌که سر وگردن وچانه‌را می‌پوشانیده ودر بالای آن بطوریکه ازروی سنگ‌نگاره پیداست باسه‌چین‌ـ خوردگی زینت‌داده میشده (ش ۱۷) این کلاه‌را پیشخدمت‌های مادی نیز بسر داشته‌اند ازجمله آنانی‌که درروی پله‌های آپادانا نقش شده وحامل هدیه برای شاهنشاه میباشد.

بارنت R.D. Barnett در مقاله خود بنام Persepolis این نوع کلاه‌را تقلیدی ازکلاه اورارتوها دانسته است[۴۱].

و اما درباره کلاه ایلامی‌ها ــ همانطورکه دربالا بدان اشاره شد کلاه عادی آنان عبارت ازاستوانه کوتاه دیواره‌ای است‌که یونانیان بدان Mitra میگفته‌اندکه درپشت‌سر بابندی بسته یازینت داده میشده (ش ۱۹ و ۸) وکلاه نظامی آنـان

37 - Hinz, Altiranische . . ., S. 76.

۳۸ – سترابون بنقل ازپوشاك باستانی اثر جلیل ضیاءپور ص ٦٠.

۳۹ – گزنفون بنقل ازهمان منبع ص ٦٣.

٤٠ – پوشاك باستانی ایران ص ٦١ – ٦٥.

41 - Barnett, R.D.: Persepolis ،Hinz, Altiranische . . ., S. 79).

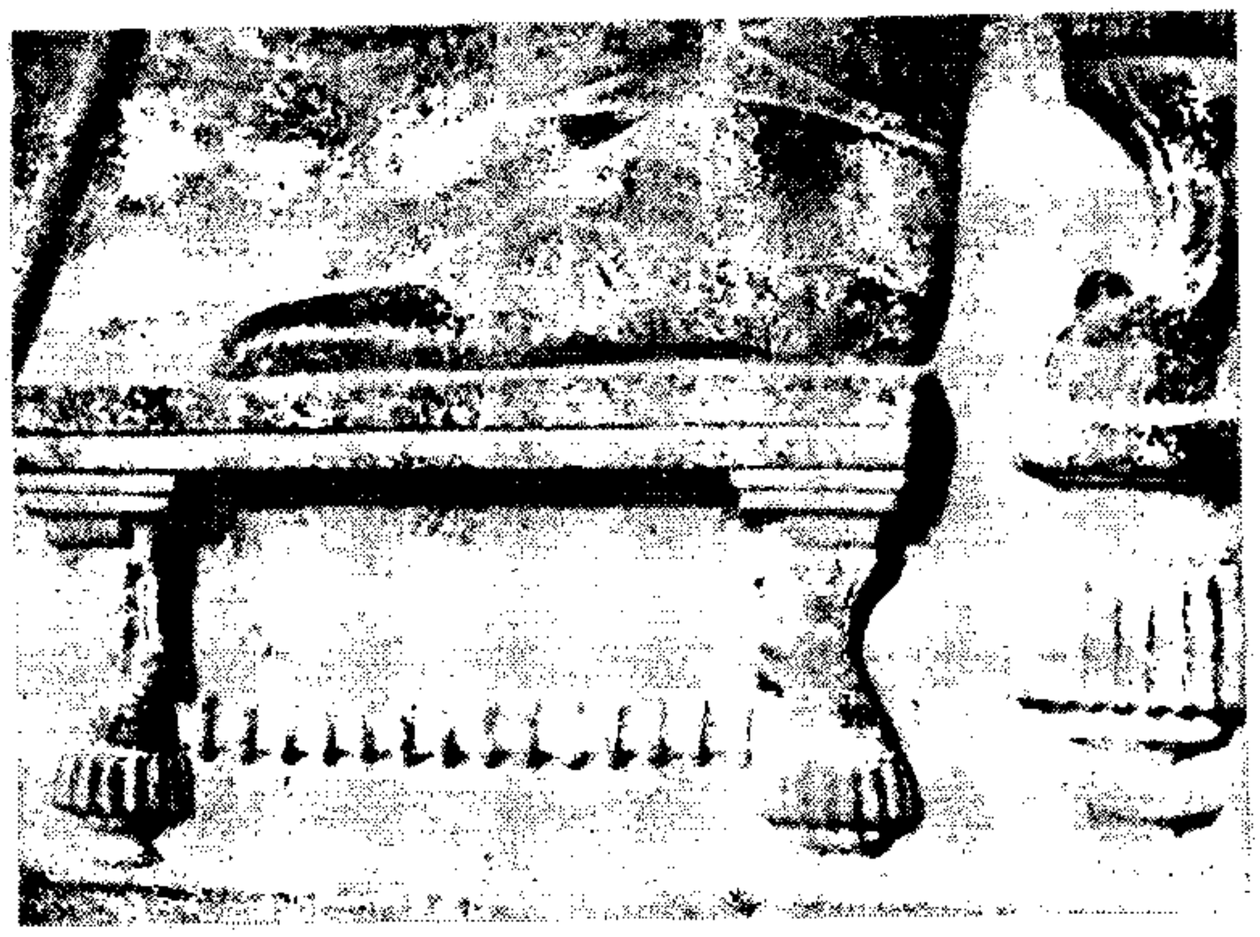

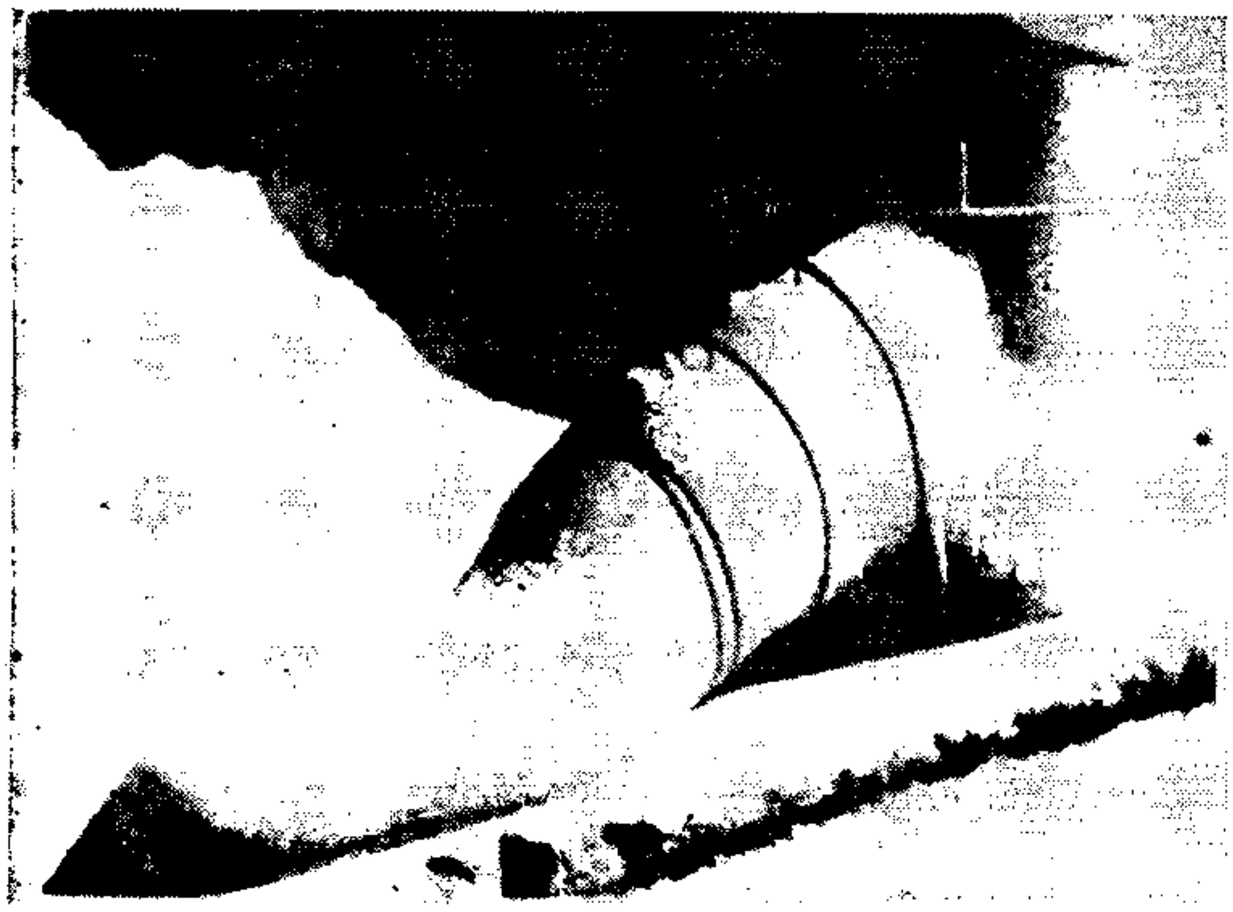

چیزی شبیه به‌یك حلقه یا مانند طناب کلفتی بوده (ش ۳) که بدور سر می‌پیچیده‌اند .

پرفسور هرتسفلد Prof. Herzfeld این کلاه‌را باعقال اعراب بدوی مقایسه نموده ویکی میداند[۴۳].

کفش

کفشی‌که پارسیان بپا میکرده‌اند معمولاً دارای سه نوار چرمی بوده‌که در روی پا توسط تکمه یاقلابی بسته میشده است (ش ۱۸ دست چپ) . این فرم‌کفش دارای زبانه‌ای بلند نیز

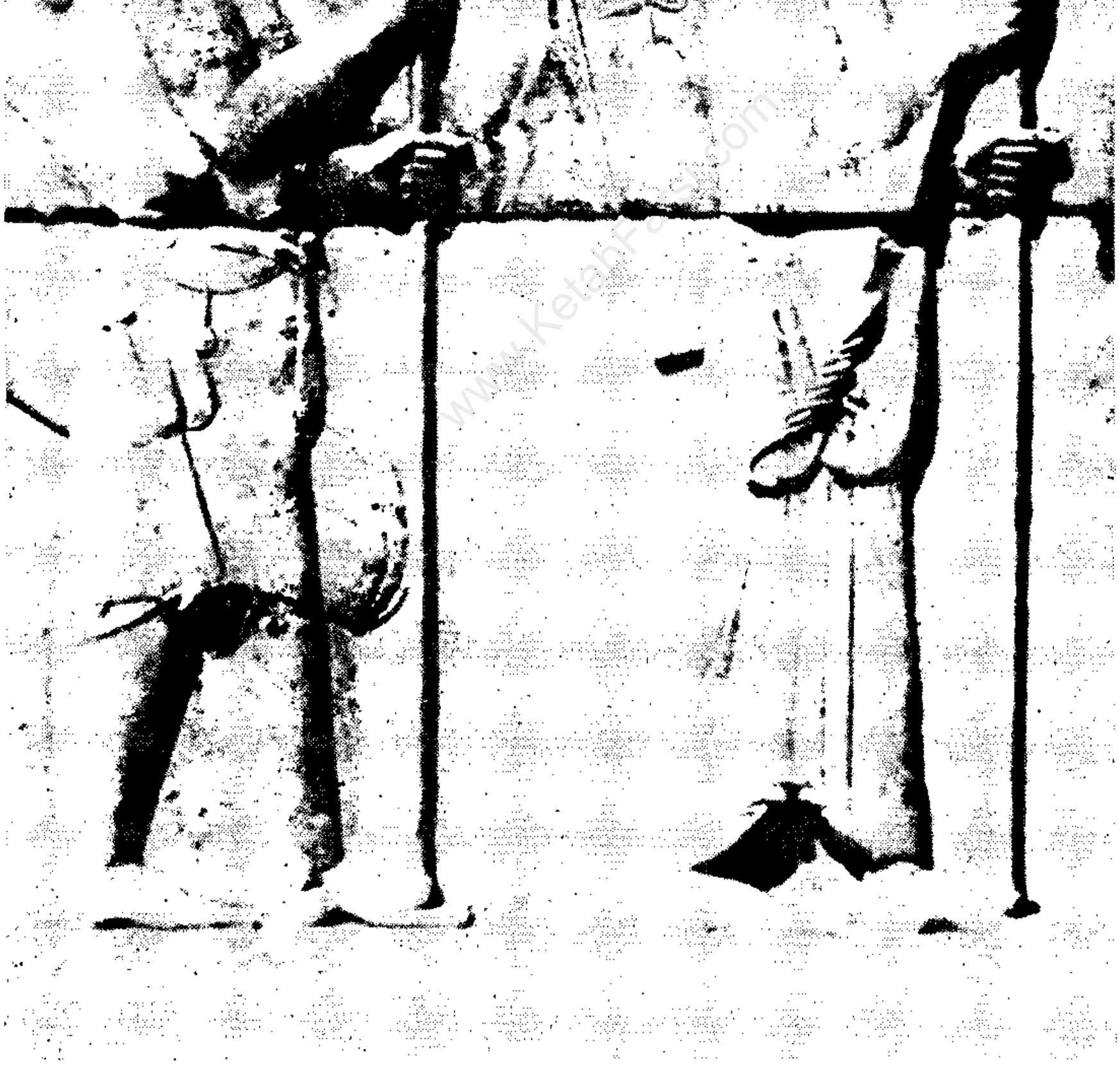

بوده که درزیر بندها برای محافظت پا قـرار داشته است. سربازان گارد شاهی شوش نیز یکچنین کفشهائی بپا دارند (ش ۳ و ۹ کتاب Parrot).

42 - Herzfeld, Iran . . ., p. 271.

۴۳ - آقای ضیاءپور عقیده دارندکه : «این کفش‌راکه دراصل ازآن مادیان است» شاهان هخامنشی وهمچنین قوم ماد بپا دارند. نقل ازپوشاك باستانی ایرانیان ص ۷۰ .

دراینجاهم میتوان قبول کردکه پارسیان مد کفش وفرم آنرا ازایلامی‌ها اقتباس کرده باشند . پاسداران ایلامی نوعی پوتین نیز می‌پوشیده‌اندکه درقسمت جلو توسط ٦ نوار بسته میشده (ش ٣ و ٦ و ٨) بطوریکه درسنگ‌نگاره‌های تخت جمشید وپاسارگاد بنظر میرسد ، درزمان هخامنشیان یکنوع دیگر کفش معمول بوده‌که فرم آن بسیار ساده وقلاب وتکمه و یا نواری بروی آن دیده نمیشود . ازطرفی دیگر درسمت چپ و راست این نوع کفش اصلاً درزی وجود ندارد وبایستی گمان کردکه کفش نامبرده‌که مانند جورابی بپا کشیده میشده دربالا وپشت پاشنه درز دوخت داشته باشد . این نوع کفش‌را معمولاً درپای شاهان هخامنشی میتوان دید[٤٤]. (ش ١٥ و ١٨ دست راست) .

منصبداران مادی‌هم گاهی یك چنین کفشی بپا دارند ولی در دور مچ کفش آنان ، نواری بسته شده‌که دهانه کفش را زینت میدهد ونوار دیگری عمود برآن از زیر کفش عبور داده شده واحتمالاً جنبهٔ تزیینی داشته است (ش ٥ و ٤) بنا به‌عقیده المستد Olmstead [٤٥] ، که احتمالاً باتوجه به‌کاشی‌کاری‌های شوش میباشد ، رنگ کفشها زرد یاآبی بوده است .

سازوبرگ نظامی هخامنشیان

باتوجه به‌گزارشات تاریخنویسان باستانی وسنگ‌نگاره‌ها، هخامنشیان دارای ساز وبرگ‌های نامبرده درزیر بوده‌اند : سپر ، زره ، جوشن ، کلاهخود با پر ، برگستوان برای اسب ، تیروکمان وترکش ، تیر ، شمشیر ، قمه ، نیزه و نیزه کوتاه . بادقت به‌سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید وبیستون‌تعدادی ازاسلحه‌های نامبرده‌را نیز میتوان مشاهده کـرد[٤٦] متأسفانه تاکنون درباره‌کماندان‌که درنقوش تخت جمشید بارها بچشم میخورد (ش ٢٠ و ش ١٠ نفر دوم ازچپ) توضیحات کاملی داده نشده است .

سپـر

بطوریکه ازسنگ‌نگاره‌های تخت جمشیدبرمی‌آید این‌طور بنظر میرسدکه تنها پارسیان وقبیله‌ای ازمادی‌ها سپر حمل میکرده‌اند (ش ١٦) ولی ازطرفی ما میدانیم‌که ایلامی‌ها ، مادی‌ها وهمچنین آسوریها نیز درجنگها سپر بکار برده‌اند . ولی سپری‌که پارسیان داشته‌اندودرسنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید بچشم میخورد ، فرم مخصوصی بخود داشته ، نمیتوان گفت‌که ازتمدنهای قبلی خود تقلید کرده‌اند . دراینجا بدنیست نقل قولی نیز ازتاریخنویسان بنمائیم : بنا بگفته هردوت پارسیان سپرهائی استعمال میکرده‌اندکه بشکل سبد ساخته شده بوده است. شاید اومستد درآنجاکه میگوید پارسیان سپرهارا باپوست می‌پوشانیده‌اند[٤٧] منظورش همین سپرهای سبدی بوده است . همین دانشمند درکتاب خود ازسپرهای ترکه‌ای بافته‌ی زنان هخامنشیان نیز نام برده است . ازانواع دیگر سپری‌که پارسیان حمل میکرده‌اند سپر بیضی شکلی است‌که در دو پهلوی آن دو سوراخ وجود داشته وسربازان ازدرون آن سوراخها مواظب حرکات دشمن میشدند .

بطورکلی هخامنشیان دارای سه نوع سپر بوده‌اند : یکی سپرهای گرد وسبدی ، دیگر سپرهای بیضی‌شکل‌که در دو طرف دارای دو سوراخ بوده‌اند وبالاخره سپرهای بلندقدی‌که ازترکه بید ساخته‌میشده‌اند. ازاسلحه‌های تهاجمی پارسیان‌یکی: نیزه بوده که شباهت زیادی با نیزه های ایلامت ها و مادی‌ها دارد . بطوریکه پرفسور هینتس اظهار میدارد لغت نیزه در سنگ‌نبشته داریوش دربیستون‌که بزبان ایلامی آمـده واژه Sirum میباشدکه برای اولین‌بار دراین زبان بکار رفته ، درکتیبه‌های پیشین ایلامی چنین واژه‌ای بکار برده نشده است[٤٨]

اسلحهٔ دیگر **خنجری** است‌که اغلب درسنگ‌نگاره‌هـا بچشم میخورد . اغلب دانشمندان مانند G. Walser و E. F. Schmidt آنرا «شمشیر کوتاه پارسیان» و یا «خنجر سبك پارس»[٤٩] نامیده‌اند . ولی اگر به‌سنگ‌نگارهٔ ایلامی‌ها بخصوص

به‌فرمانده ارابه‌های جنگی (ش ٦ و ٨) و یابه‌ایلامی‌هائی‌که درحال بردن هدیه برای شاهنشاه هستند (ش ۱۹ با ش ٦ و ۷ مقایسه شود) بادقت نگاه کنیم ، درست همین خنجر پارسیان‌را دردست یکی ازآنان می‌بینیم[۵۰]. دراین صورت میتوان باجرأت گفت‌که این نوع خنجر پارسیان نیز تقلیدی است ازخنجر ایلامی‌ها . گذشته ازاین نوع خنجر ، قمه‌های متعدد دیگری نیز درنقوش سنگی تخت جمشید دیده میشود ومقداری ازآثار اصلی آنان‌که درحفاریات بدست آمده درموزه ایران باستان موجود میباشد .

کمـان ــ پارسیان دو نوع کمان استعمال میکرده‌اند : یکی کمانی‌که ازدوران پیشین معمول آنها بوده ودیگری آنکه ازایلامیها اقتباس کرده‌اند .

بطوریکه گزنفون گزارش میدهد ، کمانهای ایرانیان ازلحاظ جنس ومرغوبیت ازکمانهای یونانیـان بهتر بوده است.[۵۱]

ازاقسام مختلف کمان‌ها نوع اول کمانی است‌که دو سر آن بصورت حلقه یاچنبره پیچیده شده است ومعمولاً آن‌را درون کماندان مخصوصی‌کـه بطرف چپ بدن ، به‌کمربند

می‌بسته‌اند ، حمل میکرده‌اند (ش ۱۰ و ۲۰) . این نوع کمان‌دان‌را مادی‌ها نیز استعمال میکرده‌اند (ش ۱۰ و ۲۱)، اما بطوریکه درسنگ‌نگاره‌ها بنظر میرسد ، کمان افسران‌گارد پارسی وصاحب‌منصبان مادی همیشه درون‌کماندان جای‌داشته ودرنقوش مختلف انتهای چنبره‌ای شکل آن همیشه پدیـدار میباشد وهمین‌کافی است‌که بتوان فرم این نوع‌کمان پارسیان را تمیز داد .

افسران گارد هنگامیکه کماندان حمل نمیکردند کمان و تیردان‌را بدوش چپ می‌انداخته‌اند (ش ۲۱) . درسنگ‌ـ نگاره داریوش دربیستون شاهنشاه وهمچنین کمانداری‌که پشت سر او ایستاده ، کمانی دردست دارندکه دو سر آن خمیده وبرگشته وبشکل سر مرغابی بنظر میرسد[۵۲] (ش ۲۱ نفر جلو و ش ۱۳) .

---

44 - History of Persian Empire, p. 238.

٤٥ – امستد A.T. Olmstead درکتاب تاریخ شاهنشاهی ایران History of P. Empire ازصفحه ۲۳۹ ببعد درباره سپاه و اسلحه هخامنشیان مطالب جالبی آورده است .

٤٦ – همان منبع ص ۷۰ ، همچنین ر ك به

Xenophon, . . . der Zug der Zehntausend, achtes Kap.

٤٧ – صفحه ۲۳۹ .

48 - Hinz, Altiranische . . ., S. 79.

49 - Walser, Die Völkerschaften . . ., S. 69/ Schmidt, E.F.: Persepolis I, Chicago 1953, p. 85.

۵۰ – یونگه درمورد حمل اسلحه توسط هدیه‌آورندگان عقیده داردکه این اشخاص‌که اسلحه حمل میکنند نمونه دسته‌ای از ارتشیان هستندکه ساتراپها یااستانداران برای شاهنشاه هخامنشی میفرستاده‌اند ولی این نظر درست نیست چون این اشخاص هریك نمونه‌ای ازبهترین ومزین‌ترین صنایع وکالاهای ملت وسرزمین خودرا انتخاب کرده و بعنوان هدیه نوروزی برای شاهنشاه می‌آورده‌اند .

(P. J. Junge: Satrapie und natio, Klio 34 (1941) . . . , S. 33 ر.ك)

51 - Xenophon, des Kyros Anabasis der Zug der Zehntausend, Stuttgart 1958, Drittes Buch, 3. Kap., 8.

۵۲ – پرفسور لوشای Heinz Luschey رئیس مؤسسه باستان نگاره داریوش در بیستون
"Studien zu den Darius Relief von Bistun.
شناسی آلمان درتهران دربحثی‌که‌در کتاب خود «پژوهش درسنگ‌ـ به‌پیش‌کشیده این نوع کمان‌راکه دوسر آن شبیه به‌سر مرغابی است باآثار آسوری مقایسه کرده وشبیه آن میداند .

این فرم کمان که اغلب به‌شانه چپ بسته میشده کمانی است که مخصوص ایلامی‌ها بوده است ونگهبانان ایلامی‌هم که در کاشیکاری‌های شوش دیده میشوند چنین کمان و ترکشی را حمل مینموده‌اند (ش ۹) .

ازطرفی درسنگ‌نگاره‌های پله‌های شرقی آپادانا یکنفر ایلامی‌را می‌بینیم که دو عـــدد کمان ، درست بهمین شکل (ش ۸ و ش ۲۲) ، برای شاهنشاه هدیه می‌برد . پس دراینجا هم میتوان نتیجه گرفت که پارسیان این نوع کمان و ترکش‌را ازایلامیان اقتباس کرده‌اند . این مطلب موقعی روشن میشود که ترکشی که نگهبان پارسی تخت جمشید (ش ۲۱ نفر جلو) حمل میکند باترکش و کمان نگهبانان ایلامی که روی نقوش کاشی‌های رنگی شوش دیده میشوند مقایسه ومطابقت نمود . نقوش کاشی کاریهای شوش که دارای رنگهای مختلف میباشد، بخوبی پوست آهوئی‌را که جلد ترکش‌هارا باآن می‌پوشانیده‌اند نشان میدهد (ش ۹)[۵۳] .

دراسناد ومنابع متعلق به‌قرن هفتم قبل‌ازمیلاد ، درباره پوست‌آهوئی که پوشش ترکش‌های ایلامی‌را تشکیل میداده ، بارها گفتگو بعمل آمده است[۵۴] .

داریوش نگهبانان پارسی‌را باکمان سبك ایلامی (که دوسرشان مانند سر مرغابی زینت شده است) وترکش‌هائی که باپوست آهو پوشیده شده بودند مسلح مینموده ، بطوریکه بدان اشاره شد افسران عالی‌رتبهٔ پارسی ، کمان خودرا پیوسته در کماندان حمل میکرده‌اند (ش ۲۰) . داریوش درابتدای کار اسلحه‌های ایرانی و ایلامی هردورا بکار میبرده ، خود او در نقش‌های مختلف اغلب کمان فرم ایلامی دردست دارد (ش ۲۳ و ۱۳) ودرسنگ‌نگاره بیستون ، افسر پارسی حامل اسلحه‌های شاه نیزکه پشت سر داریوش ایستاده است ، کمانی بهمان فرم دردست دارد .

ارابه جنگی

باتوجه به‌سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید متوجه میشویم که نه‌تنها ارابه‌های جنگی توسط سرداران وفرماندهان ایلامی هدایت میشوند (ش ٦) بلکه رانندگان آنان‌هم نیز ایلامی بوده‌اند (ش ٢٤) .

دراینجاهم می‌بینیم که نفوذ تمدن ایلامی درتمدن پارسی بخوبی نمودار بوده ، خودنمائی میکند . ولی گرنفون عقیده دیگری ابراز داشته میگوید : «طرز استعمال ارابه‌ها تاآنزمان موافق معمول اهالی تروا بود واین طرز اکنون‌هم درنزد اهالی سیرن متداول است» .[۵۵] درهرحال ارابه‌هائی که بنقل از گزنفون درزمان کورش ازآن استفاده میشده بزرگتر وپهن‌تر بوده ، بنا به‌ایده کورش در دوطرف وزیر این ارابه‌ها تیغه یا داسهائی نصب کرده بودند.[۵۶]

ارابه‌های نامبرده دربالا ، نه‌تنها درجنگها ، بلکه هنگام شکار نیز مورد استفاده قرار میگرفته‌اند . در روی یکی از مهرهای هخامنشی نقش شاهنشاه برروی ارابه دیده میشود که درحال افکندن تیر بسوی شیر میباشد[۵۷] . ویا نقشی که روی یك کوزه ــ متعلق به‌موزه‌ی هرمیتاژ ــ نقش گردیده است سواری‌را برروی ارابه درحال شکارگوزن نشان میدهد.[۵۸]

---

۵۳ – عکسهای رنگی فوق‌الذکررا میتوان درکتاب آسور اثر Andre Parrot ص ۲٤۷ چاپ مونیخ ۱۹٦۱ بخوبی مشاهده نمود.

54 - Hinz, Altiranische . . ., S. 89.

۵۵ – ج اول ایران‌باستان ج اول ص ۳٤۲ .
۵٦ – همان کتاب ص ۳٤۵ .
۵۷ – ضیاءپور : پوشاك باستانی ص ۵۰ ش ۵۲ .
۵۸ – همان کتاب ص ۸٦ .

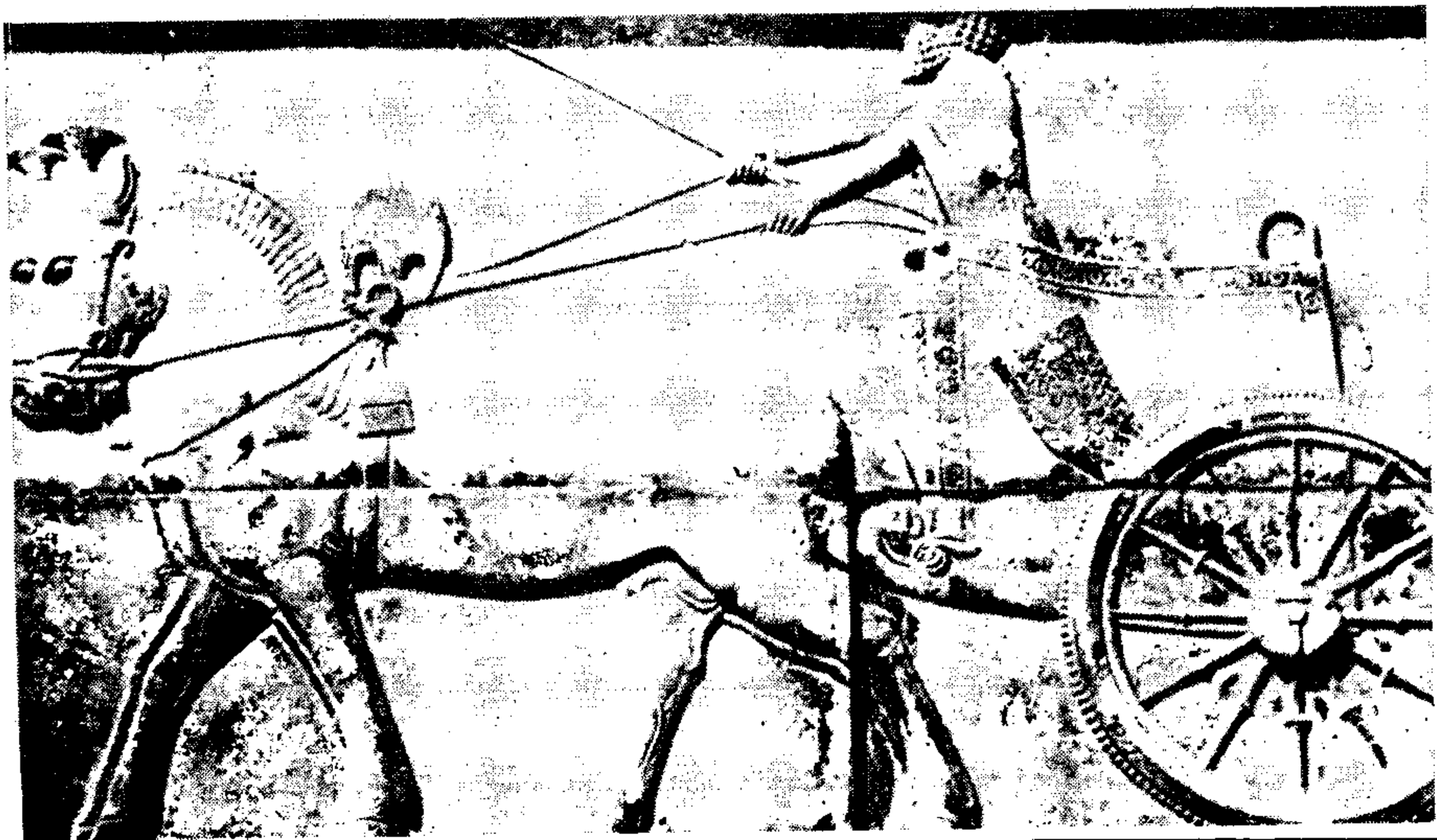

شرق و نوشته‌های هجوآمیز

پیر مارتینو

تصور شرق بدانگونه که در قرن هفده شکل گرفته ودر قرن هجده توسعه و کمال یافته بود ، طبیعةً زمینه را برای پیدایش نوعی هجو یا هجونامه‌نویسی درادب فرانسه هموار می‌ساخت، وبرای نوشتن هجونامه‌ای همینقدر کافی بود که نویسنده ، سفرنامه‌هارا بانیت قیاس عرف‌وآداب آسیایی با اخلاقیات فرانسویان ، بخواند و سپس دست به قلم برد . چنانکه Régnier در Satires (V. 43) می‌گوید :

Charnellement se joindre avec sa parenté.
En France c'est inceste, en Perse charité!

وانگهی نظرات شخصی بعضی نویسندگان غالباً خوانندگان را به همین راه سوق می‌داد. مثلاً بعضی می‌گفتند که ایرانیان ازمهمل‌ترین خرافات بیم دارند وبرهمین‌قیاس دربارهٔ دیگرملل آسیایی نظر می‌دادند وحکم می‌کردند . اما اگر کسی اندکی انصاف می‌داشت ، درفرانسهٔ عصر لوئی پانزدهم ، مهملاتی همانند ، البته بانام وظاهری دیگر، می‌یافت وناگزیربه‌مقایسه می‌پرداخت وبی‌گمان‌حاصل این‌قیاس، به‌شرط‌وجودمختصرحسن‌نیت، بنفع‌شرق‌میبود. ازیادنبریم که‌مافرانسویان به اندازهٔ چینیان خنده‌آور ، به اندازهٔ ایرانیان خرافاتی وبه اندازهٔ ترکان سنگدلیم ، اما آیا می‌توانیم مدعی باشیم که لااقل بیش‌ازآنان هوش وذوق واستعداد داریم ؟ هیچکس این‌را نمی‌داند ونمی‌تواند بداند ، اما به هرحال به رغم خودخواهی‌ها باید اقرار کنیم که عرف وآداب ما برای آسیا همانقدر مسخره و عجیب می‌نماید که رسوم و خلقیات یك تن سیامی در پاریس به نظر ما . بنابراین قهراً تصور شرقی‌ای که دربارهٔ غربیان حکم وداوری می‌کند ، به ذهن نویسندگان خطور کرد . اگرنویسندگان می‌خواستند کشور دوردستی را وصف وتصویر کنند که ساکنان آن به خلاف فرانسویان قرن هجدهم ، مهربان ، انسان‌دوست ، نیکوکار ، پرهیزکار، دوستدارهم و بایکدیگر برادر و درنتیجه متحد و متفق‌اند، بهترازشرق‌خطه‌ای نمی‌یافتند که بتوانندعهده‌دار چنین نقشی باشد، چنانکه بیش از آن گرنفون در سیرت کوروش سرزمین پارسی‌ها را به‌صورت مدینهٔ فاضله وکشوری آرمانی تصویر کرده بود .

اما شرق به علتی دیگر نیز برای ظهور وتوسعهٔ این نوع جدید ادب ، یعنی ادبیات هزل‌آمیز ، تقریباً ضروری شده بود . توضیح اینکه هجو به طورکلی مفید معنی تفریح کردن است وازآغازقرن‌هجدهم مردم درانتخاب تفریحات سختگیر و دقیق بودند : بوالو (Boileau) را سخت ملال‌آور می‌یافتند ودربعضی محافل ، فقط مطالعهٔ کتب اروتیك مملو ازحوادث

مخاطره‌انگیز وجزئیات وقیح ، موجب ترویج وانبساط خاطر بود ، وقضارا این نکته یکی از جنبه‌های سخت محبوب ومور علاقهٔ exotisme ، به‌گونه‌ای‌که در آن روزگار دراذهان نقش‌بسته‌بود، بوده‌است.درنتیجه وصف شهوت‌رانی‌هاو کامجویی‌های‌شرقی‌چون موجی‌همهٔ‌رمان‌های زمانه را فرا گرفت ودرخود شست وادبیات هجوآمیزکه با رمان بستگی‌ها وپیوندهای فراوان دارد ، دربهره‌برداری ازین بحر ذخّار وگنج شایگان تردید نکرد . به عنوان مثال می‌دانیم‌که مونتسکیو از کاربرد انگیزه‌هایی چون حسادت زنان حرم، ازدواج خواجه‌ها و غیره در نامه‌های ایرانی سود شایان برده است .

نخستین‌کسی‌که به این فکر افتادکه آدمی شرقی یعنی ترك را طی اقامتش در فرانسه تصویر کندکه نظرات خویش را دربارهٔ آداب واخلاق کشور میهمان ، درنامه‌هایی به هموطنانش فاش می‌گوید ، ظاهراً مورخی ازاهل‌ژن به‌نام Paolo Marana بودکه درقرن هفدهم می‌زیست (متوفی در ۱۶۹۲) ودر سال ۱۶۸٤ چاپ کتاب زیر را به زبان فرانسه در ٦ مجلد آغاز کرد :

L'Espion du Grand Seigneur et les relations secrètes envoyées au divan de Constantinople, découvert à Paris pendant le règne de Louis le Grand, traduit de l'arabe en italien et de l'italien en français.

این عنوان دراز بعداً اندکی تغییر یافت و به‌عبارت‌کوتاه "L'Espion dans les cours de princes chrétiens" خلاصه شد . کتاب سروصدای بسیار کرد و چاپ‌های متعدد خورد . این کتاب‌که درواقع نطفه ویا نخستین طرح نوع جدید ادب هجوآمیز است ، شرح ماجـراهای جاسوسی ترك ، سفیرباب عالی در دربار فرانسه ودیگر دربارهای اروپاست . این مردکه چهل‌و پنج سال درپاریس زندگی می‌کند ، گزارش‌هایی ازفعالیت‌های جاسوسی خود به باب عالـی می‌فرستد ، تا آنکه تصادفاً سواد نامه‌ها وگزارش‌های او به دست می‌آید وپس ازآنکه رمزشان گشوده می‌شود ، به زبان فرانسه ترجمه شده به‌چاپ می‌رسد . این کتاب پرده از سیاست‌های پنهانی دول اروپایی درقرن هفدهم ، برمی‌دارد ، اما به هجو وانتقاد فساد اخلاقی واجتماعی ومذهبی اروپائیان نیز می‌پردازد . البته این‌داستان ساختگی است . درواقع گرچه هجو وریشخند فلسفه واخلاق ومذهب اروپائیان ، ازعناصر واجزاء اصلی این کتاب است ، چنانکه بعدها در نامه‌های ایرانی نیز ، اما مارانا ، چنانکه مونتسکیو، عنصر یا اصل دیگری را نیز درنظر دارد ، یعنی ازیاد نمی‌برد که مردم همیشه به داستانهای عشقی وحوادث گوشه وکنایه‌دار علاقه‌مندند وبنابراین به‌صورتی پوشیده وسربسته ماجراهائی عشقی نیز درکتاب خود می‌گنجاند .

شاید نخستین مقلد این سبك La Bruyère باشد . دربخشی ازکتاب Les Caractères (چاپ اول در ۱۶۸۸) چندتن سیامی با همان سبك و روال سفیر ترك (ساخته و پرداختهٔ‌مارانا) دربارهٔ فرانسویان اظهارنظر وداوری می‌کنند . اما اینگونه هجو وانتقاد مسخره‌آمیز درکتاب لابرویر جای شامخی ندارد وبنابراین نخستین مقلد واقعی مارانا ، Duresny است کـه در Amusements sérieux et comiques (۱۷۰۵) ، داستان یك تن سیامی را می‌آوردکه به سیر وسیاحت درفرانسه می‌پردازد وگاه‌گاه مختصر نکته سنجی‌هایی می‌کند .

کتاب Espion نه تنها در فرانسه وایتالیا توفیقی شگرف یافت ، بلکه آوازهٔ شهرت آن بیرون از دروازه‌های فرانسه نیز پیچید وبه زبانهای آلمانی وانگلیسی ترجمه شد ودر همان ممالك انتشار یافت ودور نیست که Addison وهمکارانش با خواندن ترجمهٔ انگلیسی کتاب ، به فکر استفاده ازین ابتکار موفق به منظور ترویج اخلاق حسنه افتاده باشند. آدیسون‌درمجله‌اش به نـام Spectator (همه می‌دانندکه این مجله درانگلستان چه توفیق درخشانی یافت) به شرق توجه بسیار مبذول داشت ، یعنی هم منتخباتی ازفلسفهٔ حکمای آسیایی به چاپ رسانید وهم بـا چاپ قصه‌های ترکی وایرانی ، عرب وچینی ، خوانندگان مجله را سرگرم کرد ؛ تا آنکه روزی

به‌خاطرش گذشت که داستانی بدین مضمون بسازد که چند شاهزادهٔ هندی به تازگی سفری بـه انگلستان کرده ودفتری ازخاطرات وملاحظات انتقادی خود فراهم می‌آورند ، اما آن دفتر را درلندن فراموش کرده ، جا می‌نهند ، دفتر تصادفاً به دست می آید و برای آگاهی خوانندگان از حکم و قضاوت شاهزادگان هندی دربارهٔ عرف و آداب انگلستان به‌چاپ‌می‌رسد. Spectator به شیوهٔ اسلاف خود Dufresny, Marana تعجب این بیگانگان را ازدیدن مناظر وصحنه‌های زندگی درلندن نشان می‌دهد و وصف آداب ورسوم وخلقیات انگلیسیان را به نحوی ساده‌لوحانه، اما ازمنظری که مضحك می‌نمودند ، می‌آورد . Spectator بی‌درنگ به‌فرانسه ترجمه شد ، بارها به چاپ رسید ومورد تقلید قرار گرفت .

مونتسکیو پس ازنامه‌های ایرانی ، Les lettres de Xénocrate à Phérès را نوشت که هجوی از دوران نیابت سلطنت فیلیپ دورلئان (Régence) است وتقریباً درهمان ایام خاطر خویش را به نوشتن داستانی کم‌وبیش «اجنبی وغریب‌نما» به سبك وسیاق هزارویك شب ، مملو از ماجراهای حلول وتناسخ ، به نام Histoire Véritable مشغول داشت وآن داستان ماجراها وملاحظات هجوآمیز وگستاخانه وبی‌پردهٔ مسافری هندی دربارهٔ جامعه‌ای خیالی است که با جامعهٔ فرانسوی همانندی شگفت‌انگیزی دارد . Arsace et ysménie, Le Temple de Gnide نیز به گفتهٔ Grimm «پرازحوادث ووقایعی است که نویسنده درنامه‌های ایرانی نقل کرده است» .

نامه‌های ایرانی به‌اندازهٔ کافی دارای آب‌ورنگ‌وخصوصیات‌وصبغهٔ‌محلی بود. بی‌گمان مونتسکیو دربند وصف خصایص قومی ونژادی ایرانیان به نحوی صحیح ودقیق نبود ودرنظر نداشت که عرف وآداب یاعقاید واقعی آنان را به درستی بنمایاند ، وانگهی چنین‌کاری با نقشه وطرح او سازگار نمی‌آمد . اما با اینهمه پیش از اسلاف خویش کوشید تا با ذکر جزئیاتی دقیق، همواره به خیالبافی خود صورت وساحتی «اجنبی وغریب‌نما» بدهد واین نکته را همیشه ملحوظ و مرعی بدارد. از سفرنامهٔ تاورنیه ، مسیری راکه مسافران ایرانیش برای رفتن به‌اروپا طـی می‌کنند (نامه‌های‌ایرانی (XIX)) ،رونویسی‌کرد. ذکر «آرامگاه‌باکره‌ای که‌دوازده‌رسول‌به‌دنیا آورد» (L. P. I, XVII) ازسفرنامهٔ شاردن گرفته شده، وصف ذوالفقار حضرت‌علی (XVI) وبسیاری نکات وجزئیات دیگر نیز (مثلاً دربارهٔ مبلغان مذهبی) ازهمین سفرنامه به دست آمده است . وخاصه همهٔ توصیفات وآگاهی‌هایی که در رمان شرقی مونتسکیو هست ومونتسکیو باذکر آنها کوشیده تا به رمان خود صورتی واقع‌نما بدهد، از سفرنامه‌های معروف شاردن ، تاورنیه و دیگران اخذ شده است . دراینجا ذکر همهٔ اقتباس‌هایی‌که مونتسکیو درشرح وصف حرمسرای ازبك ، ازسفرنامه‌ها ونیز از شهرت شرق شهوت‌ران وکامجو کرده است ، مورد ندارد ، امـا نکته‌ای نیست که نتوان لااقل اصل ویا منبع الهام آن را بازیافت ، تا آنجاکه این احساس به خواننده دست می‌دهدکه نامه‌های ایرانی «فصلی ازهزارویکشب‌است که فیلسوفی کامجو وکام‌ستان به‌سلیقهٔ روزش آراسته است».

ازین گذشته مونتسکیو برای نوشتن کتابش به مطالعهٔ محیط خود پرداخت و به فهم و شعور فطری وجبلّی خویش تکیه کرد . او که یك تن شهرستانی تازه رسیده به پاریس بود ، از ازدحام مردم درشهر وهجوم بردنشان به اپرا ، تئاترها وکافه‌ها به حیرت آمده بود وباشگفتی درجامعه وخاصه جماعت زنان وسلیقه‌های باب روز دقیق شده ، ازمعتقدات تعصب‌آمیزی که در باب دوئل ، متعلقات و افتخار و نجابت و اشرافیت رواج داشت، آگاه شده بود، و به‌گسیختگی پیوندهای خانوادگی وزناشویی برده بود . ایرانیان او بسان جوان شهرستانی به شگفت آمدند ، اما چون او نکوشیدند حیرت خویش را پنهان کنند ویا ازشدت وحدّت آن بکاهند . البته خارجیان از بروز دادن حیرت خویش معذورند وحتی مردم این قبیل عکس‌العمل‌ها وتظاهرات را نـزد آنان دوست می‌دارند ، اما ازبك و ریکا (Rica) خاصه می‌بایست نفرت فلاسفه ازتعصب

مذهبی ویا عدم تسامح ومدارا درامور مذهبی را که درآن روزگار موجب سوزاندن یهود در اسپانیا ، لعن وطرد پروتستانها درفرانسه می‌شد ومانع هرگونه آزادی اروپائیان دراظهارعقیده بود ، با احتیاط ورندی تمام برملا سازند . بنابراین لازم می‌آمدکه در بارهٔ مسائل عالی ماوراءالطبیعه واخلاق با چنان صداقت وصراحتی بحث واظهارنظر کنند که البته اگرگویندهٔ آن سخنان فرانسوی بودکلامشان غیرقابل تحمل می‌بود ، اما چون راویان اجنبی بودند ممکن‌بود این صدق لهجه را برخارجیان که از آداب ورسوم ما بی خبرند ببخشایند . مسایل مذهبی در کتاب مونتسکیو همان جای مهمی را دارد که نخستین بار درکتاب مارانا ، یافته بود .

بسان مسلمانان مارانا ، ایرانی مونتسکیو اختلافاتی را که باعث تفرقه ونفاق درقلمرو مسیح شده ذکر می‌کند وبیزاری ونفرت خودرا ازاین دشمنی مذهبی ابراز می‌دارد ودربرابر این هرج ومرج شرم‌آور تصویر آسیای مداراجو وفرزانه را به رخ می‌کشد ومسیحیان را به علت تعصبات مذهبی‌شان ملامت وسرزنش می‌کند وحتی کاری گستاخانه‌تر می‌کند وبرجامعهٔ‌روحانیون مسیحی خرده می‌گیرد که به نادرستی ثروت ومال اندوخته‌اند وهر روز برای به چنگ آوردن زمام قدرت توطئه می‌کنند تا به فرجام دولت را براندازند وبی‌پروایی را به آنجا می‌رساند که پاپ را «جادوگر» و «بتی فرتوت که برسبیل عادت تقدیسش می‌کنند»می‌نامد . به گفتهٔ استندال: «اگرهمه اروپاییان دست به دست هم بدهند ، نمی‌توانند حتی یك‌کتاب خوب نظیر کتاب‌های خوبی‌که مافرانسویان نوشته‌ایم چون‌نامه‌های‌ایرانی،به‌عنوان مثال ، بنویسند» (De l'Amour) .

پس ازنامه‌های ایرانی ، سبك واسلوب نگارش رمان‌های هجوآمیز درلفّاف داستانی شرقی ، به نحوی قاطع ونهایی تثبیت یافت ودربسیاری آثار به صورتی یکنواخت ، تکرار شد . به گفتهٔ منتسکیو «نامه‌های ایرانی درآغاز چنان فروش شگرفی داشت‌که کتابفروشان کوشیدند به هروسیله که شده داستان ادامه ودنباله پیداکند . آنان گریبان هرنویسنده را می‌گرفتند و می‌گفتند : آقا برایم کتابی مانند نامه‌های ایرانی بنویسید» . وطرفه اینکه ده‌سال پس ازانتشار نامه‌های ایرانی یعنی درسال ۱۷۳۰ ، نخستین کتاب به تقلید ازنامه‌های ایرانی فراهم آمد وانتشار یافت . مونتسکیو از «چندکتاب دلپذیری‌که پس از نامه‌های ایرانی انتشاریافته‌اند» ، ستایشی عطوفت‌آمیز می‌کند .

باری به تقلید ازنامه‌های ایرانی ، کتاب‌های بسیار تألیف شد ، مانند نامه‌های ترکی ، نامه‌های عربی ، نامه‌های ایروکوایی (Iroquois) که همه به سبك وسیاق نامه‌های ایرانی نوشته شده‌اند و درواقع درسه ثلث قرن هجدهم ، مجموعاً قریب به بیست رمان به شیوهٔ نامه‌های ایرانی به اسامی نامه‌های ترکی ، نامه‌های عربی ، چینی ، سیامی وحتی نامه‌های نوین ایرانی به چاپ رسید که اهمیت چندانی ندارند وازآن جمله‌اند کتاب‌های زیر به عنوان مثال :

Nouvelles Lettres Persanes, traduites de l'anglais, 1735, Lettres d'un Persan en Angleterre, 1770, Lettres Persanes . . . , journal pour 1789 et 1790.

ودرسال ۱۷۹۹ در Le Messager des relations extérieures «عقایدونظرات‌یك‌ایرانی دربارهٔ وقایع سیاسی فرانسه آمده است». اما یکی ازبهترین آنها کتاب Les Lettres d'Amabec به قلم ولتر (۱۷۶۹) است .

این رمان‌ها چون ازلحاظ قالب ومعنی درست بسان نامه‌های ایرانی پرداخته شده ودر واقع به صرف تقلید ازآن فراهم آمده‌اند ونظیر همان انتقادات وخرده‌گیری‌های مونتسکیو از اجتماع و آداب ورسوم درآنها نیز جلوه‌گر است وبازیافته می‌شود ، بی‌بهره ازجذبهٔ تازگی و ابتکار ودرحکم تکرار مکررات ودرنتیجه ملال‌آورند . اما برعکس حوادث ووقایع زمانه درآنها بیش ازنامه‌های ایرانی مونتسکیو انعکاس یافته است ودرواقع به منزلهٔ نمایش مضحکی هستند که درآن وقایع سال راعرض می‌دهند، لکن نمایشی‌که فقط برای اعیان و اشراف است‌وبازیگران آن نیز جامه‌های شرقی به تن دارند .

دراین دوره شرق بیش ازپیش به خدمت اصحاب دائرةالمعارف ، وتبلیغ آراء ونظرات آنان درآمد . درواقع تا آن زمان شرق را به سلیقه‌های روز آراسته ، وبه نیات و صورمختلف به کار برده ومورد استفاده قرار داده بودند وبنابراین طبیعی بود که اینك یعنی در حدود ۱۷۵۰ به‌خدمت فکری که بزرگترین هم و غم و دلمشغولی قرن بود نیز تن دهد.

این شیوه که در لفاف شفاف داستانی شرقی ، البته نه چندان با رنگ و نگار غریب و اجنبی و شرقی ، همهٔ شیطنت‌ها و شوخ و شنگی‌های هزل و طیبت و گستاخی‌های اندیشه بی‌بیم‌و هراس بیان و عرضه شود ، بی‌گمان شیوه‌ای عالی بود و هر خواست‌و آرزویی، از احتیاط‌کاری ویابی‌پروایی در قلمرو روح‌وفکر ونیزشوروذوق نوجویی ونوخواهی تا علاقه‌مندی به‌داستانهای هرزه را ، برمی‌آورد و بنابراین شگفت نیست که از صورت ترسل و نامه نگاری بیرون آمد ، گرچه چنین می‌نمود که توفیق کتاب Espion وسپس نامه‌های ایرانی ، این شیوه (نامه‌نگاری) را جاودانه کرده است . ریکا و ازبك مقلدان بسیار یافتند که به شیوهٔ آنان کوشیدندتانامه‌هایی سرشار ازنکته‌سنجی‌های لطیف وعمیق بنگارند . اما شاید شمار شرقیانی خیالی‌که با مشاهدهٔ جلوه‌های عجیب وغریب تمدن فرانسه ، شگفتی خود وشگرفی تمدن آسیایی را بیان داشتند ، بی‌آنکه به ترسل توسل جویند ، بیشتر بوده است ، وچنانکه انتظار می‌رفت نخست تئاتر ازین شیوه سودجست. نمایش‌مضحکی‌رامجسم کنید که‌در آن بازیگران‌زیباترین نامه‌های‌ایرانی‌رادرچند صحنهٔ‌پیاپی‌بازی‌کنند ونمایش‌دهند. بی‌گمان چنین نمایشی‌مقبول‌خواهدافتاد. البته‌درچنین‌نمایشی، دامنهٔ تأثیر ونفوذ هجو تنگ‌تر ومحدود خواهد بود ، اما مایهٔ خیالبافی جذبهٔ بیشتر خواهد یافت و زودتر اثر خواهد نهاد، و در واقع هم چنین‌نمایشنامه‌هایی که در همهٔ آنها بیگانگانی‌که درفرانسه بسر می‌برند ، دربارهٔ آداب ورسوم وخلقیات فرانسویان نکته‌سنجی می‌کنند ونقاط ضعف آنرا می‌نمایانند ، نوشته وبازی شد . اما ولتر بیش ازهمه این شیوه را به کار بست و شرقیان را درقصه‌های تفنن‌آمیز ورساله‌های فلسفی خویش به سخنگویی واداشت وازآن جمله است قصهٔ Le Sage Babouc که فرشته Turiel او را به‌دیدار پرسپولیس که بـه نحوی شگفت‌انگیز با پاریس مشابهت دارد و همانند پاریس بنا و ساخته شده، می‌فرستد:

Le moude comme il va, vision de Babouc, 1746,
Le Retour de Babouc à Persépolis, 1789,
Le fils de Babouc à Persépolis, 1790,
Nouvelle vision de Babouc, 1796.

ولتر که با شیوهٔ مونتسکیو مأنوس شده و خوگرفته و در کاربرد آن مهارت یافته بود، سبك واسلوب استاد را گاه با چنان مهارت واستادی ، بی‌آنکه نیرنگ وی آشکار شود ، به کار می‌برد که شگفت‌انگیز است . آخرین فصل کتاب عصرلوئی چهاردهم (Siècle de Louis XIV) به‌نام: «مشاجره بر سر آئین‌وآداب‌مذهبی‌چینیان» که‌هجویه‌ای‌درپرده و پوشیده‌است، ازنمونه‌های برجستهٔ این استادی و توانایی است. ولتر چون به‌پایان‌کتاب خود می‌رسد، پس از ذکر همـهٔ وقایع سیاسی ونظامی وستایش تشکیلات اداری لویی چهاردهم وتحسین ادبیات وعلوم وهنرها درقرن هفدهم ، دربارهٔ مسائل مذهبی‌که دوران سلطنت شاه ــ خورشید را تیره وتار کرد ، به‌بحث‌می‌پردازد وازمناقشات Janséniste ها (معتقد به اصول عقاید Jansénius درعفو واستحقاق ازلی) با Quiétiste ها (معتقد به اصولی‌که عشق پاك به خدا را درآسایش ورستگاری روح ، مؤثر می‌داند) وشکنجه وآزار پروتستان‌ها ، سخن می‌گوید وطبیعی است که ازاین رهگذر دامنـهٔ سخن را به شرح مجادله‌ای که بر سر آداب و آئین چینیان درگرفت، بکشاند. اماشگفت اینکه کتاب بی‌هیچ نتیجه‌گیری پایان می‌گیرد ودرواقع فصل «آداب وآئین مذهبی چینیان» خود نتیجهٔ کتاب است . ولتر لویی چهاردهم را به حق می‌ستاید ، ولوئی چهاردهم در خور این ستایش است ، وباز می‌نمایدکه وی فرانسه را به اوج افتخار وعظمت رسانید وبلندآوازه ساخت،

ونیز ادبیات ، علوم وهنرها وصنایع فرانسه را درقرن هفدهم به شایستگی تعظیم وتحسین می کند، اما در مقام یك تن ازاصحاب دائرةالمعارف ، افسوس می‌خوردکه بلند آسمان سلطنتی بدین شکوهمندی را دود منازعات و مجادلات ابلهانهٔ مذهبی ، تیره‌و تارکرده است و خلاصهٔ کلام‌دریغ می‌خوردکه درقرن هفده روح رواداری ومدارا رواج نداشته است . این معنی‌ایست‌که آخرین فصل کتاب باید آنرا برساند ومی‌رساند . البته ولتر نمی‌توانست بی‌پرده بگویدکه لویی چهاردهم با طرد پروتستان‌ها مرتکب اشتباهی شد وبه خطا رفت ، چون دولت لویی چهاردهم بی‌گمان اجازهٔ اظهار چنین نظری را به وی نمی‌داد . اما وقتی که رشتهٔ سخن اورا به بحث درباب چین رهنمون می‌شود ؟ چـرا از پرده‌پوشی وتزیین و استتار رایـج سود نجوید ؟ ولتر همیشه ازچین برای این ستایش کرده‌که فرانسویان را شرمسار کند . بنابراین ولتر پسرآسمان را با لویی چهاردهم قیاس خواهد کرد وازاین قیاس بزرگترین نقص وعیب قرن هفدهم به اعتقاد ولتر یعنی عـدم تسامـح در امور مذهبی ، خود به خود استنباط و استنتاج خواهد شد . ولتر با این حیله ونیرنگ ، عطوفت وملایمتی را که امپراطور چین دراخراج مبلغان مذهبی ازخود نشان داد وبا آنان به مردمی تمام رفتار کرد ، می‌ستاید وبدین وسیله خاطرهٔ دردناك شکنجه و آزار پروتستان‌ها وفسخ دستخط نانت (Révocation de l'Edit de Nantes) راکـه حوادثی فجیع وخونین به دنبال داشت ، زنده وبیدار می‌کند .

تسامح و مـدارای امپراطوران چینی در آن روزگار نظیر و مانند نداشت و ولتر می‌خواست ازاینراه خشونت حکومت لوئی چهاردهم را آفتابی‌کند . وانگهی امپراطوران Kang-hi و Young-Tchingسرمشق ونمونه‌های تمام‌عیار خصلت وفضیلتی بودندکه لویی چهاردهم نداشت ولکن می‌بایست داشته باشد . آنان پس از مشورت با دیوان‌خانه‌های‌امپراطوری، تعلیم و تبلیغ مذهب مسیح را مجاز شناخته بودند ، ورضا می‌دادند که با رسولان پاپ در باب مسائل غامض الهیات به بحث وگفتگو بنشینید ، وحتی درمحضر آنان برای رفع تهمت کفر و خدانشناسی‌که بر چینیان می‌بستند ، به دفاع از خود می‌پرداختند . پس امپراطورانی مداراگر و رحیم و بخشاینده بودند و علاوه براین‌پادشاهانی‌فیلسوف‌وخود رایانی روشن ضمیر وبیداردل می‌نمودند ودر واقع تفاوت آنان با پادشاه ــ خورشید ، اززمین تا آسمان بود .

ولتر بسان لابرویرومونتسکیو تبلیغ مذهبی ورسالت مبلغان مذهبی را طرد ومحکوم می‌کرد و ناروا می‌شمرد . درکتاب سابق‌الذکر عصر لویی‌چهاردهم می‌نویسد : «ما تنها مللی هستیم که خواسته‌ایم عقاید خویش را بسان کالاهای خود ، به اقصی نقاط دنیا گسیل داریم . این شور وحدت برای مسیحی‌کردن غیرمسیحیان ، بیماری‌ایست که خاص آب وهوا واقلیم‌های ماست» . بدینگونه کتاب عصرلوئی چهاردهم با دعوت به رواداری ومدارا پایان می‌گیرد و سرزمینی آرمانی‌را که ازوجود یسوعیون خالی است و شاهی فیلسوف دارد وازاستبداد و خودکامگی درآنان نشانی نیست ، دربرابر چشمان مجسم می‌کند واین قلمرو چین است والبته همه درمی‌یافتندکه این سرزمین بی‌هیچ تردید قطب مخالف فرانسهٔ آن روزگار است.

ترجمه وتلخیص ازجلال ستاری

استاد علی نعمت خبره هنرمندی‌که دیگر درمیان ما نیست

هنر خاتم‌کاری

ویادی ازشادروان استاد علی نعمت یکی از بزرگترین خاتم‌سازان معاصر

علی یادگار یوسفی

یکی ازارکان هنر سنتی و اصیل خاتم‌سازی معاصر ایران درهم شکست. استاد علی نعمت هنرمند آگاه و باتجربهٔ خاتم‌سازی روزگار ما عصر روز دوشنبه، سوم خرداد ماه ۳۵، زندگی‌را بدرود گفت. یادش‌راگرامی می‌داریم وبه‌روانش درود می‌فرستیم.

* * *

استادرا درکارگاه خاتم‌سازی وزارت فرهنگ وهنر[1] شناختم ودریافتم‌که هنر خاتم‌سازی معاصر، بعدازاستادان حاج محمد صنیع خاتم ومحمدحسین صنیع خاتم وتنی چند ازهنرمندان پرآوازهٔ دیگر به‌او متکی بود.

پیش‌ازاین ضایعه، علیرغم کسالت تن استاد، نشستی‌وصحبتی داشتیم که‌حاصل آن‌را درزیر مطالعه می‌فرمائید:

۱ ــ بیان تاریخچهٔ خاتم‌سازی

این هنرکه بیك معنی «ختم‌کننده تمام نقوش هندسی، همراه با آخرین ظرافت وزیبائی» تعریف میشود، بطور جدی‌ومستقل تاریخی فراتر ازعصر صفویه را دربر نمی‌گیرد. اما قبل‌ازاین‌روزگار نیز خاتم وجود داشته است، نهایت شکوفائی طرح ورنگ وشناختهای‌صناعتی که بمرور حادث گردیده، در دورهٔ اخیر[2] باوج خود میرسد.

خاتم‌سازی درمسیر تاریخی خود، بخاطر احترام بارزشهای هنر ملی، توسط معدودی ازهنرمندان صنایع ایرانی چون میراثی ارزنده ازپدران بفرزندان میرسد. توجه بعضی از سلاطین نظیر کریم‌خان زند، اسباب رونق و نیز بی‌توجهی برخی

ازحکمرانان موجبات سقوط آنرا فراهم میآورد .

بهر انجام، این هنرمندان درحقیقت پلی بودند ، که ارتباط ادوار تاریخی‌را پدیدار میساختند . خاتم‌سازی در روزگار ما درشهرهائی‌نظیرشیرازواصفهان کماکان ادامهٔ طریق میداد ولی صورت هنـــری ومانندی آن وازطرفی هنرمندان قدیمی ، که ازشناخت وتجربهٔ سنتی برخورداربوده باشند ، مسئله‌ای بود .

در اواخر دورهٔ قاجـــاریه ، خاتم آنچنان‌که باید شناخته شده نبود و آثار هنری خاتم‌کاری‌شده ، صرفاً دردست عدهٔ بخصوصی‌که دولتمند ویاهنرشناس بودند حرکت کُندی‌را ادامه میداد ، ودرواقع هنوز شناخت عمومی بوجود نیامده بود . استاد حاج محمد صنیع خاتـــم حکایت میکرد: «من قاب خاتمی میساختم وبدربار احمد شاه قاجار می‌بردم وازاین رهگذر تشویق میشدم ویاانعام میگرفتم وازطرفی باارائهٔ یك‌کار خاتم بفلان سفیر خارجی ، کوشش‌می‌کردم تااین‌هنرملی‌رابه‌خارجیان معرفی‌کنم» .

امروزه خاتم‌سازی هنریست مشخص ودرمحدودهٔ خود باکاربردی‌که دارد در رابطه بازندگی قشرهای مختلف مردم‌قرار گرفته است .

* * *

۲ ــ خاتم‌سازی ، هنری ظریف و زیبا وپرزحمت .

درطراحی و اجرای یك کار خاتم، همان تشکیلات سنتی اعمال میگردد ، باین نحوکـــه خاتم‌ساز به‌تأسی از خاتم‌سازان گذشته ، ابتدا مفتولهای چوبی و فلزی «انواع چوبها : فوفل (سیاه) چوب ، عناب (قرمز) چوب بغم (قرمز روشن) چوب آبنوس (سیاه سیاه) چوب نارنج (زرد روشن) استخوان شتر (سفید) عاج فیل و شبه عاج (سفید) مفتول برنج یا آلومینیوم ومفتولهای چوبی سبزرنگ‌که بااستفاده ازرنگهای شیمیائی رنگ‌آمیزی میشونـــد»را با مقطع سه‌گوش «مثلث متساوی‌الاضلاع‌که هرضلع‌آن یك میلیمتر است» تهیه میکند . سپس انواع آنراکنار یکدیگر قرار میدهد «بنحوی‌که درمقطع، مثلاً گلی شش‌پر باانواع رنگها تولید شود» ومی‌چسباند . دراینجا اگر به‌مقطع مفتولها نگاه‌کنیم ، برحسب نظر طراح سازنده ، کثیرالاضلاعی مملو ازمثلث‌های رنگارنگ بوجود آمده است . باقطعات این مقطع‌کـــه باظرافت خاصـــی صورت می‌گیرد ، واحدهای خاتم آماده میشود

قسمتی از رویهٔ میز خاتم‌که به رئیس جمهور آمریکا آیزنهاور اهداء شد . طراحی نقوش و پرداخت‌های صناعتی این میز نموداریست از منتهای قوس صعودی هنرخاتم‌کاری درزمان‌ما.

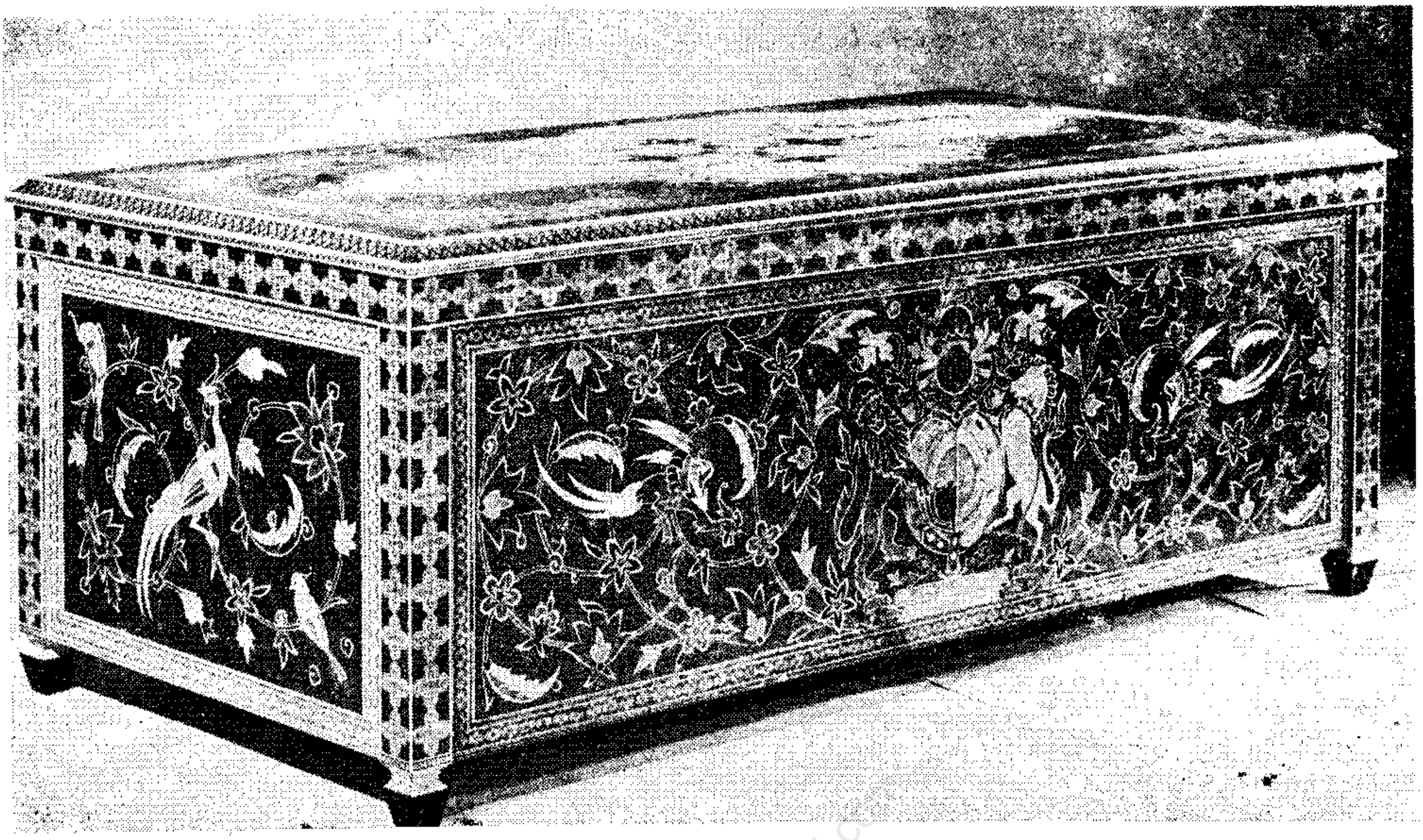

میز خاتم و معرق که به ملکهٔ انگلستان اهداء شده است . حاشیه واطراف پایه‌های این میز با گره‌های هشت و چهارلنگه طراحی شده ، آرم دولت انگلستان که بابکارگیری ۴۰ نوع خاتم درچهل‌رنگ قسمتی از تزئینات جالب این میز است .

که سرانجام باکنارهم قرارگرفتن این واحدها «مدول‌های خاتم» سطح قاب یا میز ویاهرشکلی که بوسیله خاتم‌ساز قرار است بخاتم آراسته شود ، باپوششی تزیین می‌گردد . طراحی در امر خاتم‌سازی اگرچه دنباله‌روی سنت خاتم‌کاری است، ولی بهرحال تحولات هنری هردوره ، ویژگیهائی‌را سبب میشودکه در عصر ما نیز برهمین منوال است .

۳ ــ خاتم‌سازی در عصر پهلوی وگونه‌های متفاوت آن

دراین دوره کوششهای مستمری جهت احیاء و ابقای هنرهای ملی بعمل آمد وبرای نیل بمقصود ، یعنی زنده نگاهداشتن صنایع قدیمه ، درسال ۱۳۰۹ یك مجتمع بزرگ هنری تشکیل گردید[۳]. کارگاه خاتم‌سازی یکی ازچندین کارگاهی بودکه درهمین سال تأسیس شد .

اگر بمسیر فعالیت هنری این کارگاه وتلاش دهها استاد خاتم‌سازکه از برجسته‌ترین هنرمندان وقت بودندچشم بدوزیم وتمامی آثار را مطالعه وبررسی نمائیم ، باین نتیجه دست‌می‌یابیم که اگرچه خاتم‌سازان بیشماری درخاستگاههای خاتم ایران وجود داشته است وهریك باآفرینش آثار فراوانی درامر غنای فرهنگ خاتم این سرزمین ذینفع بوده‌اند ، اما کار هنرمندان کارگاه ، بلحاظ برخورداری ازویژگیهائی که بدنبال تحولات زمان حادث شده است وهم‌چنین بدلیل دقت در رعایت طرحها وپرداختهای صناعتی اعتلای خاتم‌سازی‌را در دو تالار خاتم کاخ مرمر ومجلس شورای ملی که بوسیلهٔ استادان کارگاه خاتم‌سازی وزارت فرهنگ وهنرصورت آفرینش بخود گرفته است ، مشاهده میکنیم . خاتم روزگار ما بلحاظ ویژه‌گیهائی ظهر خاتم درتمامی دوران لقب گرفته است .

۲ – قدیمیترین خاتم، شاید صندوق ضریح حضرت امام حسن عسگری بوده باشد . صندوق ضریح مذکور بدورهٔ صفویه منسوب است .

۳ – مجتمع بزرگ هنری وزارت فرهنگ و هنر بدنبال برچیده‌شدن مدرسه صنایع مستظرفه‌که بپایمردی استاد محمد غفاری «کمال‌الملك» دراواخر دورهٔ قاجاریه بوجود آمده بود ، تشکیل شد . این مجتمع رفته‌رفته رونق‌گرفت وتوسعه یافت ، امروزه باچندین کارگاه ازجمله کارگاه‌های مینیاتور و تذهیب، سرامیك‌سازی، نقره‌سازی وقلمزنی ، زری‌بافی، خاتم‌سازی ، و . . . ادامهٔ طریق میدهد . وغرض غائی ، آفرینش آثاری است‌که بارعایت خصوصیاتی «پیوستگی باریشه‌های هنر ایرانی و برخورداری ازویژه‌گیهای دوره‌ای و . . . که برای آیندگان بیادگار بماند» منحصر بفرد بوده باشد .

---

۱ – کارگاه خاتم‌سازی وزارت فرهنگ وهنر درسال ۱۳۰۹ بدنبال دعوت ازخاتم‌سازان باتجربه وقدیمی درسراسر ایران ، تشکیل شد . این کارگاه بخاطر توجه فراوان سازمان هنری مزبور روزبروز رونق یافت وموجبات احیاء وابقای این‌هنرظریفه را فراهم ساخت. امروزه

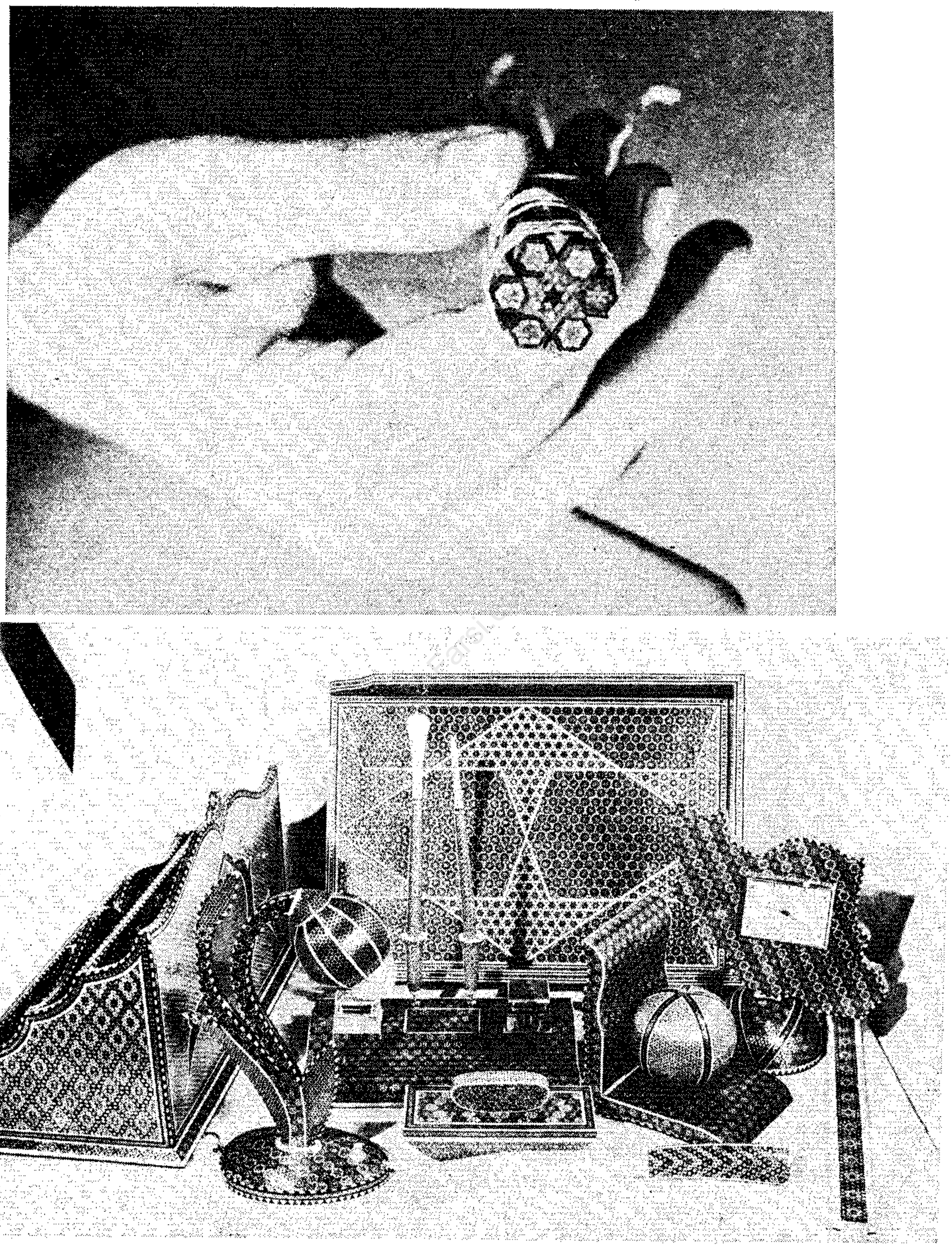

صفحه مقابل :

نمونه‌ای از گل خاتم .
با کنارهم قرار گرفتن انواع گلهای خاتم که در نقوش و طرحهای گوناگون تهیه میشود ، سطح اشیاء تجملی وزینتی نظیر میزکنفرانس، میز تحریر ، قاب‌های کوچك وبزرگ ، جعبه‌های تزئینی و ..... بخاتم آراسته میشود
سرویس کامل لوازم‌التحریرکه به رئیس جمهور ایتالیا اهداء گردید طراحی واجرای بعضی ازقطعات نظیر جاقلمی‌ها و چراغ رومیزی جالب و چشمگیر است

وسرانجام ، ازنظر ابعاد کار ، ازآبروی خاصی برخوردار بوده ، شاید قسمت‌اعظم قوس صعودی خاتم دراین روزگارمدیون تلاشهای بیش‌از حـد استادکاران همین کارگاه بوده باشد . بدیهی است‌که عامل توجه درتوسعه وپیشرفت خاتم‌سازی این دوره ، نقش مؤثری داشته است .

خاتم‌سازی دردورهٔ پهلوی بدوگونه تجلی یافته است‌که ذیلاً مختصات هریك را بیان کرده ، به‌تشریح آن می‌پردازیم . دراینجا برای سهولت امر وکوتاه‌کردن سخن دو نمونه بزرگ‌را مطمح نظر قرار میدهیم .

الف ــ خاتم تالار کاخ مرمر

این تالار به‌سرپرستی مرحوم حاج محمد صنیع خاتم و بیاری دهها تن از بزرگترین اساتید[4] این فن ، بین سالهای ۱۳۱٤ و ۱۳۱٦ بخاتم آراسته شده است . خاتم‌کاری این تالار باپوششی ازواحدهای شش ضلعی «این کثیرالاضلاعهای شش ضلعی خود ازتعداد زیادی واحدهای سه ضلعی متساوی‌الاضلاع بوجود آمده‌است» خاتم تزیین‌شده ، بخاطر ایجـاد تنـوع و رهائی ازیکنواختی ، سقف و جوانب تالار به‌بخشهای کوچك وبزرگ تقسیم گردیده است ، که اصطلاحاً باین تقسیم‌بندیها گره‌سازی[5] میگوینـد و کثیرالاضلاعهای خاتم انواع گره‌ها «گره‌های تند ، کند ، کلاه‌درویشی وغیـره» را می‌پوشانـد . درحقیقت این مرزکشی‌ها «گره‌سازی» جهت استقرار ومکث چشم درقطعات مختلف خاتم‌کاری شده است تا بیننده سهل‌تر بدانها بنگرد وزیبائی‌هارا جداجدا پذیرا گردد .

طراح کمپوزیسیون گره‌سازی تالار هنرمنـدی بنام استاد حسین کاشی‌تراش اصفهانی است . شناخت ومهارت این استاد باتجربه ، موجباتی‌را فراهم میسازدکـه ترکیب خاتم‌کاری تالار ازیکنواختـی و سکون درآمده ، به‌شاهکاری دردنیای هنر تجسمی مبدل شود . تمامی قسمتهای تالار ازکوچکترین اجزاء نظیر دستگیرهٔ درها وپنجره‌ها تاپوششهای وسیعتر ، در جوانب وسقف ، درانواع رنگهای طبیعی «رنگ طبیعی چوبها و عاج» جلوه‌میکند ولی صرفاً رنگ سبز نمونه‌های خـاتم مصنوعاً تهیه شده است .

ب ــ خاتم تالار مجلس شورای ملی

تالار خاتم مجلس شورای ملی : نمونه‌ایست ازهنر خاتم‌سازی‌درعصرپهلوی دوم وبلحاظ برخورداری ازتازه‌گیهائی که‌درحقیقت تحولات هنرهای ملی دورهٔ

---

٤ ـ تالار خـاتم کاخ مرمر ، بیـاری وهمگامی استاد محمد صنیع خاتم ، استاد محمد حسین صنیع خاتم ، استاد حسین کاشی تراش اصفهانی ، خلیل گلریز خاتم ، استاد محمد ملك محمدی ، استاد حسین شفقت ، استاد جلال مطلع ، استاد محمد باقر حکیم الهی ، استاد علی بابویه ، استاد محمد خرمی ، استاد محمود وطن‌دوست ، استاد علی امیری ، استاد کریم شاکری ، استاد علیرضا حقیقت ، و . . . که‌برچهل تن بالغ میشدند ، صورت آفـرینش بخود گـرفته است . بسیاری از هنرمندان وصنعتگران مذکور اینك در حیات نیستند .

٥ ـ فن گره‌سازی ، تکنیکی است در کاشیکاری ، ولی ازآنجاکه هنرهای ایرانی در رابطه‌ای نزدیك بایکدیگر بسر می‌برند ، روش فوق درصور دیگر هنرهای ملی نیز عرض وجود میکند ، نظیر هنر آلت چینی . «درب‌ها وپنجره‌هائی‌که پس‌از گره‌بندیهای چوبی باانواع شیشه‌های الوان پوشیده‌میشود. درگذشته برای صدرنگه‌کردن محیطهای داخلی و اندرونها، ازاین‌نوع درها وپنجره‌ها استفاده میشد ، زیرا نور پس‌از عبور ازشیشه‌هـای الوان ، برنگهـای مختلف ، برفضای اطاق و مفرشهای ایرانی می‌تابید» ، کاشیکاری ، خاتم‌سازی و . . . گره اقسامی داردکه مهمتر ازهمه گرهٔ کُند «گوشه‌های اشکال چندضلعی ملایم است» گرهٔ تند «گوشه‌های هندسی کشیده و تیز است» گرهٔ ۸ کلاه درویشی‌که بانام خود مؤانست دارد و . . .

٦ ــ مهندس طراح تالار آقای مؤیدعهد «آرشیتکت» ومتخصص ومجری خاتم‌کاری آن ، استاد علی نعمت و استادان خاتم‌سازدیگر که‌بافراست تمام توسط مرحوم علی نعمت از میان نخبه‌ترین هنرمندان فراخوانده ، انتخاب شده بودند عبارتند از : استاد غلامرضا روزی طلب ، استاد علی امیری ، استاد محمد وطن دوست وهنرمندانی نظیر غلامعلی داریوش ، کریم شاکری ، رحیم آپردیز ، تقی رضائی ، باقر رضائی ، عطاءالله حاج غلامعلی ، عباس صفری ، حیدر اسدی ، اکبر هدایت ، عبدالله مهره‌کش ، صفر سامی ، ضیاءالدین بنی‌هاشمی، رحیم شاکری ، وگروهی بیرون ازکادرکارگاه وزارت فرهنگ وهنر ازجمله محمد مظلومی و سیروس کفاش و . . .

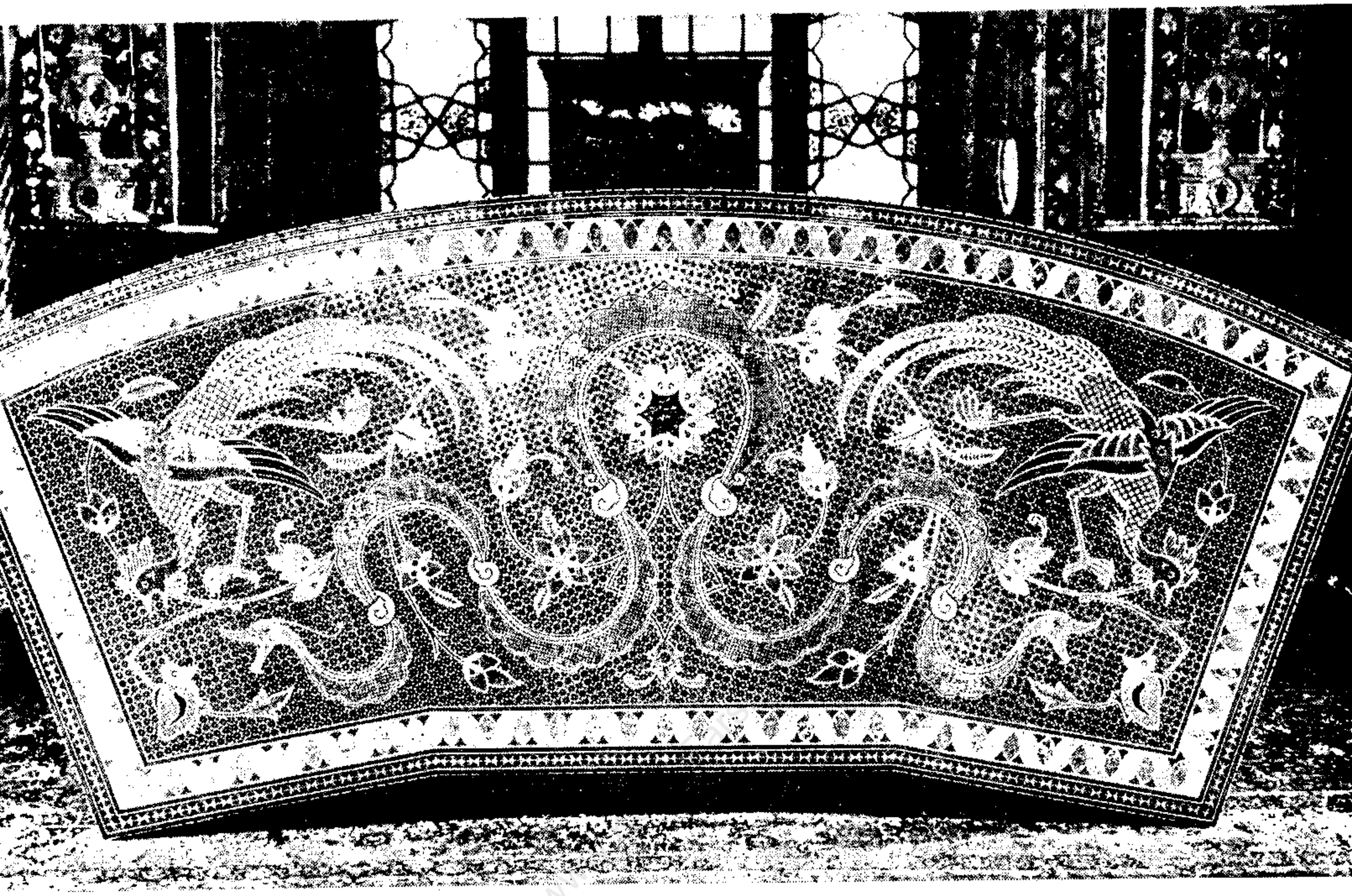

صفحه روی میزخاتم اهداء شده برئیس جمهوروقت آمریکا (ایزنهاور) ابعاد این میز ۲۳۰×۷۸ بوده و حدود ۱۲ میلیون قطعه خاتم ریز «واحد اولیه» درآن بکار رفته است .
طرح روی میز که اثریست ازطراح مشهور استاد عیسی بهادری یك ماردوسر را هنگام حمله به جوجه‌های دوسیمرغ نشان میدهد و با ۱۲۰ نوع خاتم‌که ۳۰ نوع آن کاملاً بیسابقه بوده آراسته گردیده است .این میز مدت ۱۸ ماه بسرپرستی استاد علی نعمت و ٦ استادکار دیگر تهیه شده است و بخاطر امتیازات فوق‌العاده ومنحصر بفردآن در نمایشگاه بروکسل مدال طلا را نصیب استادکاران خود ساخت

اخیر بوده است ، به‌ظهر خاتم درتمامی دوران تاریخ این هنر ملقب شده است .
طراحی اصلی تالار براساس معماری‌مدرن صورت گرفته ، همهٔ پیش‌بینی‌های لازم درجلوگیری ازانهدام تدریجی واحتمالی آن بعمل آمده است . دیواره‌های تالار دوجداره است‌که باگره‌های شش ضلعی مشحون ازکثیرالاضلاعهـــای شش ضلعی «واحدهای خاتم» تزیین شده . طراحی بخشهای خاتم ، نقوش ، پرداخت‌هـــای صناعتی وتکرار گره‌های متحدالشکل همه و همه مبین منتهای قوس صعودی هنر خاتم‌سازی درروزگار ماست .

خاتم‌کاری تالارخاتم مجلس شورای ملی بسرپرستی استاد علی نعمت وهمکاری نخبه‌ترین هنرمندان خاتم‌ساز درزمانـــی کمتر ازهشت سال بدون وقفه ادامه داشته است٦ وآخرین‌روزهای اتمام‌رامی‌گذراند.
ابعاد خاتم تالار ، چهار صد متر مربع است که باتوجه دربکارگیری خاتم مرغوب و رعایت نقوش ورنگ‌آمیزیهای متحول، این ابعاد عجیب ومنحصر بفرد است .

در رنگهای خاتم ، رنگ سبز وجود ندارد ، زیرا اصرار دراین بوده است‌که حتی‌المقدور ازرنگهای طبیعی بهره‌گرفته شود . ودرطراحی وایجاد نقش خاتمها اولاً به‌تأسی ازواحدهای خاتم‌گره‌سازی را نیز شش ضلعی بکار گرفته‌اند وازطرفی علیرغم پیوستگی بریشه‌های این صنعت وهنر، کارهنری ازویژه‌گیهائی‌برخوردار

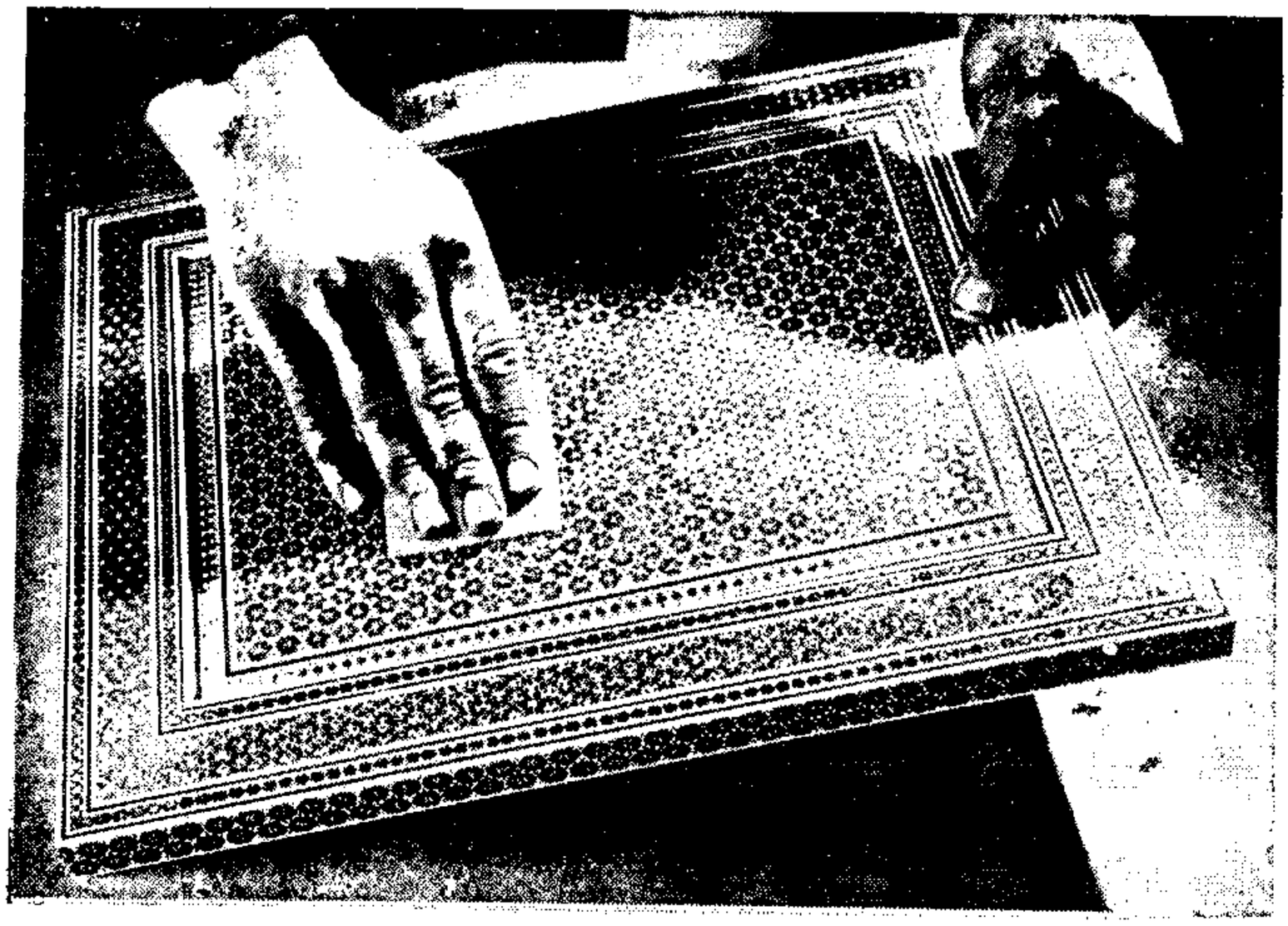

پرداخت جعبه سیگار خاتم

است که درگذشته بهیچ صورت توسط اساتید این فن بکار نرفته است .

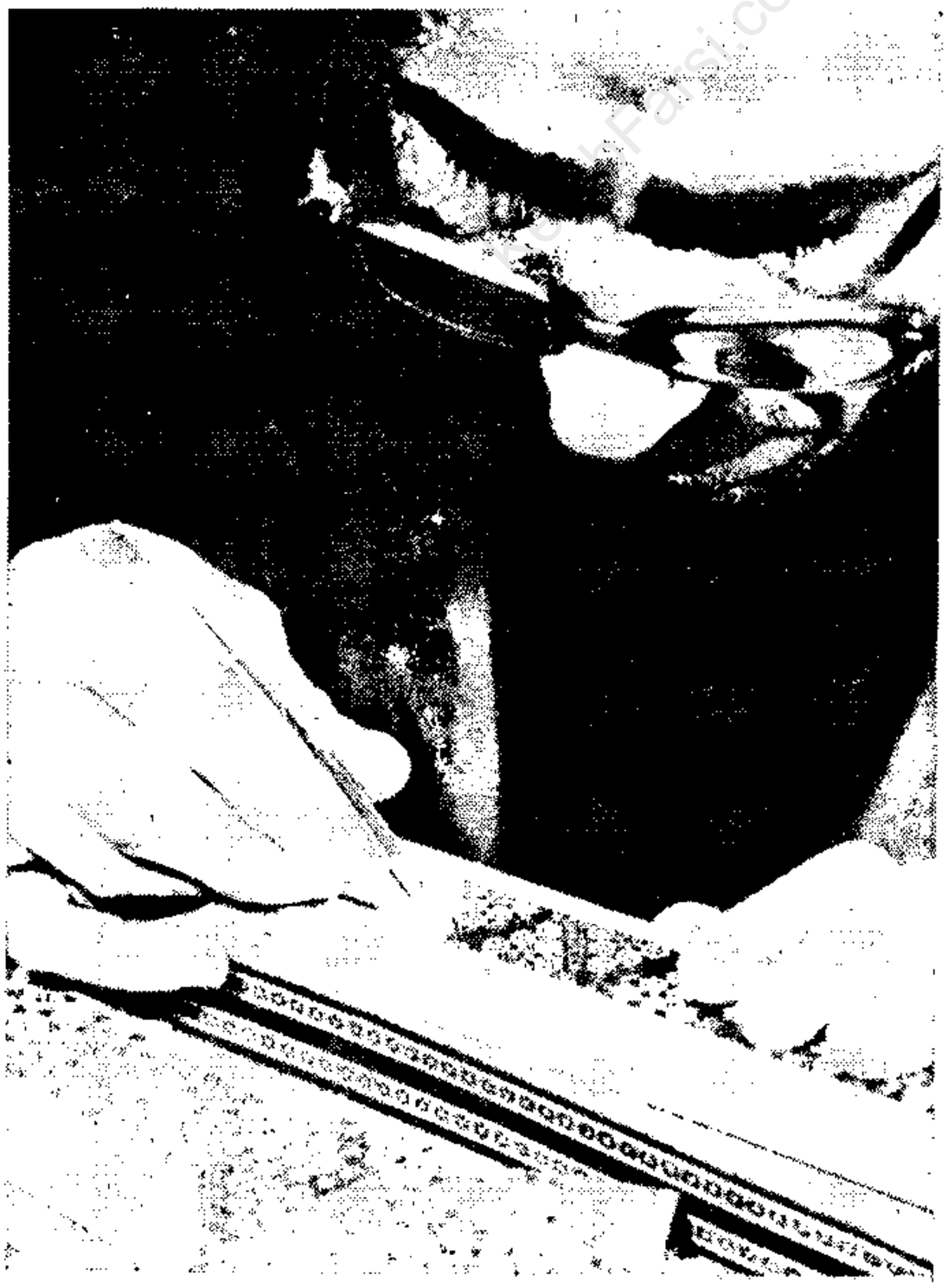

٤ ــ علی نعمت هنرمندی که به‌بقا پیوست وخدمات او به‌خاتم امروز ایران

استاد علی نعمت درشیراز خاستگاه خاتم ایران بدنیا آمد ، وازسنین کودکی خاتم را می‌شناخت و به‌راههای تهیه آن آشنا بود ، او اصول مقدماتی خاتم هنری را ازاستادان غلامحسین گلریز و محمد خلیل گلریز خاتم فراگرفت و رفته رفته برمــوز کار خاتم‌سازان گذشته پی‌برد ، سپس چندین سال به‌تنهائی کارگاهی را اداره نمود .

مرحــوم نعمت قبل از واردشدن بکارگاه وزارت فرهنگ وهنر درعتبات تحت نظر حاج محمد صنیع خاتم و محمد خلیل گلریز خاتمی و عبدالعلی سالک‌ــ نژاد ، بکار تعمیر ومرمت صندوقهــای ضریح اشتغال داشت . این هنرمند بعداً بنا به‌دعــوت محمد حسین صنیع خاتم بکارگاه خاتم‌سازی وزارت فرهنگ وهنر

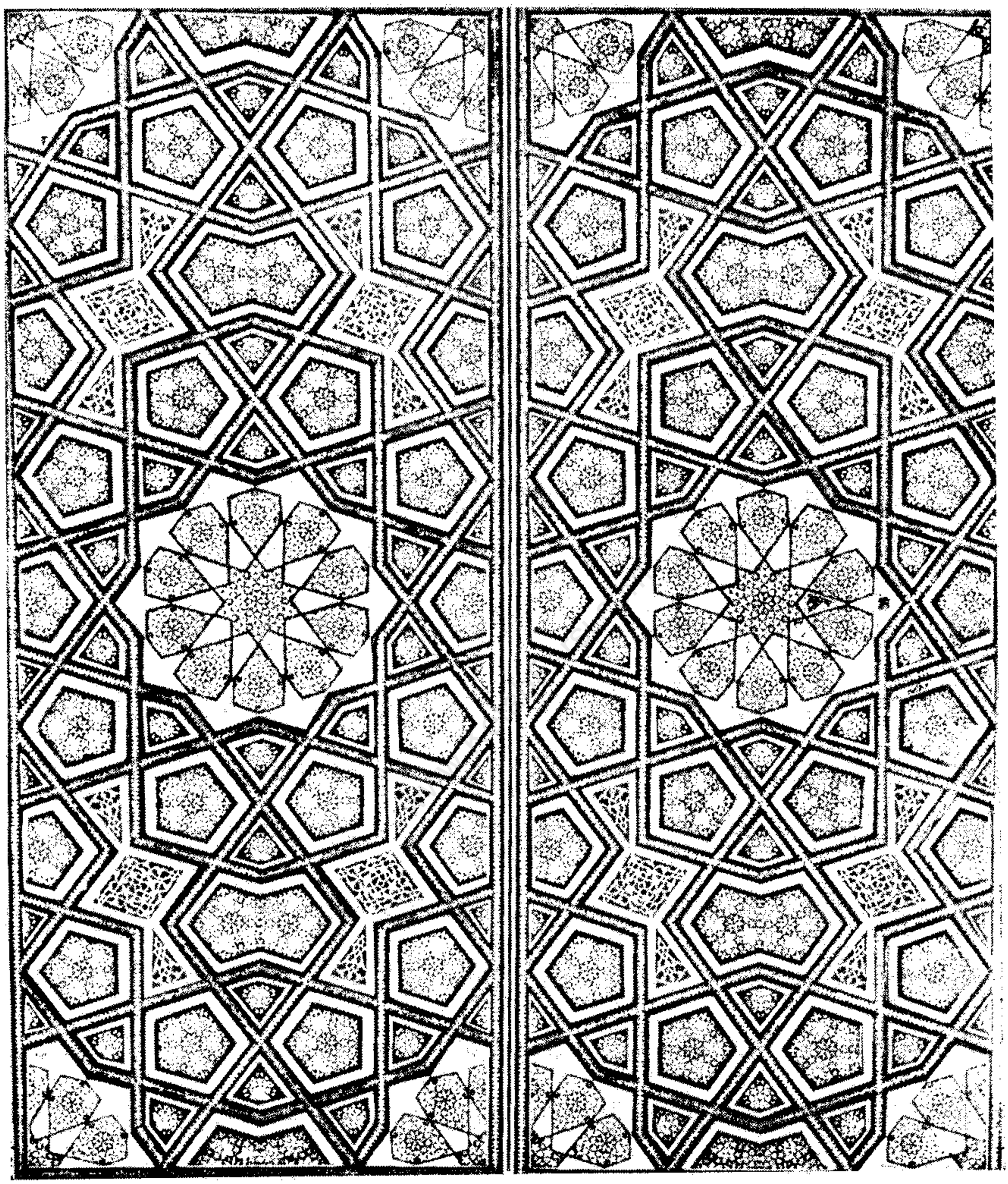

تخته نرد اهدائی به ملکه ژولیانا . این کار خاتم با تکنیک گره‌سازی و با گره‌های ۵ و ۱۰ طراحی شده ونوع خاتم آن بی‌نظیر بوده است .

وارد شد وعلیرغم شناخت وسیع مرحوم صنیع خاتم ، ازآغاز کار چنان می‌نمودکه علی نعمت در فعالیت‌های هنری خویش احتیاج براهنمائی ندارد وپس‌از روی‌کار آمدن محمود صنیع خاتم ، کاملاً مشخص بودکه کار هنرمند مورد نظر بررئیس کارگاه رجحان دارد .

علـی نعمت در سال ۱۳۳٤ بپاس خدماتی‌کـه در راه پیشرفت خاتم‌سازی انجام داده بود ، ازطرف هنرهای زیبای کشور به‌سمت ریاست کارگاه خاتم‌سازی منصوب شد وتاآخرین روزهای حیات در این سمت باقی بود .

مشخص‌ترین آثـاری‌که در دورهٔ سرپرستی استاد علی نعمت در کارگـاه خاتمسازی آفریده شد صرف‌نظر ازتالار خاتم مجلس‌شورای ملی‌که فوقاً ازآن‌سخن رفت ، بشرح زیر است :

۱ ــ سرویس کامل نوشت‌افـزار خاتم‌کاری‌شده‌که به‌رئیس‌جمهوری ایتالیا اهدا شد .

۲ ــ میز خاتم‌کاری بسیار نفیسی که به‌رئیس جمهور آمریکا ، پرزیدنت آیزنهاور اهدا گردید . آیزنهاور هنگام دریافت این هدیه گفت «این میز بهترین هدیه‌ایست‌که درتمامی دوران زندگی خود دریافت داشته‌ام» میز خاتم مذکور اینك درموزهٔ ملی واشنگتن نگهداری میشود .

۳ ــ میز زیبا ومجللی بطول ۲۲۰ و عرض ۱۱۰ سانتی‌مترکه جمعاً ۱۱ متر مربع خـاتم دارد وبه‌علیاحضرت ملکهٔ انگلستان هدیه شده‌است . این اثرپرارزش که اعجاب خارجیان‌را برانگیخته است ، اکنون درکاخ بوکینگهام حفاظت میشود.

٤ ــ میز خاتم ، باطرحی بسیارساده که درطرح و اجرای آن ذوق وسلیقه و بی‌پیرایگی عجیبی بکار رفته است . این میز درموزهٔ هنرهای ملی قرار دارد .

* * *

استاد علی نعمت درآبانماه ۱۳٤۰

باخذ نشان درجه یك همایون نایل گردید ودرنمایشگاه بین‌المللی بروکسل مـدال طلا و دیپلم گراندپری دریافت داشت . این هنرمند پس‌از ٦۳ سال زندگی‌که چهل سال آن در راه خاتم سپری شد . سرانجام عصر دوشنبه سوم خرداد ماه سال هزار و سیصد وپنجاه وپنج شمسی به‌پایان راه زنـدگی خویش رسید و درحرم مطهر حضرت شاهچراغ شیراز به‌مادر خـاك تسلیم گردید .

علی یادگار یوسفی
۲۱ خرداد ماه یکهزارو سیصد وپنجاه‌وپنج‌شمسی

منابع و مآخذ :

۱ ــ درتهیه این مقاله ازراهنمائیهای استاد غلامـرضا روزی‌طلب بغایت سود برده‌ام .

۲ ــ عکسها : ازمرکز اسناد ادارهٔ کل آفرینش‌هنری و ادبی وزارت‌فرهنگ و هنر .

www.KetabFarsi.com

وزن شعر امیرخسرو دهلوی

محمدحسین تسبیحی

امیرخسرو (۶۵۱ – ۷۲۵ ه ق) = طوطی شکرمقال = عدیم‌المثل) در کلیهٔ آثار منظوم خود ۳۵ وزن از اوزان مختلف را در ۱۱ بحر عروضی به خدمت گرفته است. تا آنجایی‌که این جانب تحقیق کرده‌ام ، شعر هجایی یا شعری که دراین روزها آنرا «تصنیف» می‌گویند نسروده است .

به طورکلی امیرخسرو ۷ نوع شعر سروده است :

۱ ــ غزل ، ۲ ــ مثنوی ، ۳ ــ قصیده ، ٤ ــ قطعه ، ۵ ــ رباعی ، ٦ ــ دوبیتی ، ۷ ــ ترکیب‌بند .

اینك اوزان این ۷ نوع شعر را براساس ۳۵ وزن در ۱۱ بحر عروضی آنگونه که شمس‌الدین محمدبن قیس رازی درکتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم آورده است ، تقدیم می‌دارم :

۱ ــ فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلن) : هرکه زیر پیرهن بیند مرا

بحر رمل مسدّس محذوف یا مقصور .

دراین بحر : ۹۹ غزل ، ٤ قصیده ، ویك مثنوی‌کوتاه (سپهر هفتم ازنه سپهر) سروده است .

۲ ــ فاعلاتن فاعلاتن فاعلات فاعلن : صد هزاران آفرین ، جان آفرین پاك را .

بحر رمل مثمّن محذوف یامقصور.

در این بحر : ۲۱۲ غزل، ۳ قصیده ، و ۳ قطعه سروده است .

۳ ــ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن : شکل دل بردن که تو داری نباشد دلبری را .

بحر رمل مثمّن سالم .

دراین بحر : ۲ غزل سروده است .

٤ ــ فاعلاتن فعلاتن فعلات (فَعلَن) : شکرین لعل تو کان نمك است .

بحر رمل مسدس مخبون مقصور .

دراین بحر : ۱۲ غزل ، یك قطعه ، ویك مثنوی‌کوتاه (سپهر نهم از نه سپهر سروده است) .

۵ ــ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (فعلاتان). روزگاری است که درخاطرم آشوب فلان است .

بحر رمل مثمّن مخبون .

دراین بحر : ٤ غزل سروده است .

٦ – فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (فعلات ، فاعلان) : ابر می‌بارد و من می‌شوم ازیار جدا .

بحر رمل مثمّن مخبون محذوف یا مقصور .

در این بحر : ۱۸۹ غزل ، یك قصیده و یك قطعه سروده است .

۷ – فاعلاتن مفاعلن فعلَن (فعلات ، فَعلَن) : وقت گلبانگ بلبل سحر است .

بحر خفیف مسدّس مخبون محذوف ، مخبون‌محذوف، اصلم .

دراین بحر : ۱۱۰ غزل ، ۲ قصیده ، ٤ قطعه ، و ۲ مثنوی سروده است .

(۱ ــ مثنوی هشت بهشت ، ۲ ــ سپهر پنجم از نه‌سپهر است) .

۸ ــ فاعلاتن مفاعلن فعلاتن : سبزه‌ها نو دمید و یار نیامد . بحر خفیف مسدس مخبون .
دراین بحر : ۲ غزل سروده است .
۹ ــ فعلاتْ فاعلاتن فعلاتْ فاعلاتن : قدری بخند واز رخ قَمَری نمای مارا .
بحر رمل مثمَّن مشکول .
دراین بحر : ۲۹ غزل سروده است .
این بحر را بر وزن «متفاعلن فعولن متفاعلن فعولن» نیز می‌توان خواند .
۱۰ ــ فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن : شکـــرت را شد اگرچه سپه مور مُرَکب .
بحر رمل مثمَّن مخبون .
دراین بحر : یك غزل سروده است .
۱۱ ــ فعولن فعولن فعولن فعول (فعَل) : اسیر است ازآن میر خوبان دلم .
بحر متقارب مثمَّن محذوف یا مقصور .
دراین بحر : ۲۶ غزل ، و۲ مثنوی سروده است (۱ــ آیینهٔ اسکندری ، ۲ ــ سپهر اول ازنه سپهر) .
۱۲ ــ فعولن فعولن فعولن فعولن : بهار آمد و سبزه نو شد به جوها .
بحر متقارب مثمن سالم .
دراین بحر : ۱۳ غزل ، یك قصیده ، یك مثنوی (سپهر دوم از نه سپهر) سروده است .
۱۳ ــ متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن : شبی آن پسر دل من ستد ، اگر این طرف گذری کند .
بحر کامل مثمَّن سالم.
دراین بحر : یك غزل سروده است .
۱۴ ــ مستفعلن فاع (فَع) مستفعلن فاع (فع) : آخر نگاهی برحال ما کن .
بحر منسرح مثمَّن مجدوع یا منحور .
دراین بحر : یك غزل سروده است .
این بحر را بر وزن «مفعولْ فَعْلَن مفعولْ فعلْنْ» نیز می‌توان خواند .
۱۵ ــ مستفعلن فَعَلَن مستفعلن فَعَلَن : چون بستدی دل من پرسش کنم به ازین .
بحر بسیط مثمَّن مخبون .
دراین بحر : یك غزل سروده است .
۱۶ ــ مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن : بهر شکار آمد برون کژ کرده ابرو ناز را .
بحر رجز مثمَّن سالم.
دراین بحر : ۱۰۲ غزل ، ویك قصیده سروده است .

۱۷ ــ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (فَعَلَن) : چو می خوری به سرم نیز جرعه‌یی می‌ریز .
بحر مجتَّث مثمَّن مخبون مکفوف .
دراین بحر : ۲۱۶ غزل ، ۱۲ قصیده ، و۲ قطعه سروده است .
۱۸ ــ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن : شبی که دلبرم از بام همچو ماه برآید .
بحر مجتَّث مثمَّن مخبون .
دراین بحر : ۳۰ غزل ، ویك قصیده سروده است .
۱۹ ــ مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن : دلم برون شد از غمت ، غمت زدل برون نشد .
بحر هزج مثمَّن مقبوض مکفوف .
دراین بحر : یك غزل سروده است .
۲۰ ــ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (فعولن) : صبا نوکرد باغ وبوستان را .
بحر هزج مسَّدس محذوف یا مقصور .
دراین بحر ۱۶۱ غزل ، یك قصیده ، ٤ قطعه ، و٥ مثنوی سروده است .
(۱ ــ مثنوی شیرین وخسرو ، ۲ ــ مفتاح‌الفتوح ، ۳ ــ مثنوی سپهر ششم از نه سپهر ، ٤ ــ دولَرانی خضرخان، ٥ ــ مثنوی تغلق‌آباد) .
۲۱ ــ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن : مرا دردی است اندردل که درمان نیستش یارا .
بحر هزج مثمَّن سالم .
دراین بحر : ۱٥٥ غزل ، و ٦ قصیده سروده است .
۲۲ ــ مفتعلن‌فاعلات (فاعلن) مفتعلن فاعلات (فاعلن) : وه که اگر روی تو درنظرآید مرا بحر منسرح مطَّوی‌موقوف (مطوی مکفوف) :
دراین بحر : ۳۸ غزل ، ۲ قصیده ، یك ترکیب‌بند سروده است .
۲۳ ــ مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع (فع) : درد دلم را طبیب چاره ندانست .
بحر منسرح مثمن مطوی مجدوع منحور .
دراین بحر : ۷ غزل سروده است .
۲٤ ــ مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن : باز خدنگ شوق زد عشق درآب وخاك ما .
بحر رجز مثمن مطوی مخبون .
دراین بحر : ٤٥ غزل سروده است .
۲٥ ــ مفتعلن مفتعلن فاعلات (فاعلن) : جان منی بی‌تو نفس چون زنم .
بحر سریع مسدس مطوی مخبون .

www.KetabFarsi.com

یا : گل به تماشای چمن می‌رود

دراین بحر : ۱۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۳ مثنوی (۱ ــ مطلع‌الانوار ، ۲ ــ قران‌السّعدین ، ۳ ــ سپهر چهارم از نه سپهر) .

۲۶ ــ مفتعلن مفتعلن مفتعلن :

هست سپهری که سیوم شد ز زبر
هفتم ازآنجا کــه قمر کرده مقرّ

بحر رجز مسدس مطوی .

دراین بحر : یك مثنوی (سپهر سیوم ازنه سپهر) سروده است .

۲۷ ــ مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن : دل بی رخ تو صورت جان را نمی‌شناسد .

بحر مضارع مثمّن مکفوف اخرب .

دراین بحر : یك غزل سروده است .

۲۸ ــ مفعول فاعلاتِ مفاعیل فاعلن (فاعلات) : دیدم بسی زمانهٔ مرد آزمای را .

بحر مضارع مثمن مکفوف محذوف .

دراین بحر : ۲۱۰ غزل ، ۷ قصیده ، و۳ قطعه سروده است .

۲۹ ــ مفعول فاعلات مفاعیلن : ای نازنین که ماه منی امشب .

بحر مضارع مسدس اخرب مکفوف .

دراین بحر : یك غزل سروده است .

۳۰ ــ مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن : آن شه به سوی میدان خوش می‌رود سوارا .

بحر مضارع مثمن اخرب .

دراین بحر : ۵۷ غزل سروده است .

این بحر را بروزن «مستفعلن فعُولن مستفعلن فعُولُن» نیز می‌توان خواند .

۳۱ ــ مفعول مفاعلن مفاعلین : ای از مــژهٔ تو رخنه درجان‌ها .

بحرهزج مسدس اخرب مقبوض صحیح عروض وضرب.

دراین بحر : ۲ غزل سروده است .

۳۲ ــ مفعول مفاعلن مفاعیلن فع (فاع) : نی عقل‌رسد به کُنهِ وصفش نه سخن .

بحر هزج مثمّن اخرم مکفوف .

دراین بحر : ۱۵۵ رباعی سروده است .

البته باید توجه داشت که شمس قیس رازی وزن رباعی را تا ۲۴ وزن نوشته است وامیرخسرو هم براین اوزان رباعی سروده است ولیکن همهٔ اوزان رباعــی به اصطلاح بروزن «لاحول ولاقوة الا بالله» است که شامل بحر هزج می‌شود . متأسفانه نتوانستم تعداد دقیق رباعیات امیرخسرو را به‌دست آورم .

۳۳ ــ مفعول مفاعلن فعولن (مفاعیل) : جان رفت و خبر نکرد مارا .

بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف ومقصور .

دراین بحر : ۸۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۲ قطعه ، ۳ مثنوی (۱ ــ مثنوی لیلی ومجنون ، ۲ ــ مثنوی سپهر هشتم از نه سپهر ، ۳ ــ مثنوی تغلق نامه) .

۳۴ ــ مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعَولُن (مفاعیل) : ای زلف چلیپای تو غارتگر دلها .

بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف ومقصور .

دراین بحر : ۱۱۷ غزل سروده است .

۳۵ ــ مفعولُ مفاعیلن مفعُولُ مفاعیلن : بیم است که سودایت دیوانه کند مارا .

بحر هزج مثمَّن اخرب .

دراین بحر : ۴۱ غزل سروده است .

***

مجموع این ۳۵ وزن در ۱۱ بحر عروضی آمده است وهربحر شامل تعداد انواع شعر ذیل است :

۱ ــ **بحر بسیط :** ۱ غزل .

۲ ــ **بحر خفیف :** ۱۱۲ غزل ، ۲ قصیده ، ۴ قطعه ، ۲ مثنوی .

۳ ــ **بحر رجز :** ۱۴۷ غزل ، ۱ قصیده ، ۱ مثنوی .

۴ ــ **بحر رمل :** ۵۴۸ غزل ، ۸ قصیده ، ۵ قطعه ، ۲ مثنوی .

۵ ــ **بحر سریع :** ۱۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۳ مثنوی .

۶ ــ **بحر کامل :** ۱ غزل .

۷ ــ **بحر متقارب :** ۳۹ غزل ، ۱ قصیده ، ۳ مثنوی .

۸ ــ **بحر مجتث :** ۲۶۴ غزل ، ۱۳ قصیده ، ۲ قطعه .

۹ ــ **بحرمضارع :** ۲۶۹ غزل ، ۷ قصیده ، ۳ قطعه .

۱۰ ــ **بحرمنسرح :** ۴۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۱ ترکیب‌بند.

۱۱ ــ **بحر هزج :** ۵۶۳ غزل ، ۹ قصیده ، ۶ قطعه ، ۸ مثنوی ، ۱۵۵ رباعی .

مجموع غزلیات ۲۰۰۶ ، قصیده ۴۵ ، قطعه ۲۰ ، مثنوی ۱۹ ، رباعی ۱۵۵ وترکیب‌بند ۱ . (نصاب بدیع‌العجایب ۲۲ قطعه درصنایع بدیعی دارد) . چنانکه ملاحظه مــی‌شود ، امیرخسرو بیشتر ازهمه بحور ، دربحر هزج شعرگفته است زیرا ۵۶۳ غزل و ۹ قصیده و ۶ قطعه و ۸ مثنوی و ۱۵۵ رباعی دراین بحر سروده است . وازهمه بحور کمتر دربحر بسیط وکامل‌سروده است .

تعداد اشعار موجود امیرخسرو تقریباً ۵۷۷۰۱ بیت می‌شود .

حدول بحور و اوزان اشعار امیر خسرو

شماره	بحر	وزن	غزل	قصیده	قطعه	مثنوی	رباعی	ترکیب‌بند
۱	بسیط	مستفعلن فاع (مع)	۱					
۲	خفیف	فاعلاتن مفاعلن فعلن	۱۱۲	۲	۴	۲		
۳	رجز	مستفعلن (۴ بار)	۱۴۷	۱		۱		
۴	رمل	فاعلاتن (۴ بار)	۵۴۸	۸	۵	۲		
۵	سریع	مفتعلن مفتعلن فاعلات	۱۶	۲		۳		
۶	کامل	متفاعلن (۴ بار)	۱					
۷	متقارب	فعولن (۴ بار)	۳۹	۱		۳		
۸	محدث	مفاعلن فعلاتن (۲ بار)	۲۶۴	۱۳	۲			
۹	مضارع	مفاعیلن فاعلاتن (۲ بار)	۲۶۹	۷	۳			
۱۰	مسرح	مستفعلن فاعلاتن (۲ بار)	۴۶	۲				۱
۱۱	هزج	مفاعیلن (۴ بار)	۵۶۳	۹	۶	۸	۱۵۵	
جمع			۲۰۰۷	۴۵	۲۲+۲۰ (نصاب)	۱۹	۱۵۵	۱

حدول بالا را تحقیقا" تهیه کرده‌ام .
اما جدول زیر انواع اشعار امیرخسرو است آنگونه که در کتاب ها آورده‌اند .

تعداد کلی انواع اشعار امیر خسرو

شماره	غزل	قصیده	قطعه	مثنوی	رباعی	دو بیتی	ترجیع	ترکیب بند
۱	۴۰۰	۳۵	۱۵	۱			۵	
۲	۳۰۰	۵۸	۴۴	۳	۱۵۷		۱۰	
۳	۲۵۰	۹۰	۱۵	۹	۱۵		۵	
۴	۵۷۰	۶۳	۲۰۰	۱	۳۶۰		۶	
۵	۲۸۰	۲۴	۶۷	۴	۴۱		۵	
جمع	۱۸۰۰	۲۷۰	۳۴۱	۱۸	۵۷۳		۳۱	

پژوهشی در شاهنامه

مطالعه و تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامهٔ فردوسی از دیدِ نگرش کویاجی

دانشمند پارسی هند

«۳»

تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه (نیمه دوم)

دکتر مهدی غروی
عضو بنیاد شاهنامه

نقش موجودات آسمانی «سروش و فرشتگان دیگر» و دیوان در سرنوشت آدمی

فردوسی درباره نقش فرشتگان و دیوان، درسرنوشت آدمی اشارات خاص دارد. درین فصل کویاجی اهمیت دیوان و فرشتگان‌را ازنقطه نظر ارتباط میان شاهنامه ومتون پهلوی در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهد: فرشتگان و دیوان.

الف: فرشتگان

درشاهنامه، جامعهٔ فرشتگان و در رأس همه این موجودات آسمانی، سروش جای مهمی رااشغال کرده است که می‌توان گفت درین مورد نیز الگو وسرچشمهٔ اطلاعات و معلومات فردوسی همان متون مربوط به‌ایران باستان است. سروش هنگام قیام فریدون همه‌جا یار و یـاور او وپیروانش می‌باشد، درکشمکشهای مردم ایران وفریدون باضحاك رهبر واقعی است و بانیروی آسمانی خود، سبب تفوق فریدون برضحاك می‌شود. سروش هنگام تصرف بهمن دژ به‌کمك کیخسرو می‌شتابد و همین پادشاه، در انتخاب جانشین و آغاز غیبت روحانی خود، از وی مدد می‌خواهد.

زندگی وسلطنت خسرو پرویز باحمایت سروش ازانهدام قطعی وتسلط بهرام چوبین رهانیده می‌شود. حضور سروش در شاهنامه دلیل بر این است که چگونه مردم ایران، حتی‌پس‌از قبول اسلام نیز نمی‌توانسته‌اند سروش‌را فراموش‌کنند واین فرشته‌که درعصر فریدون حیات

ایران ، یار ویاور ایرانیان بوده است درعصر اسلامی نیز ازیادها نرفته ، حتی چند قرن پس‌از فردوسی ، سعدی نیز سروش‌را می‌ستاید :

ترا یاوری کرد فرخ سروش .

و نیز حافظ بارها درغزلهای نغزش ازسروش یاد می‌کند و ویرا می‌ستاید ومی‌گوید :

زفکر تفرقه بازآی تاشوی مجموع　　بحکم آنکه چو شد اهرمن ، سروش آمد

درحماسه طوس ، آتش نیز مقامی برابر فرشتگان داشته است ، در راوند ، میعادگاه هفت بزرگمرد سپاه ایران‌که افراسیاب‌را شکست دادند ، آتش مهر برزین رهنمون ویاور ایرانیان بود ، راوند درمحوطه شکارگاه افراسیاب قرار داشت وفردوسی فروزش آتش‌را مایه راهنمائی ایشان می‌داند.[1]

پس از شکست و آوارگی افراسیاب ، همین فرشته آتش بود که جستجوی موفقیت‌آمیز ایرانیان‌را دریافتن افراسیاب رهنمون شد و دو شاهنشاه ساسانی بهرام گور وخسرو پرویز نیز موفقیت‌های خودرا مرهون یاری ومددکاری آتش می‌دانستند .

تااینجا هرچه‌گفته‌ایم ازنقطه نظر کلی وجنبه عام مسئله بوده است . اکنون می‌پردازیم به‌ارائه شاهدی ازداستان بیژن ومنیژه‌که درآن فردوسی یك آفرین کامل‌را عرضه میدارد . آفرینی بسیار شبیه به آفرین‌های موجود و باقیمانده در ادبیات پهلـوی و متون نیمه مقـدس زرتشی ، بامقایسه محتوای شاهنامه واین متن‌ها می‌توان‌گفت‌که فردوسی درخلق وعرضه‌داشت این آفرین به برخی از منابع مهم پهنوی دسترسی داشته است، منابعی که امروز برای ما ناشناخته می‌نماید ، این آفرین ، بسیار به‌آفرین زرتشت پیامبر شبیه است وبررسی هربیت آن راه‌گشای ماست بسوی فصلی مهم درمبحث نیایش وتقدیس فرشتگان وموجودات آسمانی دیگر . درایران قدیم ، این آفرین یاخطابه تقدیس وتجلیل توسط رستم ، پهلوان بزرگ ، درحضور کیخسرو ایراد می‌شود ، پهلوان ازاهورامزدا می‌خواهدکه ازپادشاه نگهداری کند وازهومن می‌طلبدکه نگهدار تاج وتخت وی باشد[2].

بابررسی این بیت باین نکته توجه خواهیم یافت‌که شاعر می‌دانسته است‌که فرشته بهمن فزاینده ابهت پادشاهی یا خشثر Khshathara است (یسنای ٤ ــ ٣١) ، زیرا این فرشته خود صاحب این فر است ومی‌تواند فزاینده آن درپادشاهان پرهیزگار باشد (یسنای ٦ ــ ٤٤ و ١٦ ــ ٤٦).

در بیت بعد ، پهلوان از فرشته اردی‌بهشت می‌خواهدکه راهنمای وی باشد در همهٔ سال (هرسال) و از بهرام و تیر برای نگهبانی وی استمداد می‌کند[3] و این گاثها را بیاد می‌آورد که درآنجا اشا باهمکاری بهرام راه درست‌را نشان می‌دهد راهی‌که ازراه شیطان بدور است .

آفرین درابیات بعدی ، ازفرشته شهریور استمداد می‌کندکه شاه‌را پیروزمند ومفتخر سازد[4] واین بیاد ما می‌آوردکه فرشته شهریور درحصول پیروزی وغنا یار و یاور ماست (شایست ناشایست شماره‌های ٤ ، ٢٢ و ٢٣) آنگاه ازفرشته اسفندارمذ سخن بمیان می‌آیدکه نگهدار جان

١　کجا آذر مهر برزین کنون　　بدانجا فروزد همی رهنمون

٢ – جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٦٨
چو(که) هرمزد بادت بدین پایگاه　　چو بهمن نگهدار فرخ (تخت) وکلاه

٣ – جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٦٩
همه سالـه اردیبهشت هژیـر　　نگهبان‌توباهش‌ورای‌پیر (یادبهرام‌وتیر)

٤ – جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٧٠
چـو شهریورت باد پیروزگر (ز شهریر بادی تو) پیروزگـر
بنام بزرگی و فـر و هنـر

سلطان محمود
فردوسی
عنصری
عسجدی
فردوسی

و خرد پادشاه است[5].

درین مورد نیز باید به‌بند هشن (فصل ٦٤ بخش ٢٥) نگاه‌کردکه فرشته سفندارمذرا پاسبان ونگهدار همه آفریدگان معرفی می‌کند، دردینکرت (کتاب نهم فصل ٢٤ بخش ١٠) این فرشته مأمور حفاظت وحمایت روح وجوهر راستی ودرستی است.

سپس به‌فرشته خرداد می‌رسد وازو می‌خواهدکه سرزمین شاه‌را شاد وخرم سازدونیاگانش را فرخنده بدارد.[6] حال اگر به‌کتاب هفتم دینکرد (فصل ٢ بخش ٣٢) نگاه کنیم خواهیم دید که فرشتهٔ خرداد باهمکارش امرداد، آب به‌گیاهان می‌رساند وحامل برکت و وفور است وفرشتهٔ همکار خرداد نیز فروردین است‌که حامل فره‌وشی‌های نیاکان پادشاه است وفرشته مرداد نیز فرشته حافظ و مراقب چهارپایان است[7].

این مطلب‌را نیز درکتاب نهم دینکرت (فصل ٤١ بخش ١٧) می‌توان یافت.

در این آفرین از فرشتگان دیگر از جمله ابان و دی نیز نام برده می‌شود و چون درین گفتار درباره فرشتگان سخن بدرازا کشیده است ازذکر آن خودداری می‌کنم.

درینجا این پرسش بمیان می‌آیدکه آیا این آفرین درعصر فردوسی معمول وشناخته شده بوده است وفردوسی آنرا اقتباس ومنظوم ساخته یااینکه آنرا خود تصنیف وتکمیل وتدوین کرده ومنظوم ساخته است؟ به‌تصور من حدس اولی درست‌تر است، دراین صورت باید گفت‌که این خود بخشی بوده است ازداستان مطبوع بیژن ومنیژه وفردوسی آنرا نیز درطی داستان‌سرائی خود، نقل ونظم کرده است[8].

ب : دیوان

اگر قبول‌کنیم‌که فردوسی درتوجه به‌فرشتگان و اشاره بدیشان ازمتون ومنابع ایران باستان بهره‌یابی کرده است باید درمورد دیوان نیز همان فرض‌را قبول داشته باشیم، البته گذشته ازین رد پای این‌گونه اقتباسات فردوسی‌را درادبیات پهلوی نیز می‌توان یافت.

---

٥ – جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٧١

سفندارمد پاسبان تو باد خرد جان و روشن روان تو باد

٦ – جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٧٢

چو خردادت ازیاوران بردهاد (ترا باد فرخ نیا ونژاد)

ز مرداد باش از (ز خرداد بادا) بروبوم شاد

٧ – جلد ٥ ص ٥٣ شماره ٧٧٢ درزیرصفحه شماره ٤

تن چارپایانت مرداد باد همیشه تن و جانت آباد باد

٨ – نگاه‌کنید به‌کتاب دیگرکویاجی آئین‌ها وافسانه‌های ایران وچین ص ٢٠٢/٢٠٦.

صفحه مقابل :

درتصاویر شاهنامه‌های چاپ هند، همانند شاهنامه‌های خطی عهدتیموریان همه‌جا مجلس باریابی فردوسی وشاعران دیگر در دربار سلطان محمود را مشاهده می‌کنیم درصورتیکه در شاهنامه‌های کهن‌این مجلس کمتر دیده می‌شود از جمله شاهنامه کهن کاما که فاقد این مجلس است. درشاهنامه‌های چاپی تهران و تبریز هم این مجلس کمتر دیده می‌شود. درتصویر بالا که از یك شاهنامه قدیمی چاپ یمن گرفته شده سلطان‌محمود ایاز ووزیر سلطان محمود و چهار شاعرمعروف آن عهد دیده می‌شوند. اشتباه بزرگ تصویرنگاروخطاط درآوردن رودکی بجای فرخی قابل توجه‌است

درگفتگوی میان‌خسرو انوشیروان و وزیرش بوذرجمهر، وزیر از تسلط ده دیو برروان وخرد آدمی سخن می‌گوید ودرپاسخ شاه که می‌پرسد دراین میان بدترین آنها کدام است ، وزیر آز را معرفی می‌کند[9]. اکنون به‌متون پهلوی می‌پردازیم : درفصل ۳۷ داستان دینیك (بخش‌های ۵۰ تا ۵۳) فهرستی ازدیوان‌را می‌خوانیم که درآنجا نیز آز ریاست دارد ، این چهار دیو که‌دراین فهرست ذکر شده عبارتند از :

آز ونیاز و آرِشم Aeshm (خشم) وننگ . درشاهنامه نیز این چهارتا ذکر شده است بقیه عبارتند از میتخت Mitakht (دروغ) استوویداد Astovidad (تلف‌کردن موجودات) بوشاسپ Bushasp (تنبلی) تپ (تب) زرمان (فرتوتی) واء Vae بد(که باعث تخدیر اعصاب است) زیریچ Zairich کدخوراکی‌ها را مسموم و باعث مرگ می‌شودو نهیو Nihiv (آدم‌کشی)

دربخش پنجم همان کتاب دو دیو دیگر ازدیوان شاهنامه ذکر شده‌اندکه عبارتند از رشك وسخن‌چینی وفتنه‌برانگیزی که دراین میان رشك بدتر است که مایه فریب است وسخن‌چینی ، باعث ننگ وعار وبرپائی فتنه . اگر آنچه‌راکه دربخش‌های ۵۰ و ۵۲ و ۵۴ داستان دینیك ذکر شده باهم بیاوریم فهرستی ازکلیه دیوهای مذکور درشاهنامه فردوسی‌را بدست خواهیم داشت . فردوسی درکار خود فقط ازعوامل مجرد معنا نام می‌برد وخوب می‌دانسته است که معرفی عواملی چون می‌تخت و آستوویداد و بوشاسپ کتاب ویراکه یك توصیف شاعرانه دلپذیر است بیك متن سنگین وخشك مذهبی مبدل می‌کرده ، بهمین دلیل ازبکاربردن اصطلاحات والفاظی‌که برای مردم عصر وی ناشناس می‌بودند ، خودداری کرده است ، بویژه باتردیدی‌که ممکن بود درمردم مسلمان آن دوران پیدا شود، شاعر حکیم کوشش داشته است که ازحریم آئین‌مسلمانی خارج‌نشود.

دراین باره به‌بخش یازدهم گنج شایگان نیز می‌توان مراجعه کرد .

فردوسی درباره دیو آز ، بسیار سخن گفته است وهمیشه آنرا ریشه و اساس بدیها (ام‌الفساد) شمرده است . به‌نظرمن ، فردوسی درارائه این مطلب نیز به‌منابع پهلوی و اوستائی مهمی دسترسی داشته ، بر مبنای همان منابع آن را دیو شماره یك معرفی کرده است . در فصل هشتم مینوگ خرد می‌خوانیم که در روز رستاخیز ، پس‌ازاینکه دیوان نیست ونابود شدند ، سه فرشتهٔ طراز اول میترو و زروان و رشنو ، دیو آز را نیز از میان خواهند برد (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ صفحه ۳۳)[10]

درهمان کتاب بخش‌های ۱۵ و ۱۶ درفصل دوم بار دیگر به‌تفوق دیو آز اشاره شده‌است. هیولای آز ، آدمی‌را فریب می‌دهد ودروی انگیزه‌ای بوجود می‌آوردکه دنیا ولذائذ آنرا برهمه چیز مقدم بدارد وآنچه‌راکه قابل دیدن ولمس‌کردن نیست بدست فراموشی بسپارد .

---

۹ – جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۲

بدوگفت کسری که ده دیو چیست — کزیشان خـرد را بباید گریست

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۳

چنین داد پاسخ که آز و نیاز — دو دیوند با زور و گردنفراز

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۴

دگرخشم‌ورشك‌است‌وننگ‌است‌وکین — چو نمام (و) دو روی ناپاکدین

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۵

دهم آنك ازکس ندارد سپاس — بنیکی و هم نیست یزدان شناس

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۶

بدوگفت ازین‌شوم ده با(هر)گزند — کدامست‌آهرمن(اهریمن) وزورمند

جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۷

چنین داد پاسخ بکسری که آز — ستمکاره دیـوی بود دیـرساز

۱۰ – مینوی خرد ص ۲۲ فصل ۷ شماره ۱۵ ودرباره آز به صفحه‌های ۹۵ ، ۷۶ ، ۳۵ ، ۲۳ ، ۷ همان کتاب .

فردوسی و شاهنامه ، گراور یك نقشه رنگی چاپ هند مورخ سال ۱۹۳٤ مقارن با برگذاری جشن هزاره فردوسی درایران . درینجا غلو در توجه فردوسی به آئین زرتشتی کاملاً محسوس است . نقش فروهر را می‌بینیم با سر فردوسی و بیت معروف شاعر ودر دوطرف آرامگاه یك آتشدان وهیکل وچهره زرتشت نقاشی شده است . مطلب دیگر که درین تصویرجلب توجه می‌کند تخلیط نقش‌های هخامنشی ، ساسانی و آتشکده‌های بمبئی است با برخی صحنه‌های شاهنامه . ارائه چنین‌تصویری یك بازتاب گویاست از توجه فوق‌العاده پارسیان هند به شاهنامه فردوسی

درین‌باره از متن‌های پهلوی به‌متون‌اوستائی‌باز می‌گردیم: در اوستا می‌بینیم که آزنه‌تنها دریشت‌ها توصیف شده ، بلکه دروندیداد هجده‌شماره‌های ٤٥ و ٥٦ و یسنا هفده شماره ٤٦ و یسنا چهل وهفت شماره ٢٢ نیز دیو آز ، بعنوان دشمن شماره یك آدمی معرفی شده است وخودبخود به‌این نتیجه می‌رسیم که فردوسی درارائه تفوق دیو آز ، ازمنابع دینی ایرانی بهره‌جوئی داشته است . فردوسی ، درشاهنامه ، دو دیو آز و نیازرا دو برادر توأمان می‌داند ، درین‌باره نیز بهتر است که متن‌های پهلوی را بازبین کنیم. در فصل‌هجده‌مینوگ خردمی‌خوانیم که آدمی، همه‌چیز، حتی وحشت از مرگ و سوق به‌جهنم را در قبال فریب آز و نیاز (نیازنیه) Niyazanih ازیاد می‌برد[11] درینجا ملاحظه می‌کنیم که حرص وآز ، نارضائی ونیاز دو دیو مخالف آدمی هستند ودرین میان آز تقدم دارد وفردوسی نیز این تقدم‌را همیشه رعایت کرده است ، به‌دلیل اینکه درمنابع وی ــ متون پهلوی ــ نیز ، این تقدم وجود داشته است . (کتابهای مقدس مشرق‌زمین جلد ٢٤ ص ٥٠) .

فردوسی و مناظرات فلسفی در دربار ساسانیان

برای اینکه بدانیم فردوسی در ارائهٔ اندیشه‌های ژرف اخلاقی، آئینی‌و فلسفی خودتاچه حد مرهون متون پهلوی است ، مناظرات فلسفی دربار ساسانیان‌را در دوران شاهنشاهی بهرام‌گور و انوشیروان درشاهنامه بررسی‌کرده ، آنرا باآنچه درمتن‌های پهلوی هست مطابقه و مقایسه می‌کنیم تا به این نتیجه برسیم که شاعر حکیم درین مرحله نیز شاگرداین نویسندگان بوده‌است.

باید قبول کنیم که فردوسی نه‌تنها ازنقطه‌نظر روایات اساطیری ، پهلوانی و تاریخی وارث ساسانیان بوده ، بلکه رسالتی نیز برای ارائه اندیشه‌های فلسفی و اخلاقیات ساسانیان داشته است . اکنون متن گفتگوی سفیر روم وموبد دربار بهرام‌گوررا که درشاهنامه آمده است‌بافصلهای ٤٠ و ٥٥ دینای مینوگ‌خرد مقایسه می‌کنیم.

بهرام‌گور پس ازنبرد با خاقان چین فرستادهٔ روم‌را که مدتی درانتظار باریابی مانده بود به حضور پذیرفت و گفت : مرا رزم خاقان زتو بازداشت ..... سخن هرچه‌گوئی‌توپاسخ‌دهیم

فرستاده پس از درود و عرض سلام از قول قیصر پیام سرورش را که ارائه هفت سؤال است بمشاه رسانید[12].

درفصل چهلم مینوگ خرد پرسشهائی‌را می‌یابیم که بسیار به‌پرسشهای مطروحه درشاهنامه شبیه است :

چه چیز درخشان‌تر وکدام چیز تیره‌تر است ؟ چه چیز پرتر وکدام چیز تهی‌تر است ؟ آن چیست که هیچکس قادر به‌ربودن آن نیست وآن چه چیز است که هیچکس نمی‌تواند آنرا خریداری کند ؟ (نگاه کنید به‌مجموعه کتابهای دینی مشرق زمین جلد ٢٤ ص ٧٩) .

پاسخهای پرسش دوم‌وسوم وچهارم همان پاسخهای‌فردوسی است : دانش ، مهارت‌وخرد.

درباره بالا بودن بهشت وپائین بودن جهنم که درشاهنامه مذکور است ، درهمان کتاب فصل ٤٤ شماره‌های ٩ و ١٠ [14] را می‌خوانیم :

آسمان در بالای زمین قرار گرفته است بشکل یك تخم مرغ ، مخلوقی از اهورامـزدا وحالت زمین به‌آسمان شبیه است به‌حالت زرده درکل تخم مرغ (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ٢٤ ص ٨٥) .

درشاهنامه به‌فراوانی ستارگان اشاره شده است و مادرفصل ٤٩ شماره ٢ همان مینوگ خرد این مطلب‌را می‌خوانیم[15] . ودرهمان فصل شماره ٢٢ می‌خوانیم[16]: «مجموعه‌ها وکهکشانهای بیشمار» . درصفحات بعدی همان کتاب ، فصل ٥٧ ، درباره نامها وموارد کارآئی خرد بتفصیل صحبت شده ، (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ٢٤ ص ١٠١ ــ ٩٨) بطوری که می‌توان

یك توازی وتشابه مطبوع میان آنچه فردوسی درشاهنامه آورده ومتن پهلوی یافت ، فردوسی نیز درشاهنامه ازنامهای متعدد خرد سخن گفته است .

خوارشمردن ستاره‌شناسان درآغاز بنظر غیرعادی وظالمانه می‌رسد اما فراموش نکنیم که این منجمان دراغلب موارد ازدانش اختصاصی خود منحرف می‌شوند و وانمود می‌کنندکه ازعلوم خارق‌العاده خاصی بهره‌مندند . دانته نویسنده بزرگ ایتالیائی نیز درکتاب خود هنگام صحبت ازمجازاتهای سخت ، بیانی دارد شبیه بیان فردوسی درعرصه خوارشماری این گروه :

به‌این سبب‌که وی دیدش بسوی جاهای دوردست متوجه بوده است
چشمانش و مسیرش اکنون می‌بایستی برعکس وقهقرائی بوده باشد
ودرفصلی دیگر ازنحوه مجازات کیمیاگران دردوزخ پرده برمی‌دارد .

پس‌از پایان سخنان موبد سفیر ازوی سپاسگزاری می‌کند وبشاه دربارهٔ موبد می‌گوید‌که: همه فیلسوفان‌و را بنده‌اند – بدنائی او سرافکنده‌اند (ص ٤٠٦ شماره ١٧٧٩) و روز بعد موبد ازسفیر دو سؤال می‌کند[17] وازپاسخ سفیر قیصر نیز راضی نمیشود وخود به‌پرسشهای خویش

---

١١ – مینوی خرد ص ٣٤ فصل ١٧ شماره ٤ – ١ .

١٢ – سئوال‌ها وجواب‌ها ازمتن شاهنامه جلد هفتم ص ٤٠٤/٥ :

١٧٤٢ : ودیگر که فرمود تا هفت چیز — بپرسم ز دانندگـان تو نیـز
١٧٤٤ : بفرمود تا موبـد موبـدان — بشد پیش با موبدان و ردان
١٧٤٧ : بموبد چنین گفت‌کای رهنمون — چه چیزآنکه **خوانی‌همی‌اندرون**
١٧٤٨ : دگرآنکه **بیرونش خوانی همی** — جزین نیز نامش ندانی همی
١٧٤٩ : **زبر چیست ای مهترو زیر چیست** — **همان بی‌کرانه** که و **خوارکیست**
١٧٥٠ : چه چیز **آنکه نامش‌فراوان** بود — مراورا بهـرجای فرمان بود

پاسخ‌ها :

١٧٥٣ : **برون** آسمان و **درونش** هواست — ز بر فر یزدان فرمان‌رواست
١٧٥٤ : همان **بی‌کران درجهان** ایزدست — اگر تاب‌گیری بدانش بدست
١٧٥٥ : زبرچون‌بهشتست و دوزخ **به‌زیر** — بَد آنرا که باشد به یزدان دلیر
١٧٥٦ : دگرآنکـه بسیار نامش بود — رونده بهـرجای کامش بود
١٧٥٧ : **خرد** دارد ای پیر بسیار نام — رساند خرد پادشـا را بکام
١٧٦٤ : دگرآنکه دارد جهاندار **خوار** — بهـردانش از کردهٔ کردگـار
١٧٦٥ : ستاره است رخشان ز چرخ بلند — که بینا شمارش بداند که چند
١٧٦٦ : بلند آسمان راکه فرسنگ نیست — کسی را بدو راه وآهنگ نیست
١٧٦٧ : همی خـوارگیری شمار ورا — همان گردش روزگـار ورا

١٣ – مینوی خرد ص ٥٧ فصل ٣٩ شماره‌های ٨ – ٣ .

١٤ – همان‌کتاب ص ٦١ فصل ٤٣ شماره‌های ١٠ و ٩ .

١٥ – همان‌کتاب ص ٦٥ فصل ٤٨ شماره ٢ .

١٦ – همان‌کتاب ص ٦٧ شماره ٢٢ .

١٧ – جلد هفتم ص ٤٠٦ .

١٧٨٥ : زگیتی(به‌گیتی)زیان‌کارتر کارچیست — که برکرده او (آن) بباید‌گریست
١٧٨٦ : چه دانی تو انـدر جهان سودمند — که از کردنش مـرد گردد بلند

پاسخ :

١٧٨٧ : فـرستاده گفت آنك دانـا بود — همیشه بـزرگ و توانا بود
١٧٨٨ : تن مرد نادان زگل خوارتـر — بهـر نیکئی ناسزاوار تـر

اما موبد ازپاسخ سفیر ناراضی است ومی‌گوید :

١٧٩٠ : بدو گفت موبد که نیکو نگـر — بیندیش و ماهی بخشگی مبـر

وسفیر می‌گوید :

١٧٩١ : فرستاده گفت ای پسندیـده مرد — سخنها ز دانش تـوان یاد کرد

بقیه درصفحه ٥٩

پاسخ می‌گوید وسفیر بار دیگر خردمندی ویرا می‌ستاید (درینجا دانشمند پارسی هند پاسخهای سفیر وخود موبدرا درهم آمیخته است ومی‌نویسدکه وی درجواب دو سؤال موبد : چه کار ازهمه بهتر وچه‌کار ازهمه‌زیان‌بارتر است ، گفت : خردمندی ، کشتن انسان بی‌آزار.)

پاسخ وحتی پرسش‌های دوگانه‌را نیز می‌توان درفصل‌های ۳۵ و ۳۶ مینوگ خرد یافت[۱۸] (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین فصل ۲٤ ص ۷۰/۷۲).

در فصل ۳۵ می‌خوانیم : چه چیز و چه کار یك مرد را واقعاً غنی و بی‌نیاز می‌سازد؟ پاسخ دانائی وخردمندی است ، همانند شاهنامه .

درفصل ۳٦ شماره ۲٤ سؤال اینست[۱۹]: کدام گناه بسیار هولناك وغیرقابل بخشش است ؟ پاسخ کشتن انسان بیگناه است .

پس‌ازپایان مناظرات ومزیت خردمند رومی ، خود بهرام گور سخنرانی کوتاهی دارد ودرطی آن ملت خویش‌را ازپیمودن راه شیطان ودیو برحذر می‌دارد وپدرش یزدگرد وجمشید وکیکاوس‌را بیاد ایشان می‌آوردکه باپیروی دیوان واهریمن خردمندی ، سعادت ونیکنامی خویش‌را ازدست دادند[۲۰].

درباره محتوای این دو بیت نیز درکتاب مینوگ خرد ، مطلب مشابهی می‌توان یافت ، درفصل ۵۷ شماره ۲۱[۲۱] (کتابهای مقدس مشرق زمین ص ۱۰۲) چنین می‌خوانیم :

«همانند یم (جمشید) فریدون و کیکاوس . . . ایشان هیچیك حـق آئین خویش را بجای نیاوردند تابجائی‌که نسبت به‌خدای خود نیز حق‌ناشناس شدند واین مرهون قصوری بودکه درخرد ذاتی و عقل جبلی ایشان وجود داشت».

اگرچه ممکن‌است‌که این عبارت قدری مایه شگفتی شود، اما ازین نقطه نظرکه‌باگفته‌های فردوسی دارای توازی وتشابه است اهمیت دارد ودلیلی است دیگر براین مدعاکه فردوسی درارائه مفاهیم عقلی وفلسفی به‌متن‌های پهلوی دسترسی وآشنائی داشته است .

فردوسی و مفهوم خوب مطلق

درهمهٔ مکتب‌های اخلاقی جهان ، مفهوم خوب مطلق تاحدودی‌که ارائه و اجـرای آن ازطرف مردم امکان داشته باشد وجود دارد واین مفهوم دارای مقامی ارجمند است ، ازاین لحاظ که یکی از هدفهای اساسی زندگی معنوی آدمی است. در مکتب اخلاقی فردوسی ، خرد ریشه و اساس خوب مطلق است، وی خرد و خردپیشگی را نه تنها خمیرمایه همه فضیلتهای‌بشری می‌داند ، بلکه آن‌را چون درختی تنومند فرض می‌کندکه انشعابات وشاخ وبرگهای آن ، هریك پایگاهی برای یك پدیدهٔ معنوی اصیل اخلاقی برپایه تقوی و دادگری می‌تواند باشد . ازاینروست که شاعر تااین اندازه به‌خود اهمیت می‌دهد واعلام خطر می‌کندکه اگر آدمی انحرافات شیطانی را درنفس خویش راه دهد ، خردمندی ازملك وجودش رخت برخواهد بست واین عامل اساس شادکامی و تقوی حتی بوی نگاه هم‌نخواهدکرد، وی خرد را بزرگترین موهبت الهی می‌داندکه خداوند به‌انسان اعطا کرده است[۲۲].

دربارهٔ خرد شاعر نظریه جالب دیگری را نیز ارائه می‌کند و می‌گوید که نقطه مقابل خردمندی بدکاری است و راه خرد راه علم و دانش است در پهنه‌ای گشاده و بزرگ[۲۳].

در جای دیگر وی خرد را با انشعابات فراوانش توصیف می‌کند و مهر ، وفا ، راستی ، زیرکی ، بردباری ورازداری‌را ازخردمندی می‌داند وآنرا ازهمه نیکوئی‌ها برتر می‌شمارد[۲٤].

اکنون متن‌های پهلوی‌را برای یافتن گواه مرور می‌کنیم ، درفصل ۳۱۲ ازکتاب ششم دینکرد (ترجمهٔ دستور پشوتن سنجانا جلد دوازدهم ص ۲۷) می‌خوانیم‌که شکوه فضائل اخلاقی شادی ، امید وکارائی وهوشمندی بشری ، که لازمه پیشرفت وترقی جامعه است سرچشمه‌ای جز

خرد وخردمندی ندارند .

و نیز درفصل ۳۵ مینوگ خرد آمده است که : غنی‌ترین انسانها کسی است که‌درخردمندی انسانی‌کامل باشد[۲۵] ودرهمین متن گفته شده است که خردمندی اوج پرهیزکاری وسرآمد همه فضائل است و : آدمی باید برای فرشته خرد یا جوهر عقل بیش‌ازکلیه‌فرشتگان‌دیگر ارج‌واهمیت قایل شود وبه‌نیایش وتقدیس آن بپردازد (فصل نخست شماره ۵۳)[۲۶].

درین‌جا باید یادآوری کنیم که همه این فرشتگان ، جوهر مطلق فضایل اخلاقی هستند وبرپایهٔ این اصل است که درهمان فصل مینوگ خرد ، شماره ٥٤ می‌خوانیم : تقدیس و نیایش جوهر عقل و اعتقاد صادقانه به‌آن ، به‌آدمی امکان می‌دهدکه ازنیکوئی و امـداد همهٔ این فضایل برخورداری یابد[۲۷] .

رده‌بندی و جداسازی نیکی‌ها و بدیها

فردوسی در دو جای کتاب خود کوشش داردکه نیکی‌ها (فضایل) وبدیها (مفاسد) را ازهم جدا ساخته طبقه‌بندی کند . وی درهردو مورد این وظیفهٔ خطیررا برعهدهٔ بزرگمهر قرار می‌دهد ودرهردو مورد نیز درمتون پهلوی مطالب مشابه وموازی باآن می‌توان یافت . هنگامی‌که یزدگرد پیر از بوذرجمهر می‌پرسدکـه ده مفسده معنوی را برای وی برشمارد حکیم می‌گویـد نخست عیب‌جوئی است ، دوم رشگ ، سوم سخن‌چینی ، چهارم سخن بی‌مورد گفتن ، پنجم‌خواستن

۱۷۹۲ : تو این گر دگرگونه دانی بگوی — که از دانش افزون شود آبروی

وموبد پاسخ می‌دهد :

۱۷۹۳ : بدو گفت موبد که انـدیشه کن — کز اندیشه با زیب گـردد سخن

۱۷۹٤ : زگیتی هـرآنکو بی‌آزارتـر — چنان دان که مرگش زیان‌کارتر

۱۷۹٥ : به مرگ بدان شاد باشی رواست — چو زاید بدونیك تن مرگ راست

۱۷۹٦ : ازین سودمندی بود زان زیـان — خرد را میانجی کن انـدر میان

۱۸ – مینوی خرد ص ۵۰/۵۲ فصل ۳٤ شماره‌های ۱۱ – ۱ و فصل ۳۵ شماره‌های ۳۳ – ۱ .

۱۹ – درین فصل یك سئوال و ۳۲ پاسخ وجود داردکه همه درباره‌گناهکاران است .

۲۰ – جلد هفتم ص ٤۰۸ شماره ۱۸۲۸ :

به‌بینید تا جم و کاوس شاه — چه کردند کز دیـو جستند راه

جلد هفتم ص ٤۰۸ شماره ۱۸۲۹ :

پدر همچنان راه ایشان بجست(گرفت) — بآب خرد جان تیـره نشست (زکژی ره دیو آسان‌گـرفت)

۲۱ – مینوی خرد ص ۷٤ فصل ٥٦ شماره ۲۱ .

۲۲ – هوا را مبر پیش رای و خرد — کزان پس خرد سوی تو ننگرد

خردمنـد را خلعت ایزدیست — سزاوار خلعت نگه کن‌که‌کیست

۲۳ – چنین داد پاسخ که کردار بد — بود خصم روشن روان خرد

چنین داد پاسخ که راه خرد — ز هـر دانشی بیگمان بگذرد

۲٤ – جلد هفتم ص ٤۰٥ :

۱۷٥۷ : خرد دارد ای پیر بسیار نام — رساند خرد پادشـا را بکام

۱۷٥۸ : یکی مهرخوانند(خواندش)ودیگروفا — خرد دور شد درد ماند و جفا

۱۷٥۹ : زبان‌آوری راستی خواندش — بلند اختری زیرکـی داندش

۱۷٦۰ : گهی بردبار و گهی رازدار — که باشد سخن نزد او پایدار (استوار)

۱۷٦۲ : توچیزی مدان‌کزخرد برتراست — خرد بر همه نیکوئیها سر است

۲٥ – مینوی خرد ص ٥۰ فصل ۳٤ شماره ٥ .

۲٦ و ۲۷ – مینوی خرد ص ٥ – ٤ شماره‌های ٥۳ و ٥٤ .

یک صفحه از شاهنامه کهن دستور که در مؤسسهٔ شرقشناسی کاما، بمبئی نگهداری می‌شود ، ازروی تصویر خالی ازنقوذ نقاشی چینی (مغولی) ورسم‌الخط بسیار کهن کتاب می‌توان به قدمت آن پی‌برد.این کتاب به احتمال قریب به یقین کهنسال‌ترین شاهنامه مصور جهان است با ٤٥ تصویر . خط آن با خط نسخهٔ کهن التفهیم بیرونی ، ازقرن پنجم ، متعلق به همین کتابخانه قابل قیاس است . هردو کتاب درشماره‌های گذشته این‌ماهنامه توسط نگارندهٔ این‌مقاله معرفی شده‌است.

مال ومکنت بدون استحقاق وششم خشم است[۲۸].

اکنون به‌فهرستی نگاه می‌کنیم که درهمین زمینه توسط بیشاپ گاسرتلی درکتاب فلسفه آئین مزدیسنا Bishop Casartelli, Philosophy of the Mazdayasina Religion p. 162 گردآوری شده است . درکتابهای گوناگون مقدس و نیمه مقدس نیز جسته گـریخته به‌این مطلب برمی‌خوریم ، اما نویسنده دراین کتاب باتوجه به‌همه این متن‌ها گناهانی‌راکه منع شده‌اند این چنین یاد می‌کند : (عیب‌جوئی نکنید ، طمعکار نباشید ، خشمناك نشوید ، نگران نباشید ، ازبی‌عفتی بپرهیزید ، رشك نبرید ، شرم‌را بحد گناهکاری نرسانید ، ازروی بیکارگی و تنبلی به‌خواب نروید وسخن بی‌محل مگوئید) . این فهرست به‌میزانی قابل توجه بافهرست فردوسی درشاهنامه قابل تطبیق است .

فهرست دیگر فردوسی‌را درصفحات گذشتهٔ این گفتار خوانده‌ایم ومحتوای آن‌را با متن‌های پهلوی مقایسه کرده‌ایم (ده دیو که بوذرجمهر برای انوشیروان برمی‌شمرد) .

فهرست دیگر نامهای گوناگون یاجنبه‌های مختلف خرد است که آنرا نیز خوانده و شنیده‌ایم (جلد هفتم ص ٤٠٥ وحاشیه مبحث : مفهوم خوب مطلق درهمین مقاله) ، موبد دربار بهرام گور برای سفیر روم این نامهارا برمی‌شمرد ومی‌گوید مهر و وفا وراستی و زیرکی وبردباری ورازداری همه ازجنبه‌های گوناگون خرد وخردمندی است . اکنون دینکردرا از نقطه نظر این رده‌بندی‌فضائل بررسی می‌کنیم که درآنجا نیز بسیاری ازفضائل اخلاقی‌را ، انشعابات یافرزندان خود می‌شمارد .

درکتاب چهارم ص ١٤١ دینکرد می‌خوانیم : دو فضیلت بسیار گرامـی منشعب از خردمندی آزادی وصلح‌دوستی است ودرکتاب دوم ص٧٤ همان کتاب فضائل اخلاقی‌را بعنوان سه‌جفت دختر توأمان خرد معرفی می‌کند ، این شش فضیلت اینگونه ارائه می‌شوند : اندیشهٔ نیك، کوشش ، خرسندی وقناعت ، عشق به‌خردمندی وپژوهش برای معرفت بیشتر (کتاب کاسرتلی ص ١٥٠) .

* * *

درپایان این گفتار نخست باردیگر یادآوری می‌کنیم که فردوسی دست‌کم به‌متن پهلوی مینوگ خرد دسترسی داشته وهنگام سرودن آغاز شاهنامه ومناظرات فلسفی دربار بهرام گور ، ازین کتاب بهره بسیار گرفته است ومفاهیم اخلاقی وفلسفی این اثررا ، به‌قالب اشعار زیبا وپرمعنا ریخته‌است. درباره عصرتألیف‌مینوگ‌خرد نیزنظردودانشمندوست‌ومرتمن Dr. E. W. West and و Dr. A. D. Mordtman (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ٢٤ ص ١٧) را بیاد می‌آوریم که گفته‌اند مینوگ‌خرد مدتی پیش از تسلط اعراب تصنیف‌وتکمیل شده و درعصر فردوسی کاملاً شناخته شده بوده است. احتمال بهره‌مندی فردوسی از متون پهلوی دیگر نیز البته هست.

شکل دیگر مسئله اینست که شاید فردوسی هنگام بررسی واستفاده از باستان‌نامه برای تصنیف شاهنامه این مطالب‌را نیز درآن کتاب یافته بوده ، بشعر درآورده است ، دراینصورت مینوگ خرد ازمقام فعلی خود تنزل خواهد یافت وبعنوان مجموعه‌ای ازبرداشت‌ها ومفاهیم عقلی وفلسفی موجود درباستان‌نامه درخواهد آمد . خود باستان‌نامه نیز بااحتوای برمطالب اخلاقی و فلسفی ارزشی دیگر خواهد یافت واین سئوال پیش خواهد آمدکه آیا منبع اقتباس این متون پهلوی موجود نیز باستان‌نامه بوده است ؟

---

۲۸ – چنین داد پاسخ که باری نخست — دل از عیب جستن ببایدت بست
اگر مهتری برتو رشگ آورد — چو کهتر شود او سرشگ آورد
سه دیگر سخن‌چین دورویه مرد — بدان تا بـرانگیزد از آب گرد
چو گوینده گوید ز هـرجایگاه — سخن گفت ازو دور شد فروجاه
بچیزی نـدارد خردمند چشم — کزو باز مانـد بپیچد ز خشم

زندگینامه و کارنامهٔ ادبی طالب آملی

شاعر هنرمندی که شایستهٔ این فراموشی نیست

(۱۰)

دکتر گودرزی

طالب و جنون – بعضی از تذکره‌نویسان عقیده دارندکه طالب دراواخر عمر دچار جنون و اختلال حواس شده ، تا روز مرگ با پریشانی واختلال مشاعردست بگریبان بوده‌است‌از جمله محمد عارف شیرازی در لطائف‌الخیال می‌نویسد: «اتفاقاً از چشم زخم روزگار آسیبی از صدمهٔ سودا باو رسیده مجنون شده دو سه سال در کسوت جنون خون درکاسهٔ مجنون می‌کرد» . بعضی دیگر از تذکره‌نویسان نوشته‌اندکه او مدتها از شعر و شاعری دست‌کشیده، خاموشی‌اختیار کرده است. دراین‌مورد نصرآبادی عقیده داردکه: «سودائی بهمرساند و مدتی خاموش‌بودچنانچه خود میگوید:

ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست از ما خطی بمهر خموشی گرفته‌اند

***

به صد زبان به خموشی چو شانه ساخته‌م دماغ وقت ندارم بهانه ساخته‌ام »

مطالعه دقیق آثار طالب نشان میدهدکه نظریه دسته دوم، که نوشته‌اند«سودائی بهم‌رساند و مدتی خاموش بود» قابل‌قبول‌تر است. قصداین‌نگارنده آن‌نیست‌که جنون را برای طالب لکهٔ ننگی بدانم و برای پاک‌کردن آن تلاش‌کنم یا ازین نظریه‌که طالب در اواخر عمر مبتلابه جنون نبوده دفاع نمایم ، چون اختلال مشاعر وبیماریهای روانی همانند سایر امراض هرآن ممکن‌است گریبانگیر آدمی‌شوندو دربرابر ابتلابه‌این‌عوارض‌فقیروغنی،خردوکلان‌یکسانندبنابراین‌اگرشاعر پراحساس و زودرنجی چون طالب باآن‌همه ناکامیها، در اواخر عمر مجنون شده‌باشد چیزی از مقام ادبی اوکاسته نمی‌شود، ولی اگر منصفانه قضاوت‌کنیم می‌بینیم علت آنکه عده‌ای اورامجنون به شمار آورده‌اند چیزی جز حساسیت و زودرنجی و طرز تفکر او که با قرارداد های اجتماعی‌زمانه‌اش مطابقت نمی‌کرد ، نبوده است . طالب پس‌ازرسیدن‌بمقام ملك‌الشعرائی‌به‌ثروت بیکرانی دست یافت و دارای زندگی پرزرق‌وبرق‌درباری‌شد. چون مرد باشخصیت و سخاوتمندی بود علاوه‌بر آنکه با گشاده‌دستی گذران می‌کرد و زندگی خود را به‌عالیترین وجهی‌میگذرانید، به‌شعرا و هنرمندان و ایرانیان تازه‌وارد به هند نیز کمك مالی می‌کردو خرج راه‌بسیاری‌ازآنانرا که عازم وطن بودند میپرداخت. رسیدن به‌عالیترین درجات در شعروشاعری بدست آوردن‌مقامی

حساس در دربار باشکوه جهانگیر و ثروت و مکنت فراوان، باعث شدکه طالب، با همه‌حسن‌خلق وسلوك و مردمداری خویش، مانند بسیاری از ابناء زمانه در مورد شعر و شاعری دچار عقده خودبزرگ‌بینی شود وکوچکترین انتقادی را به‌شدیدترین وجهی پاسخ دهد ! به‌شعر قصیده‌مانند زیرکه نمونه خوبی ازطنز درآثار طالب وگواه درستی نظریه بالاست توجه فرمائید:

معانـدان که مرا دلخـراش انفاسنـد — به لفـظ نـاس، به معنی تمـام نشناسند
بزعم خود همه‌گلچین عقل و زان غافـل — کـه در مجاورگـلزار دهر ، کنّاسنـد
ز اهـل نظـم شناسند خویش را هیهات — به‌بین‌که این دو سه مجهول‌درچه وسواسند
اگـر غنا گل جهـل است ، عین استغنا — وگر نتیجه علـم است، شخص افلاسنـد
همه بـه نفس نباتـی و روح حـیوانی — کنند زیست ، کجـا از مقوله ناسنـد
تمیزشان ز بهایـم بدین بـودکـایشان — تهـی ز حسّ و بهایم تمـام حسّاسند
بـاطلس سخنـم دست رد نهنـد و سزد — که این خران همه سوداگران کـرباسند
تمام دیـو نژادند و من عزایم خـوان — از آن چو سایهٔ مـن بنگرند، بهـراسند
بـوصفشان جگر نطق را چـه میکـاوی — خموش طالـب کاینان غریب اجناسنـد

چنانکه می‌بینیم طالب درپایان این اشعارکه بیش ازبیست بیت است خاموشی! اختیار نموده و ناقدان اشعار خویش را لایـق فحش بیشتری ندانسته است و اگر به‌ابیات زیر از شعـر فوق توجه‌کنیم می‌بینیم‌که طالب در سرودن این اشعار طنزآلود زیاد مقصر نبوده ، زیرا ناقدان شعر اوکسانی بودندکه از خوان نعمت و محبت او برخوردار شده با اینحال از عیب‌جوئی‌وایراد و انتقاد دست نمی‌کشیدند و طالب در برابر مهربانیهائی‌که بایشان‌کرده بود، انتظار نمك‌خوردن و نمکدان شکستن را نداشت :

چـو مـن ز ساده دلی تخم مهـر افشانم — به سینه‌هاشان کـز کینه خصم انفـاسند
هنوز تخـم وفـا پاره‌ای بـدست منست — کـه ایـن سیاه دلان در تجسس داسنـد

طالب درابتدا انتقادات را بخوبی تحمل میکرد ودرهرمورد پاسخ مناسبی میدادکه اغلب طنزآلود ونیش‌دار بود ، ولی بعدها بواسطه‌گرفتاریهائی‌که درمقام‌ملك‌الشعرائی‌داشت‌وشاید تنگ‌حوصلگی و کمی وقت، در برابر بیشتر انتقادات سکوت اختیار می‌کرد، و در برابر ناقدان اشعار خویش‌که بعضی بجا وبسیاری بیجا وازروی غرض وحسد ، برشعر او ایراد میگرفتند ، خاموشی می‌گزید. تکرار این خاموشیها باعث شدکه بعدها بآن لباس جنون بپوشانند و بگویند «سودائی بهمرساند و مدتی خاموش بود» و در حقیقت این «سودا» چیزی نبود جزآنکه‌طالب خود را « اَبَر مرد» شعر پارسی درآندوران میپنداشت و ناقدان خود راکوچکتر ازآن‌میدانست که‌به پاسخ‌گوئیشان برخیزد . برای آنکه با نمونه‌ای ازین انتقادات آشنا شویم قسمتی ازمکالمه طالب با شیخ فیروز منشی از تذکرهٔ مخزن‌الغرائب نقل می‌شود: شیخ فیروز منشی میگویدکـه به طالب «گفتم پریروز کدام شعر ملازمان درمحفل‌پادشاهی مذکوربودکه فضلای فصیح‌زبان‌و» «شعرای بلیغ بیان برآن‌گرفتی‌کردند ؟ — خواند :

عنبر افسرده‌ام در پرده دارم بوی خوش — گـر بمهـرم گرم میسازند بوئی میدهم

«نواب‌خانی آصف مکانی فرمودند که افسرده بر چیزی اطلاق توان کرد که خشك» «شود و بهم‌برآید! و عنبر این قسم نیست!! فضلا و شعرا همـه تصدیق قول ایشان نمودنـد !!» معلوم می‌شودکه حضرات ادبا و فضلا بجای‌آنکه جانب حقیقت را بگیرند طرف نواب‌آصف‌مکانی راگرفته‌اند! و طالب را حیران و تنها و مظلوم برجای‌گذاشته‌اند!! و الا همه میدانستندکه عنبر تاگرم نشود و نسوزد بوئی به مشام نمیرساند و عنبررادرحالت‌عادی«افسرده» خواندن‌خطانیست. نکتهٔ دیگری‌که ازگفتگوی طالب‌با منشی‌فیروز میتوان‌دریافت آنستکه در مقابل اینگونه‌منتقدان واین قبیل انتقادات چاره‌ای جز خاموشی ودم درکشیدن نیست . علاوه بر خاموشی و سکوت

گاه و بیگاه ، مطالعه دقیق آثار طالب نشان می‌دهد که او در عین آرامش ظاهری‌وخوش‌خلقی و مهر و محبت بیدریغ خویش به‌این و آن ، خاطری آشفته داشته و سرکشی و عصیان روحی او مانند آتشی زیر خاکستر نهان بوده است . در دیوان طالب به‌اشعاری برمی‌خوریم که به‌جای طالب ، « آشوب » تخلص شده است و عده‌ای را به این اشتباه انداخته ، که طالب اشعار همولایتی خود آشوب را می‌پسندیده و در حاشیه دیوان خویش ثبت می‌نموده است ، بعضی دیگر عقیده دارند که یکی از کتّاب دیوان طالب، اشعاری از آشوب مازندرانی را که مناسبتی با سبك و اشعار طالب داشته درضمن غزلیات او ضبط کرده است . اگر دواوین موجود اشعار طالب را مقابله نمائیم می‌بینیم در بعضی از اشعار اصیل او تخلص بجای طالب «آشوب» است‌واین اشعار، متعلق به‌یك‌دوره خاص از زندگی او، مثلا اوایل عمر یا اواخر حیات او نیست، که‌بگوئیم به‌علت ابتلا به‌جنون این تخلص را برگزیده است، بلکه در اشعار متعلق به‌دوره متوسط عمراونیز گاهی تخلص «آشوب» به چشم می‌خورد ، به دو بیت زیر از مقطع غزلی در مدح میرزاغازی که در حدود سال‌های ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ سروده شده توجه نمائید:

گرچه بیجان زیستن بیگانه میاید بگوش　　بود عمری شیوه آشوب زینسان زیستن
شوق میداندکه دور از قبله ترخانیان　　بود بیجان زیستن ما را بایران زیستن

بنظر میرسد که طالب درمواقع خاصی ، حتی تخلص خودرا هم دیوانه‌وار «آشوب» برمیگزید تا آشفتگی روحی خود را تسکین دهد. برای آنکه هرگونه شکی دراین‌مورد که‌آشوب تخلص او در بعضی از مواقع بخصوص بوده است برطرف شود، نظر خوانندگان را بنامه‌ای که محقق فاضل استادگلچین معانی به‌شادروان طاهری شهاب نوشته‌اند جلب می‌کنم «... نگاشته‌بودید که درکتابخانه ملك نسخه‌ای از دیوان طالب به‌شماره ۵۰۹۲ که در قرن یازدهم نوشته شده‌وجود دارد که با اشعار آشوب مازندرانی تخلیط شده است واظهار نظر کرده بودید که طالب‌آملی‌اشعار آشوب را در حاشیهٔ کتاب خویش یادداشت کرده‌بودو کاتب در حین استکتاب آن اشعاررا‌هم‌داخل متن دیوان طالب کرده است، شما که بخوبی میدانید طالب آملی در سال ۱۰۳۶ هجری قمری درگذشته است و آشوب مازندرانی در سال ۱۰۹۹ و این ۶۳ سال فاصله خود عمری است‌وبفرض اینکه آشوب عمر طولانی داشته بازهم در زمان حیات طالب و اوج شهرت او جوانی نوخاسته و شاعری مبتدی بوده‌چگونه ممکن است که ملك‌الشعرای دربار باعظمت‌جهانگیر پادشاه که‌شعرای عهد مدیحه‌سرای او بودند از شاعری بی‌نام و نشان و مبتدی شعر انتخاب کند و آن منتخبات‌رااز نادانی در هامش دیوان خود بنویسد و تذکر هم ندهد که این اشعار از همولایتی من آشوب مازندرانی است . ملاحظه میفرمائید که انتخاب شعرآشوب بدست‌طالب با هیچ‌حسابی‌درست‌وراست نمی‌آید. اما تاآنجاکه بنده دیده وبخاطر دارم وجودغزلهای آشوب تخلص‌در دیوان‌طالب‌منحصر به‌نسخهٔ کتابخانه ملك نبوده و بهر نسخه‌کهنه‌وکامل از دیوان‌اوکه بربخورید غزلهای مزبور در آن هست و بنده دربارهٔ این معما و حل آن مدتها رنج کشیده‌ام تابه‌این‌نتیجه‌رسیدم که‌آشوب‌خود طالب است ووی‌درآغاز کارآشوب‌تخلص‌میکرده و بعداً هم که‌تغییر تخلص داده بمناسبتی که‌بربنده مجهولست بازهم این کلمه رارهانمی کَرده و درغزلهائی که باتخلص طالب میسروده‌به‌تقریبی کلمه آشوب‌را داخل‌میکرده. ابیات زیر راکه بنظر سرکارمیرسانم از نسخهٔ دیوان طالب‌متعلق به‌آقای عبدالحسین بیات که در اوایل قرن یازدهم تحریر شده است استخراج کرده‌ام :

وصف لب میگون تو ختم است بر آشوب　　کس جوهر آتش چو سمندر نشناسد.

در مقطع ذیل که تخلص طالب داردکلمهٔ آشوب را هم بتقریبی ذکر کرده است:

همان آشوب سوداگیرد از ذوق‌سرم طالب　　دگر صد مغز عقلم پنبهٔ داغ جنون‌گردد

کلمه آشوب در مطلع:

منم که داغ دل عارفان مجذوبم　　همیشه با خرد و هوش گرم آشوبم

مـــرا افتاده چو بینی غمین مشو طـــالب که من ز روز ازل سبزهٔ لگدکوبم

در مطلع دیگر

ای‌خوش آن‌سر که‌دراونشئه سودائی‌هست داغ آشوب از او بـــر دل شیدائـــی هست

کلمهٔ آشوب در میان غزل

تلخابهٔ غم نوش که آبی به ازین نیست در ساغر لـــذت می نابی به ازیـــن نیست
از دفتر سودای مـــن آشوب دل آمـــوز در علم جنون هیچ کتابی به ازین نیست

امیدوارم حاصل این تحقیق آن باشدکه حقی از طالب آملی پامال نشود». همانطورکه استادگلچین اظهارنظر فرموده‌اند،طالب کلمهٔ آشوب‌رانه‌تنهارها نمیکرده بلکه اصراردربکاربردن آن داشته است بطوریکه با یك نظر سطحی در صدها بیت از اشعار اوکلمه آشوب به‌چشم‌میخورد.
به ابیات زیرکه نمونه‌ای از بسیار است توجه فرمائید:

آشوب ، جنـــون ز هـــوشمندی به بـــود وان بیخـــردی ز خود پسندی به بـــود
در گـــلشن یـــأس شبنم ذوقـــی نیست بـــر آتش آرزو سپندی بـــه بـــود

***

آشـــوب جهان نالـــهٔ جانکاه منست سرکـــوب زمانه دست کـــوتاه منست

***

باد سودای تو بر عقل و تمیزم بگـــذشت که به آشوب جنون عمر عزیزم بگـــذشت
خالی از کاوش آن غمزه نبـــودم نفسی عمر گوئی همه بر دشنـــهٔ تیزم بگـــذشت

***

گر زلـــف تو بویم نه پی قوت روحست مشتاق جنونم غـــرض آشوب دمـــاغست

***

چشم آشوب دل مـــا بـــره طـــوفانیست گـــر نسیمی وزد ایـــن بحر تلاطم دارد

***

صبر و آرام و سکون بی‌مزه‌ای نیست ولی شور آشوب و فغان را نمك دیگر بـــود

***

کس نیست درین گوشهٔ میخانه که در دل آشوبـــی از آن نـــرگس مستانه نـــدارد

***

با تو سیر چمـــن آشوب دماغ آرد بـــار مژه بر لاله گشودن گـــل داغ آرد بار

***

دمی نرفت‌که که آشوب تازه‌ای ندهد رو به عهد شوخی او چشم فتنه خفته ندیـــدم

***

ذوق تمکین در دل آشوب گستر سوختیم مرهم کافور در زخم سمندر سوختیـــم

***

بزم لیلی و نوای عرب آشوب دلست حبّذا وادی مجنـــون و صدای جـــرسی

***

بوقت مردن از هر موی من فریاد برخیزد که عقل ازدشمنان‌عشق‌وآشوب‌جنون‌ازمن

***

جان شد و ازدل نشد آشوب جانانم هنوز خار خار عشق او باقیست در جانم هنوز
تا شد آن زلف مشوش روزگارآشوب‌من گـــرد جمعیت نمـــی‌گردد پریشانم هنوز

علاوه‌بر بکاربردن‌کلمه آشوب درمتن‌اشعار ، میتوان‌دربیش‌ازصدغزل‌تخلص«آشوب» را که با تبدیل شدن به «طالب» باعث اختلال دروزن و آهنگ شعر ومضمون آن شده است آشکارا ملاحظه نمود :

به ابیات زیر توجه نمائید:

عنـــان چـــو سوی محشر تابـــم آشوب رود صد فـــوج عصیـــان در رکابـــم

که با تبدیل شدن آشوب به‌طالب . مصرع ناموزون زیر بدست آمده است :

عنان‌چون سوی محشر تابم طالب

یا درین بیت

پریشان نغمهٔ دل خاصهٔ طبع منست آشوب دگر زین دست‌دستان‌هر که‌دارد معتدل‌دارد

که با تخلص «طالب» مصرع زیر که ناموزون است حاصل میگردد.

پریشان نغمهٔ دل خاصهٔ طبع منست طالب

دربعضی از اشعار قرار دادن تخلص طالب بجای آشوب همراه با تغییر بعضی ازکلمات انجام‌گرفته ، کلمهٔ جانشین‌شده هیچگاه نمیتواند معنی شعررا همانندکلمهٔ اصلی بفهماندوبرساند. به‌بیت زیر توجه فرمائید:

تا او ز سفر نیامد آشوب هوشم به طواف سر نیاید

که با تغییر تخلص بصورت نازیبای زیردرآمده است :

تا او ز سفر نگشت طالب

بنظر میرسد طالب در هنگام سرودن اشعاری نظیر ابیات فوق در عالم مخصوص بـــخود بسر میبرده و غزلهای خود را باتخلص‌آشوب‌به‌پایان‌رسانده‌است و وقتی بخودآمده اجباراًتخلص اصلی خود را درآن‌گنجانیده و زیبائی مضمون‌رافدای تخلص خویش نموده است. بکارگرفتن بیش ازحدکلمهٔ آشوب واستعمال افزون‌ازشمارکلماتی مانند : مجنون ، جنون ، آشفته ، شوریده، سودا ، پریشانی و دیوانه و دیوانگی در اشعارش ، و اشارات بجا یا بیجا به خاموشی و سکوت خویش در مجموع‌موجب آن‌شده‌است که‌افراد ناآگاه‌ازشرح حال و زندگی او ، با یك نظرسطحی به آثارش، این قبیل اشعار اورا زائیده یك مغز جنون‌زده ودیوانه بدانند واگردریغ روحی و فلسفی اوراکه در غالب اشعارش متجلی است به‌این نظرات سطحی اضافه‌کنیم، به‌سختی‌میتوان مسئله ابتلا به‌جنون او را در اواخر عمر ردکرد. ابیات زیرکه منتخبی از آثار اوست و شاید افراد ظاهربین را بفکر مجنون بودن او انداخته باشد :

***

بوالهوس بودیم گردیدیم طالب مرد عشق عندلیبی را بدل کردیم با دیوانگی

***

سیـــرم سوی عقـــل واژگون بایستی زین دایره مرکـــزم برون بایستی
بیهوده پرست از خردم ظرف دمـــاغ این حـــقه نمکدان جنون بایستی

***

امشب سر دیوانگیـــم میخـــارد رسوائیم از پرده برون میارد
در طالعم آشفتگئی هست که باز ازموی به موی من جنون میبارد

و ظاهراً در همین شبها که در طالع خود آشفتگی میدید اشعار خود را با تخلص آشوب‌میسرود

زین پیش غمم برآن‌واین‌ظاهر بود داغم ز دل پرده‌نشین ظاهر بود
چون نقش‌که ظاهربودازلوح‌رنگین آثار جنونم از جبین ظاهر بود

***

آخر ز دماغم گل سودا بشکفت وانگاه بزیر پرده رسوا بشکفت
داغی که ز دیوانگیم بر دل بود گل‌گشت ومرا بر همه اعضا بشکفت

***

مائیم که لوح خاك طوفانی ماست افلاك حباب اشك نیسانی ماست
ماهل‌جنون‌را چه غم ازرشح سحاب سودا بر سر کلاه بارانی ماست

***

ولی حتی افراد ظاهربین نیز با توجه به اشعارزیر به آسانی میتوانند دریابندکه طالب مجنون یا اهل جنون نبوده است :

با گریه درآمیزم دیوانگی عمدا تا هر که لبی دارد برگریه من خندد

***

مجنونم و دانشم به تسخیر بـــود کار فلکم جمله به تدبیر بود
زنجیر جنون بپای دارم امّا چشم خردم حلقه زنجیر بود

***

آنم که جنون مصلحت آموز منست ناقص خردی عافیت اندوز منست
صد دوزخ شعله در جگر دارم لیك لب تشنگی گریه گلو سوز منست

ابیات زیر نیز نمونه‌هائی از اشعاراوست‌که درآن ازجنون و آشفتگی وپریشانی سخن رانده است :

باقی نمانده هیچ ز دیوانگی مرا ورپیرهن نمیدرم ازشرم‌مردمست

***

نشکیبم کـــه دلم مرد شکیبائـــی نیست صبر و آرام نصیب من شیدائی نیست
از دماغ دو جهان بوی جنون می‌آید درزمان تو سری نیست که سودائی نیست

***

آتش دیوانگی افسرده بود امروز عشق دامنی برخاك مجنون زد خدایا خیرباد

***

داغم از آشفتگیهای دل شوریده حـــال رشك این دیوانه میترسم که زنجیرم‌کند

***

به‌صحرای جنون گشتم‌شکاراندازچون‌طالب که‌دشت عقل‌را دیدم پراز صید زبون‌یکسر

***

مست و مجنونم به‌عقل ذو فنونم کارنیست هر که را ذوق جنون دریافت کی‌عاقل‌شود

***

ابیات زیر نیز نشان‌دهنده‌آنست‌که **طالب‌واقعاً مبتلا به‌جنون نبوده و بمناسبی‌دراشعارش** این‌کلمه را بکار می‌گرفته :

گاه با عقل سروکارست‌و گاهی با جنون آن مریدم من‌که هردم خوش‌کنم پیردگر

***

ای جنون بی‌ادبیهای مرا تکیه به‌تست نیست پروای‌کسم چون تو پناهی دارم

***

با این خرد که عقل فلاطون زبون ماست یکدم اگر پیاله نباشد جنون کنم

***

نیست از راحت نشان در وادی فرزانگی ای خوش آن عاقل که‌زدبرکوچه‌دیوانگی

بنابراین می‌بینیم‌که طالب خود را مجنون و دیوانه نمیخواند بلکه جنون را پناهگاهی برای‌گریز از زندگی مشقت‌باری میداند که فرزانگی و هنرهای او برایش آفریده‌اند.

با یك نظرکلّی به‌زندگی طالب‌درمی‌یابیم‌که او درسرتاسر عمر خود باشکستهاوناکامیها دست به گریبان بوده‌است و کامیابی واقعی او مربوط به‌چندسالهٔ آخرعمر– یعنی‌از۱۰۲۵به‌بعد– میباشد. دراین نظرکلّی جوانی رشید وبرازنده را می‌بینیم‌که شاعری چیره‌دست است وباآنکه همه‌گونه امتیازات لازم را برای مرفه‌زیستن دارد، در عشق شکست میخوردو ازپهنـــدشت سرسبز مازندران باتلخکامی میگریزد وازکوهستانهای سربفلك‌کشیده‌البرز بامید زندگانی بهتر،میگذرد و به‌اصفهان قدم میگذارد ولی درآنجا سروسامانی نمی‌یابد ودر راه وصول به دربار شاه عباس‌کبیر با ناکامی روبرو میشود و آنگاه سرخورده و ناامید روبمرو می‌گذارد، در آن گوشه دورافتاده دوسالی رحل اقامت می‌افکند ولی بارگاه خان مرو نمیتواند به‌امیال سرکش او لگام‌بزند، ناچار به‌سوی هند می‌شتابد، قندهار آشوب‌زده را در خور زیستن نمی‌بیند و آوارگی چندین‌سالهٔ اودر شهرهای هند آغاز میگردد، اینجا دیگر ناکامی‌پشت‌ناکامی به‌او رو می‌آورد، تا دوباره‌به‌قندهار و میرزا غازی می‌پیوندد، همینکه میرود چند صباحی‌رابکام دل‌بگذراند واقعه تلخ مرگ‌میرزا غازی پیش می‌آید و او ناچار با حسرتی بی‌پایان و اندوهی جانگداز آواره شهرهای هند میشود، عاقبت دست بدامان چین قلیچ‌خان میزند و در مصاحبت اواندوه‌مرگ‌میرزاغازی را تا اندازه‌ای فراموش میکند، به‌محض آنکه آرامش خاطری‌در وی پدید می‌آید، چین‌قلیچ‌خان‌دربدر وآواره میشود و سپس درمیگذرد و باردیگر بیسروسامانی وی شروع میشود، این‌بار بزرگترین حادثـــه زنـــدگانی او بوقوع می‌پیوندد و بخت آن‌را پیدا می‌کندکه با جهانگیر شاه ، امپراطور بزرگ و ادب‌پرور روبرو شود، از بدروزگاردرملاقات با اوزبانش بکلی بندمی‌آیدو خجلت‌زده‌ومأیوس از دربار میگریزد و چند سالی در بارگاه بزرگان هند بسرمیبرد تاسرانجام به‌مقام دلخواه خود ملك‌الشعرائی، یعنی بزرگترین مقامی که‌یك‌شاعردرآن‌روزگارمیتوانست‌به‌آن‌دست‌یازدمیرسدودر صف‌امرای‌جهانگیرشاه‌جای میگیردواین‌درست‌وقتی‌است‌که ناکامیهای‌پیاپی‌وشکستهای‌مکرّر،اورا بکلی درهم‌کوبیده و خورد وخسته‌کرده‌است.طالب‌وقتی‌به‌آرزوی‌خودمیرسد و سمت‌ملك‌الشعرائی را بدست میآورد می‌بیندکه این‌مقام والا با همه‌کبکه و دبدبه و جاه‌و جلال، ارزش آنهمه تلاش

و تلخکامی را نداشته است . با اینهمه شکوه وعظمت دربار ومزایای رتبه امیری مدتی اورا بخود مشغول میدارد وازغم واندوه او تا حد زیادی میکاهد ولی دیری نمیگذرد که بهترین دوست و قویترین پشتیبانش اعتمادالدوله دارفانی را وداع میگویدو این ضربت آنقدر کاری‌است که‌بکلی او را آشفته و بیقرار میسازد، ازاینجا سرگشتگی‌هاو خاموشیهای گاه‌وبیگاه او آغاز میگردد ، کسانی‌که از نزدیك با او آشنا نیستند و باصطلاح از دور دستی برآتش دارند، تصوّر می‌کنندکه او دیوانه شده ، «درکسوت جنون خون درکاسهٔ مجنون» می‌کند ، ولی در حقیقت این متفکر روشنفکر ، با همهٔ خوش بینیها و وسعت‌نظر خویش پس ازمرگ اعتمادالدوله، مبدّل‌به‌فیلسوفی بدبین می‌شودکه در سروده‌های خویش عصیانگری خود را آشکار ساخته، بدیگران مجال‌آنـــرا میدهدکه با تفسیرگفته‌های او ویرا مجنون بدانند:

چون مرا بیخردی نور بصیرت افزود جای آنست که در چشم خرد خاك ز غم

***

عقل چون باعیش‌جاهل‌صرفه‌در دانش‌ندید گرد نادانی بر آمد ترك دانائی گرفت

***

غایت کیفیت عشق است طالبرا جنون دیگران زین جرعه سرمستندو لایعقل‌یکی

در اینجا بحث را با چند بیت زیرکه از سروده‌های طالب است و بیش از چندین رساله گویای بدبینی شدید او ، نسبت به‌این جهان و ابنای زمان ، در اواخر عمر میباشد پایان میدهیم.

ذکر چند بیت زیر به تنهائی برای اثبات این نظر که طالب را نمیتوان دیوانه ومجنون دانست‌کافی است :

نی خلق این جهانم و نی آن جهانیم نی خاکیم برتبه و نی آسمانیم
من خود ز حال خویش نیم آگه‌ای‌سپهر باری تو وانمای بـــدانسان که دانیم
بند گران نهاده زحیرانیم بپای بیهوده نیست با فلك این سرگرانیم
بیگانه‌وار بسکه نمودم به خلق روی نشناخت روزگار به چندین نشانیم
از بس به وحشیان غم الفت گرفته‌ام بتوان دلیر گفت که مجنون ثانیم
سر جوش عمربسکه به غم صرف‌کرده‌ام پیر فلك دریغ خورد بر جوانیم
از من خطا نگشته قضائی، که‌صبح و شام در شاهراه حادثه در دیده‌بانیم
امروز چون‌متاع گرانمایه کم بهاست ارزانیم دلیل بود بر گـــرانیم
چون من زبان خلق ندانم، کناره جوی از همـــدمان به علت بی‌ترجمانیم
الوان آرزو بدلم چیده رنگ رنگ ای مشتری بناز بر نگین دکانیم
زان‌خامشم که‌در صف این طوطیان‌شوخ کفرست لب گشود بدین بی‌دهانیم
آئینه‌ای گرفته چو طفلان به‌پیش روی دایم به عکس خویش بود همزبانیم
کوچك دلم چو غنچه به‌ابنای روزگار وین کوچکی دلیل بود بر کلانیم
جانرا ز بار جسم سبك ساختم مگر بر طبع دوستان ننماید گرانیم
از یمن صبر حادثه بر من ظفر نیافت هر چند سعی‌کرد به آفت رسانیم
گویند بندگان شکم شکر آب‌و نان من شکر گوی نعمت بی آب و نانیم
آن جزو ابترم که نگیری مرا بدست لیك از بغل جدا نکنی گر بخوانیم
شیریست خشم سلسله خا در مزاج من بیگانـــه از معاملـــهٔ شیربانیـــم
میدان چرا خراشم و جولان چرا زنم چون ظاهرست برکه و مه پهلوانیم

***

شاعرانی که شاعره شناخته شده‌اند

احمد گلچین معانی

تذکره نویسی ظاهراً کاریست که مایه نمی‌خواهد ، همچنان که ازقرنها پیش تاکنون عده‌ای بی‌مایه دست بدین کار زده‌اند وعده‌ای دیگر نسنجیده به‌گفتهٔ آنان اعتمادکرده واستناد جسته‌اند ، ولی اگر بنا باشد که کسی یك تذکرهٔ سودمند ودرخور اعتماد بنویسد علاوه براسباب‌جمع ، اطلاعات ومعلومات زیادی هم درین زمینه باید کسب کرده باشد .

دربارهٔ روش کار تذکره‌نویسان وارزیابی اثر هریك از ایشان آنچه بنظر بنده رسیده است ، در دومجلد «تاریخ تذکره‌های فارسی» نوشته‌ام ودرین مختصر اجمالاً عرض می‌کنم اینکه محققان برای آگاهی یافتن ازاحوال وآثار هر شاعری ناگزیرند دیوان او را از آغاز تا انجام بخوانند به علت نقص کار تذکره‌نویسانست .

کسانی که تذکرهٔ عمومی نوشته‌اند غالباً دربارهٔ شعرای پیش ازروزگارخویش اطلاعات دقیقی دراختیارما نگذاشته‌اند.

هریك ازعبارات ذیل به اصطلاح ترجمهٔ حال شاعریست که صاحب ریاض‌الشعراء زحمت نگارش آنرا بخود داده‌است.

ناقد هروی دهانش کج بوده .

ملانثاری تونی در ریاضی ریاضت بسیار کشیده .

ناقد گیلانی راست .

مولانا نجمی شاعر بوده .

ندیمی بدخشانی درهند بوده .

مولانا ضیاء ترهتی راست .

ودر ذیل نام شعرای فخری تخلص نوشته است :

فخری بغدادی راست .

فخری دیگری بوده که این دوبیت اوراست .

فخری دیگری بوده‌که صاحب این رباعی است .

مولانافخری‌کاشفی ولد مولانا حسین‌واعظ سبزواریست. (این یك نامش علی ولقبش فخرالدین و تخلصش صفی بوده است ، بنابراین درحرف صاد بایستی ذکرمیشد) .

فخری بنارسی ازشعرای هندوستان بوده به اقسام سخن قادر .

مولانا فخری ازشعرای هندوستان‌بوده به‌اقسام سخن‌قادر.

مولانا فخری ازسخنوران مملکت هندوستان بوده و صاحب دیوانست ، غالباً که همان فخری اولست ، (اشعاری را که در ذیل نام فخری اخیر درج کرده از فخری هروی است) .

ودرقسمت شعرای معاصر خود نیز خالی از حب وبغضی نبوده‌اند ، بدین معنی‌که اگر با صاحب ترجمه دوستی داشته، وباهم معاصر ومحشور بوده‌اند چندان درباره‌اش غلوکرده‌اند که دریافت حقیقت از خلال الفاظ تملق‌آمیز ایشان دشوارگشته است ، وچنانچه از وی کدورت خاطری داشته‌اند ، درترجمهٔ حال او آنچنان از راه صواب منحرف شده‌اند که نوشتهٔ‌آنان باعث گمراهی دیگران گردیده است .

بدنیست که برای نمونه قسمتی از دو ترجمه بقلم یك تذکره‌نویس را ذکر کنم :

«کامل رشید ، فاضل سعید ، علامهٔ علمای زمان ، فهامهٔ

فضلای دوران ، سردفترافاضل کامکار، برگزیدهٔ اکابرنامدار، افصح فصحای عرصهٔ سخندانی ، ابلغ بلغای کشور معانی ، **مولانا حزنی اصفهانی** ، نام وی تقی‌الدین محمد است والحق دستور فضلا وشعرا ، استاد علما و عرفاست ، نهـال گلشن کمالات ازرشحات سحاب طبعش چون نخل قد دلبران‌شاداب وسیراب ، سراب بادیهٔ دانش وحالات ازفیض قطرات‌فطرتش چون گوهر دیدهٔ عشاق خوشاب وپرآب ، گوهروجودش در درج ادراك ، چون گوهر یتیم یگانه ، اختر عروجش دربرج افلاك چون تابش خورشید درمیانه ، دانشمندی متبحر در غایت تنقیح ، متتبعی متصرف درنهایت توضیح ، غوامض رسوم وعقاید علوم درمرآت خاطرش که جام گیتی‌نما بود با حسن وجهی جلوه‌کردی ، حل عقدهٔ ما لاینحل مشکلات علمی و دقت خیالی جز بسرانگشت خامهٔ ادراکش کـه گرهگشای مدرّس عقل بود در مدرس بیان نگشودی ..... الخ» .

همین تذکره‌نویس که تقی‌الدین محمد اوحدی مؤلف عرفات‌العاشقین باشد درترجمهٔ حال عتابی تکّلوکه شاعری عالم و عارف وزاهد بوده است چنین می‌نویسد :

«درطفولیت هردوچشمش ازآبله قصوری بهم رسانیده ، اما یکی دراصل بحدقه خشك شده ، ووی اشعار بسیار گفته حاصل مزرعهٔ طبعش ازکشته وناکشته بسیارست اعم از نارسیده ورسیده وسخنان خوب هم درکلام وی وافی ، فرهاد وشیرینی باتمام رسانیده وازهرکتاب چند بیت گفته درپیش داشت ، الحق بغایت بی‌حیا ، نادره‌گو ، متهتّك ، همیشه در همه فنی رندانه زیستی .... الخ»

ناگفته نماند که چنانچه از پاره‌ای مسامحات مؤلف عرفات بگذریم تذکرهٔ عظیم او از تذکره‌های عمومی خوب محسوبست .

برخی ازتذکره‌نویسان بی‌مایه که از جنگها و بیاض‌ها بیشتر استفاده کرده‌اند واز منابع عمده واصیل کمتر ، اگر بنامهایی ازقبیل : حجابی ، همدمی ، عصمت ، ومانند اینها برخورده‌اند ، درنتیجهٔ بی‌اطلاعی وکم تتبعی آنان را زن پنداشته‌اند ودرعالم خیال حسن وجمال وغنج ودلال هـم بایشان ارزانی داشته‌اند .

بدبختانه این غلط‌کاریها درطی قرون‌واعصارازتذکره‌ای به تذکرهٔ دیگرراه یافته‌است واصلاح شدنی‌هم نیست .

اینك شاعرانی را که تذکره‌نویسان به مناسبت تخلصشان شاعره پنداشته‌اند با ذکرمأخذ معرفی می‌کنم[1] :

حجابی گلپایگانی

درتذکرهٔ روز روشن (ص ۱۶۷) مسطور است که :

«حجابی جربادقانی اززمرهٔ اناث بود ودر حسن‌صورت وموزونی طبیعت شهرهٔ آفاق .

حفظ ناموس تو شد مانع رسوایی من
ورنه مجنون تو رسواتر ازین میبایست

***

بعمر خویش کسی کزتو یك سخن نشنود
اگرکند گله‌ای ازتو، شرمسارتونیست»[2]

درتذکرهٔ اختر تابان (ص ۱۳) آمده است که :

«حجابی جربادقانیّه شعر به آب و تاب میگفت ، تـو گویی گوهر می‌سفت ، قولها ... الخ»

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه درتذکرهٔ خیرات حسان که ترجمهٔ کتاب مشاهیرالنساء تألیف محمد ذهنی افندی است واضافاتی هم از خود وی دارد (ج ۱ ص ۹۹) مینویسد :

«حجابـی ازنسوان گلپایگان وشاعره‌ای صبیح‌المنظر بوده ... الخ .»

در تذکرةالخواتین که انتحال خیرات حسان است بتردستی میرزا محمد ملك‌الکتاب شیرازی ، ذکر حجابی با همان عبارت در (ص ۸۸) آمده است .

مرحوم مشیر سلیمی درتذکرهٔ زنان سخنور (ج ۱ ص ۱۶۸) وآقای کشاورز صدر درکتاب از رابعه تا پروین (ص ۱۰۹) نیز نام حجابی را در عداد زنان سخنورآورده وبا تردید تذکار داده‌اندکه : مؤلف عرفات‌العاشقین اورا در شمار مردان دانسته ومولانا حجابی نوشته است .

ماگهٔ رحمانی افغانی در تذکرهٔ پرده‌نشینان سخنگوی (ص ۸۷) ذیل نام حجابی ازشاعرات مجهول‌الزمان مینویسد:

«این شاعره ازگلپایگان است ودرسرودن اشعار مهارت بسزا داشت، دوبیت‌ذیل‌رادرتذکره‌هابنام‌اوآورده‌اند....الخ.»

آقای شیخ ذبیح محلاتی نیز درکتاب ریاحین‌الشریعه (ج ٤ ص ۱٤۰ ــ ۱٤۱) عبارت خیرات حسان را نقل‌کرده است .

تقی‌الدین اوحـدی صاحب تذکرهٔ عرفات‌العاشقین (مؤلفهٔ ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲٤ هـ . ق) از حجابی اطلاع زیادی در دست نداشته چنانکه نوشته است :

«محرم پردهٔ بی حجابی **مولانا حجابی** مولد ومنشاء وی جربادقانست ، خوش‌طبیعت خوش‌کلام ودوسه حجابی دیگر

---

۱ – در روزگار ما نیز یکی ازکانون‌های بانوان دفتری نشرداد ودر آن دفتر عده‌ای ازشاعران سرشناس معاصر را در شمار شاعرات آورد ، چون آن افراد بحمدالله ازنعمت حیات وتندرستی برخوردارند درین مبحث متعرض نام آنان نمی‌گردم .

۲ – چون این دوبیت را تذکره‌نویسان دیگرهم عیناً نقل‌کرده‌اند، از تکرار آن خودداری می‌کنم .

بوده وهستند واین شعر اوراست .... الخ»[۳] .

تنها تذکره‌نویسی‌که با این شاعر معاصر بوده وترجمهٔ حال دقیقی از وی بقلم آورده است ، تقی‌الدین محمدذکری کاشانی صاحب خلاصةالاشعار وزبدةالافکار است که درخاتمهٔ آن کتاب که مخصوص معاصرانست ، ضمن لاحقهٔ دوم ازاصل دهم چنین نوشته است :

«**مولانا حجابی** ــ اصل وی ازقصبهٔ جرفادقان است واز جملهٔ شعرای نورسیدهٔ این زمان ، دراوایل حال که بحسن صورت و صفای طلعت آراسته بود ، و دلهای اهل ذوق را بخود رام ساخته ، اقوال وافعالش مقبول مینمود ، ودرآن اثناء بواسطهٔ موزونیت بشعرگفتن‌می‌پرداخت ، وباوجود حالت معشوقی ابیات عاشقانه ازبحرخاطر بساحل ظهور می‌انداخت چنانچه بیتی چند مستعدان ازمنظومات وی در سفاین خود ثبت نمودند .

آخرالامر بواسطهٔ وقوف درعمل دیوان ، بمصاحبت وملازمت‌سلاطین ترکمان افتاد ، ونزد عمدةالامراء ابوالمعصوم سلطان که یکی از خویشان نزدیك پادشاه جمجاه ابوالمـؤید سلطان محمد پادشاه بود[۴] راه تقرّب یافته وزیرسلطان‌مشارالیه گردید ، چون الکای جرفادقان به تیول وی مقرر بود ، رتق‌وفتق مهمات دیوان وتصدی محصولات ومستغلات سرکار نواب سلطانی باو مفوّض ومرجوع شد .

القصه مولانا بواسطهٔ جمع مال وحرص اموال ، دل رعایا و ترکانی را که درآن نواحی ساکنند ازخودرنجانید ، ودراندك زمانی مضرّت بسیار بایشان رسانید ، مجملاً چون باندك چیزی قناعت نمیکرد وطلب مرتبهٔ زیاده ازحد مینمود ، آن جماعت تاب تسلط وی نیاوردند ، وبامر یکی از اکابر طغائیه اورا بزخم تیغ جان‌ستان ازپای درآورده همراه پیك اجل ساختند، وکان ذلك فی شهور سنة ثمان و ثمانین‌وتسعمائه (۹۸۸ ه) .

شعر

جهان سرای غرورست ، نه سرای سرور
طمع مدار سرور اندرین سرای غرور

بعاقبت بحسام هوان شود مجـروح
دلی که آن بحطام جهان شود مسرور

اما اشعار غزل وی آنچه بفقیر فرستاده بود ، همین‌است که انتخاب نموده درین اوراق ثبت‌گردید ، والحق درشاعری سلیقه‌اش بد نبود ، واگر ثبات قدم مینمود درطریق شاعری گوی سبقت از اقران خود می‌ربود ، لیکن چون بخت‌مساعدت نکرد ، در آن وادی نیز چندان کاری نساخت .»

انتخاب غزلیاته

جانب او نتوان دید ، زبیم نگهش
الحذر الحذر از فتنهٔ چشم سیهش

کشدم بی‌گنه آنشوخ‌وازین‌خوشحالم
زآنکه طفلست و مکافات‌ندارد گنهش

***

زاعجازمحبت دردلش‌جاکرده‌ام‌نوعی
که یکدل گشته بامن‌باوجودبدگمانیها

***

حفظ ناموس توشد باعث رسوایی من
ورنه مجنون تو رسواترازین‌میبایست

***

پرزور بود ساغـر عشق تو دردلم
مستانه ساغری زدوخودرا دگرنیافت

بعمرخویش کسی کزتوروی لطف‌ندید
اگر کند گله‌ای از تو، شرمسارتونیست[۵]

***

با هر نگاه بلهوس از راه میروی
هرگز ندیده‌کس ز توعاشق ندیده‌تر

***

تودشمن‌دوست‌دایم‌داشتی‌قصدهلاك‌من
دل‌خودرازکینم‌عاقبت‌پرداختی،رفتی

***

دیشب‌که فکر قتل من زارکرده بود
هردشمنی‌که بود خبردارکرده بود

امروزچون رسید بمن منفعل گذشت
ازبس که شب حمایت اغیار کرده بود

شب زان هجوم مدعیان، بی‌کسی‌خود
شد روشنم‌که دردل اوکار کرده‌بود

رنجیده بود یار حجابی ز شکوه‌ات
کز دست تو شکایت بسیار کرده بود

***

دل داشت شب بیاد تو آسایشی ، ولی
آسایشی‌که باعث صد اضطراب بود

شب کز فراق او بلبم میرسید جان
بلخی روزمرگ ، کجا درحساب بود

***

گربخواهند ازتوچون ازعهده می‌آیی‌برون
روز محشر انتقام آنچه با ما کـرده‌ای

***

گررشك قرب غیر، هلاکم‌کند رواست
تا خـــود ترا بغیر ، چرا آشنا کنم

***

باز دوش انجمن آرای حریفان بودی
صبر غارت‌کـــن دلهای پریشان بودی
صبرکم ، مـــدت هجران تو بی‌اندازه
کاشکی صبر ، باندازهٔ هجران بودی

***

نکرد یاد من اربار ، من بدین خودرا
دهم فریب ، که برقاصد اعتماد نکرد[6]

***

فریبم میدهد هرلحظه یار ازوعدهٔ دیگر
کمال سادگیهای مرا فهمیده پنداری

***

هرگز نظر بحال حجابـــی نمی‌کنی
دانسته‌ای کـــه ازتو شکایت نمی‌کند

***

عاشق‌کشی از نرگس فتان تـــو سرزد
هر فتنه که دیدیم ، زچشمان تو سرزد
گفتی که توکی پردهٔ ناموس دریدی
آنروز که عصمت ز گریبان تو سر زد

***

خاکم بسرکه گشت یقین اینزمان مرا
کـــز اختلاط ناخوشم آزار میکشد

***

ز مزرع دل ما جز گیا نمی‌روید
گیاه خرمی ازخاك مـــا نمی‌روید
شهید گشت حجابی و بر سر خاکش
بغیر لالهٔ حسرت گیا نمی‌رویـــد»
(دنباله دارد)

---

۳ – استاد فقید مرحوم سعید نفیسی‌عقیده داشته‌که عرفات‌العاشقین تلخیص وتقلیدی ازتذکرهٔ خلاصةالاشعار است (رك : تاریخ نظم ونثر درایران ، ص ۳۷۹ وسالنامهٔ پارس ، سال ۱۳۲۸ ص ۳۳ – ۳٤ تحت عنوان : تاریخچهٔ مختصر ادبیات ایران) وحال آنکه مندرجات این دو تذکره بهیچوجه مشابهتی با یکدیگر ندارد .

٤ – سلطان محمد خدابندهٔ صفوی (۹۸۵ – ۹۹٦ ه) .

٥ – مصراع اول این بیت با نقل روز روشن وسایر تذکره‌ها اختلاف دارد ، ولی باید توجه داشت که تقی‌الدین کاشی میگوید : اشعار غزل وی آنچه بفقیر فرستاده بود همینست .. ،

٦ – صاحب خلاصةالاشعار این بیت را اشتباهاً بنام جعفری تبریزی هم ثبت کرده است .

www.KetabFarsi.com

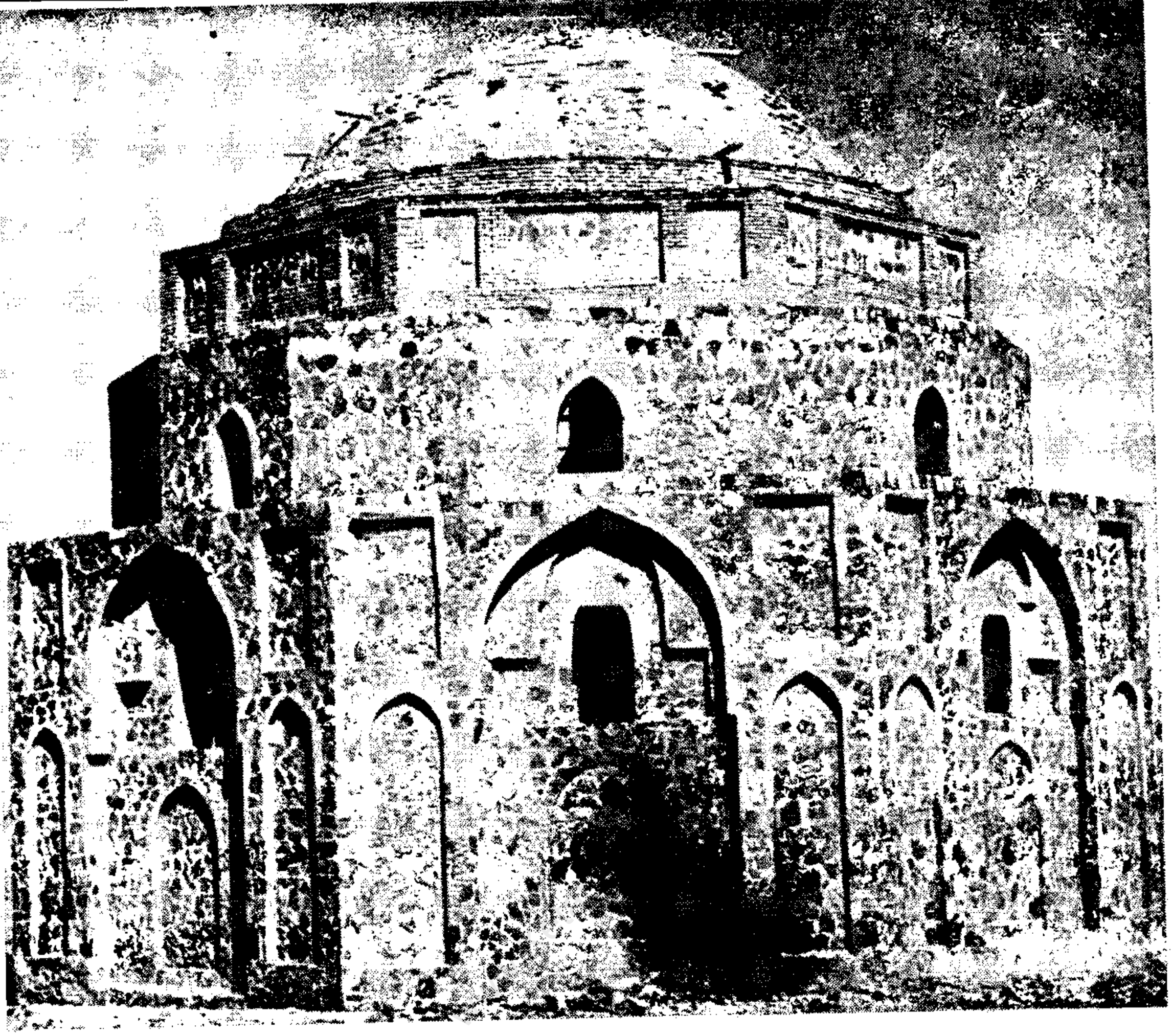

نمای بیرونی گنبد جبلیه

گنبد جبلیه

«بنائی که با وجود عظمت کمتر شناخته شده است

سید احمد موسوی

قلعه دختر درشهر کرمان پیشینه‌ای کهن دارد وبقایای آن دورنمای گذشتهٔ دراز این شهر ونام آن یادآور پرستش آناهیتای باستانی، ایزد آبهاست[1]. سخن حمدالله مستوفی جغرافی‌نویس سدهٔ هشتم هجـری قمری، گواه‌گویای این قول است، آنجاکه گوید: «درتاریخ کرمان آمـده است‌که گشتاسف آنجا آتشخانه ساخته بود پس اردشیر بابکان قلعه شهر

ساخت وبردسیر خواند»[۲]

درتواریخ محلی کرمان، بارها از قلعه کهن (کوه) وقلعه نو یاد شده، که اینك میتوان قسمتهای فرتوت وشکستهٔ آنهارا درمیان ویرانه‌های قلعهٔ اردشیر وقلعهٔ دختر تشخیص داد. گنبد جبلیه نیز باعظمت خامـوش واسرارآمیزش بسان گنبدی منفرد، دردامنهٔ همین قلعه دختر کمی آنطرف‌تر ازمسجد صاحب‌الزمـان خودنمائی میکند. ساختمانی کهنه‌وقدیمی که غموض وابهامی بیش‌از دیگر آثار، برتاریخچه وکیفیت بنا وایجاد آن سایه افکنده وباوجود عظمت و استواری کمتر مطمح نظر پژوهشگران واقع شده است.

گنبد جبلیه وکمبود منابع : باوجود کثرت آثار وتواریخ محلی باید گفت که تاسده دهم هجری‌قمری بصراحت‌ازگنبدی بنام جبلیه خبری نداریم. نخستین بار در کتاب تذکرةالاولیای‌محرابی یا (مزارات کرمان)[۳] که درفاصله سالهای ۹۲۵ تا ۹۳۹ هجری قمری تألیف شده ازگنبدی بنام جبلیه سراغی داریم، آنجاکه درشرح حال (علی‌القدسی) عارف بزرگ سخن رانده، چنین گوید: «مرتبه‌مرتبه باعقب می‌رفته تا بنزدیك گنبد جبلی رسیده که بسیار شمع وفانوسی باجمعی کثیربخدمت شیخ بردند»[۴].

گنبد گبری : درتواریخ محلـی کرمـان سخن ازگنبدی موسوم به‌گبر (به‌ضبط بعضی ازنسخه‌ها، کبیر) یاگبران است‌که بنظر برخی دانش‌پژوهان باگنبد جبلیه مطـابقت دارد. درخلاصهٔ کتاب مفقودهٔ افضل‌الدین ابو حامد کـرمانی (سده ششم هـ. ق) معروف به‌بدایع‌الازمان فی‌وقایع کرمان، درباب تجدید بنـای کرمان، چنین میخوانیم: «درشهورعشر وثلثمائه ونوبت دولت سامانیان ابو علی الیاس راکـه از عیارپیشگان خراسان بود به‌کرمان فرستادند و وی سی وهشت سال متصرف ملك کرمان بود وباغ سیرگانی وبالیاباد (بعلیاباد) سرای اندرون او بنا کرد و خندق و قلعه قوه و قلعه نو وبعضی ازقلعه‌های کهن ازبنای اوست‌که در آن گنبدگبران است از عمارتهای قدیم ازیك جانب او ریاض وحدایق آسف وشاهیجان است و از دیگر جانب بساتین و مزارع‌دیه رائین وفرمینتن.»[۶] ازکتاب دیگر افضل بنام عقدالعلی للموقف الاعلی که در سال ۵۸۴ هـ. ق تألیف‌شده، همین‌مفهوم مستفاد میشود بدین قرار: «... وخندق وقلعه نو وبعضی ازقلعـه کهن ازبنـاء اوست (منظور ابو علی محمد بن الیاس) وگویند ازقلعهٔ کهن گنبدی‌که اورا گنبد گبر (کبیر) خوانند ازعمارتهای قدیم است ونام بانی آن ندانند وگویند آنکس‌که آن گنبد کرد گفت **بینت قصراً بین جنتین** یعنی کوشکی میان دو بهشت بنا کردم‌که ازیك جانب ریاض و حدایق دیه آصف و شاهیجـان است وازجانب دیگر دیه زریسف وفرمینتن»[۷].

ملاحظه میشودکه درتعیین حدودی که برای گنبد گبری در دو کتاب فوق شده، با جای کنونی گنبد جبلی تطابق دارد.

گنبد گنج : در کتاب سمط‌العلی للحضره‌العلیا که درمیان سالهای ۷۱۵الی ۷۲۰ هـ. ق بوسیله ناصرالدین منشی کرمانی نگارش یافته، ازگنبدی بنام گنج، سخن رفته است، آنجا که در شرح پادشاهی اردشیر بابکان گوید: «... و بارجاء و انحاء ملك احـکام مشتمل برایفـاد کشاورزان، پیشوران بطرف بردسیر صادر گردانید وگنبد گنج و قلعهٔ شهـر بنا فرمود»[۸].

وهمین گنبد گنج است‌که درکتاب تحریر تاریخ وصاف‌در ذکر پادشاهی‌بایدو (حدود سال ۶۹۴ هـ. ق) سلطان ایلخانی ازآن یادی شده است: «... و پادشاه خاتون ازواقعه آگاه شد وسپاهی گردکرد و دروازه‌ها استوار ساخت و احتیاط‌به‌قلعه گنبد گنج نشست»[۹].

ویژگیهای بنا: این گنبدکه بگفته سایکس «تنها ساختمان سنگی کـرمان است»[۱۰] بنای هشت ضلعی عظیمی است‌که هم‌اکنـون قریب ۲۰ متر ارتفاع دارد وگنبدی بشکل دو هلال روی آن قـرار گرفته است. قطر داخلی آن حدود ۱۱ متر است وعرض پی آن درپایه، به ۲ متر میرسد. در هر طرف بنا هشت درگاه بعرض ۲ متر دیده میشودکه چندی پیش برای استحکام وپیش‌گیری از ویرانی، درگاههای یادشده را باسنگ مسدود کرده وتنها یکی‌را بازگذاشته‌اند. تمام ساختمان ــ باستثنای گنبد بالائی آن ــ ازسنگهای بزرگی بنا شده است وگنبدرا باآجرهای سفید پخته شده بارتفـاع ۵ متر ضربی زده‌اند. لیکن بدرستی نمیدانیم‌که روی گنبد، باکاشی ویاتزئینات دیگری مستور بوده‌است یا نه؟

کریستی ویلسن درکتاب راهنمای صنایع ایران بنای مذکور را چنین‌توصیف میکند: «جبال سنگ‌درکرمان بنای‌عجیب وبزرگی است چنانکه ازاسم آن برمیآید اغلب بجای آجر ازسنگ ساخته شده است وگنبدعظیمی‌که روی عمارت‌کثیرالاضلاع

---

۱ ــ نگاه کنید به: خاتون هفت قلعه، دکتر باستانی پاریزی.

۲ــ نزهةالقلوب: بکوشش‌آقای‌دبیرسیاقی، تهران ۱۳۲۶، ص۱۷۰.

۳ ــ نویسندهٔ این کتاب سعید محرابـی معروف به خطیب است. این کتاب بوسیله آقای هاشمی چاپ ومنتشر شده‌است.

۴ ــ ص۱۰۰ ــ ۱۰۱.

۵ ــ این همان بندر بالی‌آباد (ولی‌آباد) معروف است.

۶ ــ نگاه‌کنید بکتاب: المضاف الـی بدایع‌الازمان فی‌وقایع کرمان، افضل‌کرمانی، به‌تصحیح مرحوم عباس اقبال صفحه ۵۴ و نیز نسخه خطی‌کتاب زبده‌التواریخ کاشانی.

۷ ــ ص ۶۶ــ۷۷.

۸ ــ مصحح مرحوم عباس اقبال، ص ۳۳.

۹ ــ بقلم عبدالمحمد آیتی ص۲۸۰.

هشت ضلعی ساخته شده ، دراین دوره بی‌نظیر است . گنبد آن یا دوپوش بوده و یااینکه سازنده قصد داشته آن‌را دوپوشه بکند بهرحال ازروی علائم وآثار معلوم میشود که این بنا باتمام نرسیده»[11].

بطور خلاصه باید گفت هرچند سبك این بنا ، بی‌شباهت بآثار سلجوقی نیست و نیز ممیزات خاص معماری دوران سلجوقی که عبارت ازاتساع‌واستحکام و عظمت بناست در آن نمودار می‌باشد ، لیکن به نظر نگارنده ، پایه و وضع کلی بنا قدمت بیشتری‌را نشان میدهد وشاید یادگاری ازدورانهای پیش‌از اسلام باشد و روایت تاریخی نیز این حدس را تأیید میکند ، چه سازنده گنبد گنج را اردشیر بابکان یادکرده است ولی آتشکده شمردن این بنا بعلت عدم مشابهت آن با سبك و روش اینگونه آثار مقرون بصحت بنظر نمیرسد .

روایات محلی کرمان وگنبدجبلیه:

یکی ازمواردی‌که میتوان باکمك آن شناسنامهٔ آثار تاریخی‌را تکمیل کرد ، روایات‌محلی است‌که آنجمله‌از روایات مردم کرمان راجع به‌گنبد جبلیه میباشد.

سرپرسی سایکس درسفرنامهٔ خویش اشاره‌ای باین‌گونه اخبار کرده ،که عیناً درج میشود :

«ایرانیها معتقدندکه این محل‌مقبره یکی از زردشتیان بوده وبرخی‌نیز گویند مزار سید محمد تباشیری است ولی مسئلهٔ اخیر دربعضی نقاط مورد تکذیب است بدیهی است درموقعیکه این قبرستان را خراب و ویران کرده‌اند سنگ قبر را برداشته وبرای بنایی بکار برده‌اند»[12].

ازروایات دیگر محلی مستفاد میشود که سالها پیش ، دریکی از زاویه‌های این گنبد ، سنگ گوری وجود داشته ، که‌مردم کرمان ــ بویژه زرتشتیان ــ علاقه‌ای مخصوص بآن داشته ، برسر این مقبره نذورات و شمع‌و کندر دود می‌کردند و منقول است‌که این سنگ ، درسیل مهیب کرمان‌درسال ۱۳۳۳ شمسی ازمیان‌رفت[13].

مطابق روایت دیگری قبر دانیال حکیم مشهور به‌پیر مراد دراین مکان بوده ، ودرداخل آن‌نیز بت‌هائی قرارداشته‌است. بطوریکه نقل میکنند سالها پیش ازاین ، اندر دل این گنبد گنجی عظیم بوده‌که این روایت خود یادآور یکی از نامهای آن موسوم به‌گنبد گنج است .

---

۱۰ – سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده‌هزار میل درایران.

۱۱ ــ راهنمای صنایع ایران ، ترجمه دکتر عبدالله فریار، چاپ تهران، ص۱۵۵ .

۱۲ ــ ص۲۲۳ .

۱۳ ــ نگاه‌کنید به : تاریخ مفصل‌کرمان، آقای محمود همت، ص ۳۹–۴۳ .

عکس روبرو :
نمای درونی گنبد جبلیه و بخشی ازتعمیرات انجام یافته در آن .

ریشه‌های تاریخی مثل و حکم

مهدی پرتوی

«نون لنا»

هرگاه‌شخصی کوتاه‌قَد در وسَط دو نَفَر درازقَدقرارگیردآن‌کوتاه‌قَد رابه«**نون‌لَنا**» تشبیه و تمثیل می‌کنند و میگویند: **فلانی را ببین، مثل نون‌لَنا شده...!** این مثل‌که بیشتر بین اهـل علم و اصطلاح مورد استفاده و استناد می‌باشد مستخرج از گفتاریست کـه بسرور متقیان حضرت علّی‌بن ابیطالب «ع» و خلیفهٔ اول ابوبکر نسبت میدهندکه فی‌الجمله باینشرح میباشد:

بعقیدهٔ مورخان اسلامی ابوبکر و عُمَر دارای قدی نسبتاً بلند بودند مخصوصاًعُمَربن خطّاب اندامی آنچنان رسا داشت‌که در میان جماعات اسلامی غالباً نمایان بود ولی امام اول شیعیان بخلاف خلفای اول و دوم راشدین «مردی بود معتدل‌قامت، ضَخم، شکم‌سخت عظیم، سپیدسر و ریش بزرگ داشت چنانك همـه سینه بپوشانیدی ، وگران چشم بود اما نیکـوروی بود...»[1] علی با این ملاحظات هر وقت با ابوبکر و عمر راه میرفت کوتاهی قدش‌کاملامحسوس بود وبچشم می‌خورد.

یکی از روزها حضرت امیر باتفاق ابوبکر و عمر راه میرفتند. حَسَبِ‌المعمول علـی در وسَط و ابوبکر و عمر در جناحین حضرت قرار داشتند. ابوبکرکه حالت نشاطی داشت‌روی بحضرت امیرکرد و بر سبیل مطایبه‌گفت: **یا اباالحَسَن؛ انَت‌بیننا کَالنون فی‌لَنا.** یعنی تـو در وسط ما مثل دنَدانهٔ «نون» در میان واژهٔ سه‌حرفی «لَنا» هستی. علی‌بن‌ابیطالب باتخصصی که در حاضر جوابی خاصّه‌فَن‌ایهام‌داشت‌مُرتجلاً جوابداد: **لَولَم‌اکُن‌بَینکمالکُنتُمالا.** یعنی اگر من درمیان شما نبودم شما نبودید. چه «نون» راکه از میان‌کلمهٔ «لنا» بردارند «لا» باقی میماند و لفظ «لا» در عربیت به‌معنی «نیست» است.[2] مقصود علی این بودکه وجودابوبکر و عمر بوجود او بستگی دارد. چون علی نباشد آندو بمفهوم «لا» نیست و نابود میشوند.

بگفتهٔاحمدگلچین معانی مصحح‌کتاب‌لطائف‌الطوائف: این‌گفتگو را بعدها دست‌تصرف موزون ساخته و بدینصورت درآورده است:

انَتفی بَینَناکَنُون لَنا انَا لَولَم اَکُن لکُنتُم لا[3]

بدون شك مانند چنین شوخی و مزاح و ارتجالی در تاریخ ادب بسیار نادر میباشد.[4] در هرصوت اصطلاح «**نون لَنا**» ازآن تاریخ ببعد بین اصطلاحیـون عَرَب و عجم مورد استفاده و استناد قرارگرفت.

یـکی از همکاران فرهنگی نگارنده در بغداد[5] اظهار داشت که در بعض کتب عربـی باین نکته برخورده است‌که علی‌بن‌ابیطالب«ع» پس‌از شرح و وصْف بالا از میان ابوبکر و عمر خارج شد و درحالی‌که یکی از دستهایش را بکَمَر زده بود در کنار ابـوبکر ایستاد و گفت : آن‌زمان‌که در میان شما بودم صورت «لَنا» داشتیم ولی اکنون‌که بشکل هاء هـوز «ه» درکنار شما ایستاده‌ام صورت «لله»[6] داریم‌که مفهومش اینست: چون همگی بسوی خدا خواهیم‌رفت پس چه بهترکه برای رضا و خشنودی خدا بکوشیم و بخلق خدا خدمت‌کنیم.

«هیهات . هیهات»

عبارت بالاکه جَنْبهٔ افْسوس و ندامت دارد هنگامی بکار بُرده می‌شودکه از انجام‌کاری نادم و متأسف شده باشند و یا بخواهند کسی‌را از ارتکاب به‌اعمال غیر معقول‌که ناشی از علت جهالت یا جوانی است برحَذر دارند.

هَیْهات. هَیْهات لغت مکرری بیش نیست ولی چون علتی موجب شده است‌که بصورت ضرب‌المثل درآید بذکر علت و مأخذ آن میپردازیم:

عبارت بالا قسمتی ازآیهٔ ۳۶ ازسورهٔ مبارکهٔ «**المؤمنون**» است‌که پس ازشرح‌مقدمه‌ای بآن ختم میشود باینشرح: «**هَیْهات. هَیْهات لِماتُوعَدون**». خدایتعالی دراین سوره‌ازقرآن پس از آنکه از کیفیت خلقت بشر بوسیلهٔ نطفه و عَلَقه «خون منجمد شده» وگوشت واستخوان بحث می‌کند و آیهٔ «**فَتَبارَكَ‌الله احْسَنُ‌الخالقين**» را با خلقت زیبای آدمی نازل می‌فرماید آنگاه راه سعادت و رستگاری را از رهگذر طاعت و تسلیم و توحید و فروتنی وانجام فرائض میآموزد و با ارسال مَثَل از طوفان نوح و سایرگرفتاریهائیکه دامنگر اقوام ضاله نظیرثمود و عاد و لوط... شده‌است آدمی را ازطریق شِرك و ضلالت برحَذر میدارد و جداًنهی‌میکند که جُز خدای یگانه را پرستش نکند و از صراط مستقیم‌توحید و یکتاپرستی منحرف‌نشود زیرا از اصنام چوبی و بُتْهای سنگی و بَشَر ضعیف و زبون «نظیر فرعون» کاری‌ساخته نیست تا خدائی‌کنند ونیازمخلوق را از هر حیث برآورند.

خدای قادر و توانا آن ذات بیمثالی است‌که بمیرانَد و در روز رستاخیز یا هرزمانی‌که مَشیتش تعلق پذیرد همه را برپای دارد و زنده‌کند. آیا فرعون و نَمْرود و سایر مدعیان الوهیت می‌توانند چنین امر خطیری را انجام دهند؟

آیا آنها بشما وعده میدهندکه پس از آنکه مردید و ازگوشت و پوست و اعضاء واحشاء شما جُز استخوانی باقی‌نمانده‌و آن‌هم خاك شده‌باشد شما را ازصورت خاکی دوباره بشکل‌وهیئت آدمی درآورند؟ «**ايَعِدكُم انَّكُم اِذامِتُّم وكُنتم و تراباً و عظاماً انَّكُم مُخْرجون**». [۷]

اگر چنین وعده‌هائی دهند دروغ مَحْض است و هیچکس جُزْ ذات باریتعالی نمی‌تواند مُرده رازنده‌کند و بجسم بیجان فروغ حیات بخشد «**هَیْهات هَیْهات لماتُوعَدون**». [۸] یعنی‌بعید است. کِذْب‌گفتار آنان جای هیچگونه تأمل و تردید نیست ازآنچه بشما وعْده میدهند.

این آیه چون‌بعدها مصادیق زیادی پیداکرد «و در دنْیای امروز نیز خالی‌از مصداق نیست» بصورت ضَرب‌المثل درآمد و ازآن درموارد لازم استشهاد و تمثیل میکنند.

تو که ناخوانْده‌ای علم سَموات — تو که نابُرده‌ای ره در خَرابات
تو که سود و زیان خود ندانی — بیاران کَی رسی؟ هیهات هیهات

قاضی ارداقی قزوینی آزادیخواه‌پاکدل در باغشاه‌بدستور **شاپشال** بحالتی فجیع کشته‌شد. واقع‌بینی و تأثر او از نادانی و اغراض بعضی از رجال صدر مشروطه ازاینگونه اشعارکه‌بعد از استقرار مشروطه گفته هویدا است:

وعدهٔ آزادی دولت دروغ — مژدهٔ قانون و عدالت دروغ
صحبت بیداری ملت دروغ — هیهات . هیهات لما توعدون
الوکلاء اکثرهم غافلون — والوزراء اغلبهم فاسقون
والعلماء عمدتهم جاهلون — هیهات هیهات لما توعدون[۹]

۱ــ مجمل‌التواریخ والقصص صفحه ۲۹٤
۲ و ۳ــ لطائف‌الطوائف صفحه ۲۵
٤ــ بیست‌وهفتمین سالنامهٔ دنیا صفحه ۳۷٤
۵ــ آقای ابراهیم حکیم‌زاده
٦ــ لله یعنی برای خدا
۷ و ۸ــ سوره «المؤمنون» آیه ۳۵
۹ــ رهبران مشروطه صفحه ۳۵۳

کتاب

زیرنظر : پرویز اذکایی

کتابُ القصّاص والمذکّرین
لابی الفرج بن الجوزی
عنی بنشره و تحقیقه «الدکتور مارلین سوارتز»
دارالمشرق ، بیروت ــ لبنان ، ۱۹۷۱ .

Including a critical edition, annotated translation
and introduction by
MERLIN L. SWARTZ

ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن الجوزی ، دانشمند ومحدث و واعظ حنبلی مذهب مشهور بغداد ، دریك خانواده‌ی نسبةً ثروتمند به‌سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ زاده شد ، ودر ۵۹۷ هـ. ق. درگذشت . نوشته‌های اوکه بالغ بر ۳۴۰ اثر می‌شود ، شامل : تفسیر قرآن ، حدیث ، فقه ، کلام (اصول‌الدین) ، وعظ ، مناقب ، تاریخ ، فقه‌اللغه (عربیه) ، شعر و طب است . ازآثار مشهور او کتاب «المنتظم فی تاریخ‌الملوك والامم» ، و«صفوة الصفوه» و «تلبیس ابلیس» و . . . است .

بایــد گفت سهم بسیار مهم و عظیمــی از «کارکرد (Function) »های آموزشی درجامعه‌که امروزه برعهده‌ی بنیادهاوبنگاه‌های گوناگون اجتماعی نهاده آمده‌است، درگذشته به‌توسط واعظان وذاکــران وداستان‌سرایان و روضه‌خوانان وخلاصه «اهل منبر» ایفا می‌شد . نظر به‌آنکه فرهنگ غالب یابه‌عبارت بهتر عناصر غالب فرهنگی و نیز آموزشی ، اصول و مبانی دین و مذهب بــود ، ازاینرو «اهل منبر» درواقع آموزگاران ومربیان گروه‌هایی وسیع ازمردمان می‌بودند ، وچنانکه می‌دانیم ، مساجد ، آموزشگاه‌های جماعات اسلامی بشمار می‌آمد .

اهمیت کتاب «القصّاص» به‌عنوان منبعی برای تاریخ دینی سده‌های میانه‌ی اسلامی ازدیرباز توسط شرق‌شناسانی‌چون «گلدزیهر» ، «دوخویه» ، «ماسینیون» ، «متز» و دیگران شناخته شده است . این کتاب ، روشنایی نوینی به‌سنت همگانی «وعظ» درسده‌های میانه‌ی اسلامی می‌افکند . مقام این سنت ومدخلیت واعظان درتاریخ دینی ــ سیاسی اسلام ، کمتر مورد توجه دانشمندان قرارگرفته است . فهم درست تاریخ دینی ــ سیاسی مسلمانان درهردوره‌یی بدون اینگونه منابع حاصل نمی‌شود . کتاب «القصّاص» ابن جوزی ، خود یك‌تك‌نگاری ازاین سنت همگانی است .

ویراستار ومترجم آن به‌انگلیسی ــ مرلین سوارتز ــ گوید : درمدخل برمتن عربی و ترجمه ، کوشیده‌ام زمــان ومکان تألیف‌را روشن‌کنم ومنابع نویسنده‌را بنمایانم . همچنین این درآمد ، شامل بریك فصل کوتاه درباره‌ی زندگی وآثار ابن جوزی بایك نظر ویژه ازلحاظ واعظبودن اوست . این داستان‌هــا وتحقیق حاضر بابخشی ازمتن ، درواقع رساله‌ی تجدیدنظرشده‌ی دکترای ویراینده است که درسال ۱۹۶۷ تقدیم

www.KetabFarsi.com

دانشگاه هاروارد کرده .

محتویات کتاب .

بخش یکم ، درآمد [به‌انگلیسی] (ص ۱۳ ــ ۹۲) :

شرح مختصر احوال وآثـار ابن جوزی (ص ۱۵) ، نگارش کتاب القصّاص (۳۹) ، زمان ومـکان نگارش ــ تاریخ اثر (٤٠) ــ مکان نوشتن آن (٤٥) ، چگونگی‌وهدف نگارش ــ محتویات ومباحث (٤٦) ــ ساخت (٦٢) ــ سبك (٦٦) ــ هدف ازتألیف (٦٧) ، منابع کتاب ومبادی آن ــ منابع شفاهی (۷۰) ــ منابع کتبی (۷۷) ــ اصول و مبادی کتاب (۷۸) ، متن عربی کتاب القصاص ــ توصیف نسخه‌ی خطی (۸۰) ــ ویرایش انتقادی وترجمه (۹۰) .

بخش دوم ، ترجمه‌ی انگلیسی (ص ۹۳ ــ ۲٤۹) :

[روشن است کـه فهرست مطالب این بخش ، ترجمه‌ی عنوان‌های متن عربی‌کتاب است . ازاینرو ما ، درترجمه‌ی عنوان‌ها به‌فارسی ، هم شماره‌ی صفحات متن عربی‌را (درسمت راست) وهم شماره‌ی صفحات ترجمه‌ی انگلیسی‌را (پس از ممیز درسمت چپ) به‌دست می‌دهیم.]

آغاز سخن (ص ۹/۹۵) ، باب یکم ــ درستایش داستان‌ــ سرایی و اندرزدادن (۹۹/۱۳) ، باب دوم ــ یادکردن‌نخستین کسی‌که داستان‌گفت (۱۰۷/۲۲) ، باب سوم ــ یادکردن آن کس‌که می‌سزد داستان سراید و اندرز گوید (۱۰۹/۲٤) ، باب چهارم ــ درباره‌ی اینکه داستان نگویند مگر به‌روادید فرمانروا (۱۱٤/۲۸) ، باب پنجم ــ پیمان برآنکه اندرزها به‌گاه پذیرش آنها گفته آید (۱۱۵/۳۰) ، باب ششم ــ یاد کردن آنکه اگر ازبزرگان کسی درنزد داستانسرایان می‌بود (۱۱٦/۳۲) ، باب هفتم ــ یادکردن آنچه داستان‌سرا باید ازآن بپرهیزد (۱۲۲/۳۷) ، باب هشتم ــ درنکوهش آن‌کس که امر به‌معروف‌کند وبه‌کار نبندد (۱۲٤/۳۹) ، باب نهم ــ یادکردن سرآمدان داستانسرایان و اندرزگران (۱۲٦/٤۲) ، باب دهم ــ درپرهیزکردن از مردمانی‌که تقلید اندرزگران نمایند و نوآوری وتازه‌نمایی‌کنند چندان‌که کارهـای ایشان موجب نکوهش داستان‌سرایان شود (۱۷۰/۹۳) ، باب یازدهم ــ یادکردن آنچه ازگذشته درنکوهش داستان‌سرایان آمـده با بیان وجوه آن (۲۱۱/۱۲۷) ، باب دوازدهم ــ دریادکردن آموزش داستان‌سراکه چه‌سان داستان سراید (۲۱۸/۱۳٦) .

بخش سوم ، متن عربی کتاب (ص ۱ ــ ۱٤۷) .

ــ کتاب ، دارای فهـرست کنیه‌ها ، ابن‌ها ، نسب‌هـا ولقب‌ها وطایفه‌ها ، نام‌های متن عربی ، نامنامه‌ی متن انگلیسی، وکتابنامه است .

□

ابن جوزی ، کتاب‌را درمیانه‌ی سال‌های ۵۷۰ تا ۵۷۵ دربغداد تألیف‌کرده است . وی درذکر منابع ، شیوه‌ی«اسناد» را بکار برده‌که امروزه وبویژه دراین اثر سخت خسته‌کننده است . باری ، مقصود وی از «قصص» و «وعظ» همانطورکه درقرآن وسنت آمده ، عبرت‌گیری و ارشاد دینی است ، گوید:

پیامبران برای بافرهنگ ساختن و ادب نمودن مـردم کتابها آورده‌اند . آنگاه پس‌از ایشان ، دانشمندان بادانش ونظرات خویش این امور را یادآوری‌کرده ومی‌کنند ، لیکن داستان‌سرایان و واعظان‌اندکه امور یادشده‌را برای «عوام» تصویرکنند وبرنمایانند . چه ، بهره‌مندی «عوام» ازهم اینان است نه‌ازدانشمندان بزرگ . (ص ۲۱) . همچنین گوید : برخی ازمردمـان ، داستان‌سرایان‌را ستوده وبرخی دیـگر نکوهیده‌اند . از ما خواسته‌اندکه در این باره دفتری بپردازیم وحقیقت امر را روشن سازیم . گویم‌که این «فن» ، سه تام دارد : «قصص» ، «تذکیر» ، و «وعظ» . پیشه‌مند آنهـارا «قاص» ، «مذکر» [= ذاکر] ، و «واعظ» گویند (ص ۹) .

امروزه هم درمحیط مذهبی ما ، اصطلاحات «واعظ» ، «ذاکر» ، «سخن‌ران» ، «روضه‌خوان» رایج است . لیکن به‌درستی نمی‌دانم به‌جای «قاص» ــ کـه داستان‌سرا بکار برده‌ام ــ می‌شود «نقال» گفت یانه ؟ آنچه ازاین‌کتاب‌برمی‌آید «قاص» (= قصه‌پرداز) هم از «اهل منبر» بوده‌که بیشتر گویا داستان‌های دینی ورجال مذهبی ومصایب‌را بازمی‌گفته ، بمانند روضه‌خوان . شایدکه «نقال» برادر «قاص» درسرزمین‌های شیعی ــ ایرانی بوده باشد . باید دقیقاً تحقیق شود . اما درباب وجه‌تسمیه‌ی روضه‌خوان‌وروضه‌خوانی ، می‌دانیم که‌معروفترین کتابی‌که ازروی آن شرح مصایب امامان درروی منبر خوانده می‌شد، کتاب «روضة‌الشهداء» نوشته‌ی ملا حسین واعظ‌کاشفی سبزواری بوده است . ابن جوزی ، خود درباب این پیشه‌ها گوید : داستان‌سرا (= قاص) کسی است‌که قصه‌ی گذشته‌را باحکایت وشرح آن دنبال می‌کند، که اغلب روایت اخبار گذشتگان است . این کار فی‌نفسه نکوهیده نیست ، زیرا نقل اخبار پیشینیان برای عبرت‌آموزی است . خداهم فرموده : «ما نیکوترین قصه‌هارا برای تو حکایت می‌کنیم» (ص ۹ ــ ۱۰) ، اما «تذکیر» ، شناساندن نعمت‌های خدا به‌خلق خداست و واداشتن آنان به‌سپاسگذاری ازاو وپرهیزانـدن ایشان از مخالفت باوی . اما «اندرز (= وعظ) » درواقع ترسانیدن‌است که دلها ازآن به‌رقت آید . این دوتا ــ «تذکیر» و «وعظ» ــ پسندیده‌اند . اما بسیاری ازمردمان نام داستان‌سرارا برواعظ و نام «مذکر» (= ذاکر ، روضه‌خوان) را برداستان‌سرا اطلاق کرده‌اند (ص ۱۱) . واعظ بایدکه حدیث پیامبررا یادداریاشد

ودرست ونادرست آن‌را بازشناسد وتاریخدان باشد و اخبار گذشتگان و زاهدان و فقیهان وزبان عربی‌را بداند، و مدار همه‌ی اینها برتقواست (۲٤).

اینك آنچه ازلحاظ تاریخ تآتر اسلامی اهمیت دارد، درباب مردمانی‌که تقلید ذاکران‌را درمی‌آورند، ازبرخی از داستان‌سرایان یادکرده‌است‌که چه‌کارها که نمی‌کنند تا تأثیری بیشتر برروی شنوندگان بگذارند: روی زردکردن، گریبان چاك‌زدن، مشت برمنبر کوبیدن، رنگ‌گرفتن باپای، بالا وپایین جستن، ازجمله‌ی آنهاست وازاین قبیل. مثلاً ازداستان سرایی دربغداد یادکرده است‌که درمجلسی برروی چهار دست و پا راه می‌رفته. مردم می‌گفتندکه او ادای «عبدالرحمان بن عوف»را در روز قیامت سرپل صراط درمی‌آورد (ص ۹۳ ــ ۹٤). یااینکه گویـد بعضی ازآنان جامه‌هـای آراسته می‌پوشند وخوش حرکات هستند [پیشتر یاد کرده است‌که داستان‌سرا و واعظ باید جامه‌های زمخت بپوشند] وبه‌زنان می‌گرایند. از «ابو حامد طوسی» روایت کرده است‌که وقتی اندرزگر، جوان و آراسته درجامه وهیأت به‌نظر زنان آید، وحرکات و ایما و اشارات او بسیار بود ودرمجلس او زنان آیند، باید ازوی پرهیزکرد. چه، فساد دراو بیشتر ازصلاح است (۹۵). همچنین درباره‌ی کارهای شنوندگان وحاضران آورده است‌که: شور وشوق وجامه دریدن وبه‌سر وصورت زدن و مانند اینها نادرست است وآیین شرع نیست (۹۵).

درباب «اقوال قصاص» ازحدیث‌های ساختگی ودروغینی که برخی داستان‌سرایان وواعظان روایت‌کرده یا اینکه خود برساخته‌اند، یـاد نموده است. همچنین از شطحیات کسانـی مانند «احمد غزالی» برادر امام محمد غزالی درمعنای آموختن توحید از «ابلیس» (ص ۱۰٤): «احمد غزالی آیتی ازآیات خداوندی در دروغ بودکه باوعظ به‌دنیا می‌پیوست» (۱۰۵) «(راوی‌گوید) روزی درهمدان ازاو (احمد غزالی) شنیدم‌که‌گفت: ابلیس‌را درمیانه‌ی این سرای دیدم‌که مرا سجده می‌کرد. گفتم: وای برتو! خدای تعالی اورا به‌سجده‌کردن آدم فرمان داد، سرباز زد. گفت: به‌خدا سوگندکه بیش‌از هفتاد بار مرا سجده‌کرد. ازاینجا دانستم‌که او به‌هیچ دین و اعتقادی بازنمی‌گردد» (ص ۱۰٦).

پس ازبیان نمونه‌هایی چند ازدروغ‌های برخی ازپیروان مذاهب گوید:

این «فن» وسیع‌که سبب‌های بسیارهم دارد، عده‌یی از نادانان بدان پیوسته‌اند وازهرنوشته‌یی بی‌آنکه راست و دروغ آن‌را معلوم کنند به‌نقل می‌آرند. اینان دروغزنانی هستندکه چنانکه پیشتر یادکردیم حدیث‌هارا تباه می‌سازند ودرگرمی بازار روز به‌فروش می‌رسانند. یك‌عده شنونده‌ی نادان ازعوام کالانعام ــ مردمانی که در شمار چارپایان‌اند ــ برایشان گرد می‌آیند، وهرچه ایشان ازخود درمی‌آورند ومی‌گویند رد و انکار نمی‌کنند، ومی‌گویند: آن‌را فلان عالم گفت... (ص ۱۰۸).

البته ضمن اینکه مؤلف نسبت به‌این امور وقضایا بینش انتقادی داشته است، ازبرخی ازداستان‌هایی‌هم‌که نقل می‌کند درواقع بینش انتقادی بعضی ازمردمان آن روزگار وزبان گویای آنان یعنی داستان‌سرایان زمان‌راهم‌که نسبت به‌سنت روایت حدیث باشیوه‌ی «عنعنات» (قال حدثنا فـلان عن، حدثنا عن، حدثنی عن فلان قال) داشته‌اند درمطاوی‌کتاب وی توان یافت و اینکه چگونه این عنعنات بازی مورد سخریه وطنز ونقد آگاهان قرارگرفته است. نظیر آنچه ازجمله در «عیون‌الاخبار» ابن قتیبه (ج ۲، ص ۵۵) از «اشعب طماع» (مرده به‌سال ۱۵٤) به‌نقل آمده، وبه‌قول دکتر زرین‌کوب: «بعضی حکایات او درحقیقت انتقاد ازاوضاع عصر وازاحوال طبقات بود. یك‌جاگفته بود ازعکرمه شنیدم‌که پیغمبر گفت مؤمن دو خصلت دارد. پرسیدند آن دو خصلت کدام است؟ اشعب گفت یکی‌را عکرمه ذکر نکرد وآن دیگررا من فراموش کردم. این طرز بیان درواقع نیش لطیفی بود درحق ناقلان و راویان‌حدیث» (تاریخ ایران، ۵۳۸). نیز ازنقل‌های مؤلف است‌که «ابوکعب داستان‌سرا یك روز درداستان خود گفت: نام‌گرگی‌که یوسف‌را خورد چنین است وچنان. بدو گفتند: اما یوسف‌را گرگ نخورد! گفت: بلی نام همان گرگی است‌که یوسف‌را نخورد.» (ص ۱۱۲).

فریاد مؤلف ازدروغسازی‌های گوناگون داستان‌سرایان و برخی ازانـدرزگران، ضمن برشمردن یکایك کارهـای نابشایست آنان، بلند است. ازجمله گوید: «بعضی از آنان هستندکه اغلب درمجلس خود صحبت ازعشق وعاشقی به‌میان می‌آورند، وغزل‌هایی‌که ناظر بروصف معشوق و زیبایی اوست برمی‌خوانند و از درد هجران می‌نالند...» (الخ، ص ۱۱۵).

دراینجا بی‌مناسبت نیست یادآوری کنم‌که مؤلف، کتابی به‌نام «ذم‌الهوی (= نکوهش عشق)» داردکه چاپ هم شده ومن آن‌را خوانده‌ام، سخت به‌کار اجتماعیات‌آن‌روزگاران می‌آید. درپایان کتاب، مؤلف، کتابهای خودرا وازجمله آنچه درباب وعظ است می‌شمارد وپس‌از آن گوید: «بااینها دیگر واعظ نیازمند به‌مزخرفاتی‌که غیر تازیان تألیف کرده‌اند نیست، چه اینکه بیشتر آنها دروغ و یاوه است» (ص ۱٤۶).

بجز ازکتاب مورد بحث و «ذم‌الهوی» ازجمله‌ی آثار

ابن جوزی ظاهراً کتاب‌هـای «اخبارالحمقا والمغفلین» ، «بستان‌الواعظین» و «النور فی فضائل الایام والشهور» نیز ازمواد مردم‌شناختی و اجتماعیات آن روزگاران تهی نیست .

ویراستار ومترجم کتاب ، دربیان سرچشمه‌های کتاب و ذکر آثـار متقدمان دراین باب ، ابـداً یادی از «راغب اصفهانی» صاحب «محاضرات الادباء» نکرده است . کسانی‌که این‌کتاب‌را خوانده‌اند بخوبی می‌دانندکه بسیاری ازحکایات و روایات مربوط به «قصاص» و داستان‌های واعظان وذاکران درآن اثر آمده است . همچنین لازم بود ــ ازجمله ــ «عیون الاخبار» ابن قتیبه هم بررسی شود تادانسته آیدکه اسلاف‌کتاب القصاص ابن جوزی بیش‌از آن تعدادی است‌که ویراستار در مقدمه‌ی خویش (۷۰ ــ ۷۹) یادکرده . ترجمه‌ی انگلیسی ، به‌گفته‌ی مترجم ، لفظ به‌لفظ نیست ، بلکه مفاد ومفهوم عبارات عربی‌را به‌انگلیسی نقل کـرده است . به‌هرحال ، این‌کتاب ازلحاظ موضوعاتی‌که گفتیم حائز اهمیت است ومی‌سزدکه متن عربی آن‌را البته باحذف اسنادها ، وبسیاری ازیادداشت‌های سودمند ویراستارکتاب را کسی به‌فارسی‌ترجمه‌کند. (پ.الف)

A BIBLIOGRAPHY OF PRE-ISLAMIC PERSIA.

Edited by

"J. D. PEARSON"

(LONDON), Mansell, 1975. (XXIX + 288 pp.)

کتاب‌شناسی ایران پیش‌از اسلام ، به‌ویرایش «ژ . د . پی‌یرسن» استاد کتاب‌شناسی مدرسه‌ی مطالعات شرقی‌وافریقایی دانشگاه لندن ، دومین اثر از «سلسله مطالعات ایرانی» است‌که زیرنظر «بنگاه ترجمه ونشرکتاب» تهران ، به‌مباشرت «احسان یارشاطر» انتشار یافته است . انجمنی مرکب ازچند تن ایران شناس بنام براین «سلسله مطالعات» نظارت دارند .

ویراستار این کتاب ، «پریرسن» ، در عالم کتاب‌شناسی شرقی ، نامـی پرآوازه است . مهم‌ترین اثر او «اندکس اسلامیکوس» (= فهرست مقالات راجع به‌اسلام وسرزمین‌های اسلامی) تاکنـون دریك مجلد حجیم ، سه جلد پیوست ــ کم‌حجم‌تر ــ وسه پیوست دیگر سالانه (رویهم ۷ جلد) انتشار یافته است . اینك دربارەی چگونگی کتاب مورد بحث، بهتر است ازمقدمه‌ی وی ، به‌اختصار مطالبی به‌نقل آوریم ، گوید :

«این‌کتاب‌شناسی با صوابدید ارزنده‌ی انجمنی مرکب ازاستادان ایران‌شناس تألیف‌گردیده . گردآوری مواد توسط «ماری ژوکلوگ» و «آن‌والش» در ۱۹۶۸ آغاز شده بود ومن درسال بعد برای به‌انجام‌رسانیدن آن مأمور شدم . ثبت شده‌ها ، ازکتاب‌شناسی‌ها وپانویس‌ها وسیاهه‌های مرجعها در کتابها ، و ازفهـرست‌های کتابخانه‌های مـوزه‌ی بریتانیا وکتابخانه‌ی دانشگاه ادینبورگ وکتابخانه‌ی مدرسه‌ی‌مطالعات شرقی وافریقایی گلچین شده ، وچندین فقره از ادواری‌ها بطورکامل وارسی گردیده است . اما به‌سبب کثرت مواد ومحدودبودن وقت ، وارسی تعدادی ازثبت‌شده‌هـا ممکن نگردید . بعضی ازمحتویات آشکاراست ومشکوك بنظر می‌رسند وهم ازبابت برخی ازآنچه گردآورندگان ثبت کرده‌اند ، هیچگونه مسئولیتی پذیرفته نیست . آنچه مخصوصاً بایددرنظر داشت ، نظام رده‌بندی عنوان‌هاست‌که البته اختیاری بـوده وحاصل کوششی بجهت دربرگرفتن همه‌ی نوشته‌های چاپ‌شده و دردسترس ، به‌زبان‌هـای اروپای غربی است . انتشارات شوروی به‌قلم نیامد ، زیرا یك کتاب‌شناسی مناسب ازآنها قبلاً انتشار یافته است . بخشی ازانتشارات به‌زبان فارسی‌که توسط «احمد تفضلی» ــ ازدانشگاه تهران ــ فراهم آمده بود ، درکتاب‌شناسی واردگردید. متون اصلی و ترجمـه‌ی منابع کلاسیك همچون هرودوت ، گزنفون ، پلوتارخ ، و جزاینان ، عنوان واحتوا نیافته‌اند ، بلکه مقالات راجع به‌آنهارا دربخش (ب) خواهید یافت .» (ص ۷) .

اینك عنوان‌های کلی موضوعات وفهرست مطالب :

ــ مقدمه ، فهرست اختصارات ، ادواری‌ها ، جشن‌نامه‌ها وآثار جمعی .

الف ــ زبان‌ها و ادبیات (ایرانیان کهن ، ایـرانیان میانه ، کلیات) .

ب ــ تاریخ (کلیات ــ شامل کهن‌ترین اعصار ، ماداں، هخامنشیان ، دوره‌ی یونانی ، اشکانیان ، ساسانیان ، غلبه‌ی عرب ، سکاها وهندوان ومردمان صحرانورد آسیای مرکزی ، بررسی‌های معین) .

ج ــ دین (کلیـات ، زردشتی‌گری ، مانـوی‌گری ، مسیحی‌گری ، بـودایی‌گری ، دین‌های مقـارن ، دین هندو ایرانی ودین پیش از زردشت درایران، فرهنگ مردم وحماسه‌ی ایرانی) .

د ــ هنر وباستان‌شناسی (کلیات ، کاوش‌ها ، تاریخ هنر، هنر آفرینه‌ها) نامنامه .

شمار عنوان‌های چهاربخش کتاب ، رویهم ۷۳۱۱ است.

راجع به‌کتابهـا و مقالات فـارسی در این کتابشناسی کمبودهایی هست . مثلاً اثر مشهور دانشمند فقید ایرانی ــ دکتر «محمد معین» ــ به‌عنوان «مزدیسنا وتأثیر آن در ادب فارسی»را درهیچ جای این‌کتاب‌شناسی نمی‌یابیم . همچنین

سهوهایی چند املایی، آوانوشتی، التباس درنامها («معین» بجای «مودی» و بالعکس) وجزاینها درمتن و درنامنامه (بویژه درارقام ارجاعی) بدیده آمد.

هم اینجا ازیك ایـــران‌شناس فقیـــد بسیار دانشمند ــ «و. ب هنینگ» ــ بعنوان پیشاهنگ درتألیف کتاب‌شناسی ایران پیش‌از اسلام باید نام برد، که ۲۵ سال پیش اثری ازاو بنام «مآخذ مهم تتبعات ایرانی» درتهران (کتابخانه‌ی دانش) انتشار یافته است. بهرحال، این کتاب‌شناسی بسیار سودمند وکارآمـــد است. همچنان کـــه کتاب‌شناسی دیگری درباب «معماری، هنرها وپیشه‌های اسلام» تألیف «کرزول» (رش: هنر ومردم، ش ۱۴۸، ص ۸۱ ــ ۸۲) برای دوره‌ی اسلامی ایران، کارآمد وسودمند است. (پ. ا).

ازکیکاوس تاکیخسرو

۱ ــ سیاهی	۸۷	صفحه
۲ ــ شبگیر	۹۵	»
۳ ــ آفتاب	۷۹	»
بازنوشته	محمود کیانوش	
ازانتشارات وزارت فرهنگ وهنر	۱۳۵۴	

بازنویسی وبه‌نثردرآوردن اشعار شاهنامه کاری است که ازدیرزمان آغاز شده است وهنوزهم شاهد ادامه آن هستیم. درگذشته کسانی که می‌خواستند تاریخ ایران‌را ازابتدا تازمان خودشان بنویسند ازشاهنامه بهره می‌بردند. مخصوصاً بخش ایران پیش‌از اسلام‌را که درآغاز تاریخ خود می‌آوردند اقتباسی ازشاهنامه بود. وچه بسا کتابهای مستقلی‌هم درزمینهٔ تاریخ گذشته ایران به‌نثر باتوجه به‌شاهنامه فردوسی نوشته شده است که برای نمونه میتوان از «تاریخ معجم فی‌آثار ملوك عجم» یادکرد.

گذشته ازبه‌نثردرآوردن جنبه‌های اساطیری شاهنامـــه که گذشتگان اصولاً بعنوان تاریخ راستین به‌آن می‌نگریستند جنبه‌های پهلوانی شاهنامه مخصوصاً داستان رستم هم بارها به‌نثر برگردانده شده است ونمونه بارز آن وجود رستم‌نامه‌هایی است که اکنون دردست داریم.

بازنوشتن اشعار شاهنامه به‌نثر ساده و روان می‌تواند راهی ارزنده درجهت شناختن وشناساندن فردوسی وشاهنامه باشد وآشنایی بیشتر بااساطیر وفرهنگ ایرانی‌را موجب شود. ونیز این کار بهترین راه تشویق مردم به‌ویژه‌جوانان به‌خواندن شاهنامه است. زیرا خواننـــده ممکن است بادیدن مجلدات چندگانه و انبوهی وعظمت ظاهری وکمّی شاهنامه ویا برخورد باچند واژه نامأنوس ازخواندن آن سر باز زند ولی هنگامی که این داستانهارا با نثری ساده و واژه‌هایی آشنا در برابر خود داشته باشد حتماً خواهد خواند وشاید خواندن همین آثار باعث شود که توجه او به‌خواندن متن اصلی شاهنامه نیز جلب شود.

ازجمله کسانی که به‌بازنویسی شاهنامه پرداخته ودراین‌راه موفق بوده‌اند می‌توان از «محمود کیانوش» یادکرد و از کتابش که بازنویسی بخشی است ازشاهنامه یعنی «ازکیکاوس تاکیخسرو». این کتاب به‌مناسبت جشنواره طـــوس وبه‌همت وزارت فرهنگ وهنر درسه دفتر جداگانه منتشر شده است وسرگذشت کیکاوس‌را شامل می‌شود. نخستین دفتر آن باعنوان «سیاهی» مشخص شده است.

داستان بامرگ کیقباد وبه‌پادشاهـــی رسیدن کیکاوس آغـــاز می‌شود. در روزهـــای نخست پادشاهیش هنگامی که بابزرگان وپهلـــوانان به‌بزم نشسته است رامشگری از دیار مازندران به‌محفل بار می‌یابد و باسرودی خوش وآهنگی دلنواز از مازندران یاد می‌کند. افسون این سرود، اندیشه لشکرکشی به این سرزمین شگفت را در سر کاوس می‌پروراند وسبب می‌شود که بدون توجه به‌پندهای بزرگان لشکررا بدان سوی روانه کند. درجنگ بادیوان مازندران گرفتار می‌شود وسرانجام رستم پس‌از آگاهی به‌رهایی او می‌شتابد و اورا از دام دیوان می‌رهاند. هنوز چیزی ازین ماجرا نمی‌گذرد که اندیشه رفتن به‌دیار هاماوران، کاوس‌را بدان‌سوی می‌کشاند. ازین سفرهم بهره‌اش جز گرفتاری وزندان نیست. باز رستم به‌یاریش می‌شتابد و اورا به‌ایران می‌آورد. ولی اندیشه‌هـــای اهریمنی دست ازسرکاوس برنمی‌دارند. کاوس خشك مغز سبك‌سر اینك به‌فکر تسخیر آسمان افتاده است. تختی می‌سازد وهریك ازچهارپایه آنرا به‌پای عقابی گرسنه می‌بندد. عقابها تخت‌را باخود به‌سوی آسمان می‌برند. سرانجام عقابهای خسته ازپرواز می‌ایستند وتخت به‌زیر می‌آیـــد ودرآمل برزمین می‌افتد. این بار باز رستم به‌جستجو برمی‌خیزد. اورا در بیشه‌ای تك وتنها می‌یابد وباخود به‌ایران می‌آورد. درهمین زمـــان پهلوانی جـــوان ازدیار سمنگان به‌جنگ باایرانیان برمی‌خیزد وکاوس که چاره‌ای برایش نمانده است به‌رستم پناه می‌برد واینك رستم آماده است تاجنگ‌را باجوان سمنگانی یعنی باسهراب آغازکند. داستانی است «پرآب چشم» داستان پدری کـــه فرزنـــدش را می‌کشد بی‌آنکـــه او را بشناسد و زمانی‌هم که ازین راز آگاه می‌شود دیگر پشیمانی‌را سودی نیست. برای بدست‌آوردن نوشدارو دست نیاز به‌سوی کاوس دراز می‌کند ولی کاوس بدنهاد دارو را ازرستم دریغ می‌دارد ومرگ برای همیشه بین سهراب و رستم جدایی می‌افکند. با مرگ سهراب دفتر اول پایان می‌گیرد.

کتاب دوم عنوان «شبگیر» دارد. درآن داستان سیاوش را می‌خوانیم. طوس وگودرزکه به‌مرز توران وایران‌رفته‌اند درآنجا دختر خوبرویی ازخویشان گرسیوزرا می‌یابند واورا باخود به‌نزد کاوس می‌آورند. وازاین دختر است‌که سیاوش زاده می‌شود. کاوس فرزندرا به‌رستم می‌سپارد تاآیین رزم و بزم‌را فراگیرد.

پس‌از آنکه سیاوش جوانی برومند می‌شود به‌همراه رستم از زابلستان به‌درگاه کاوس می‌آید. درینجاست‌که سودابه، زن کاوس، براو فریفته می‌شود. کاوس، سرانجام باگذشتن سیاوش ازآتش به‌بی‌گناهی‌او ایمان می‌آورد. درهمین زمان افراسیاب بالشکری گران به‌سوی ایران می‌آید وکاوس، سیاوش‌را باسپاهی به‌مقابله بااو می‌فرستد ولی خوی بدکاوس، چنان عرصه‌را برسیاوش تنگ می‌کندکه وی ناگزیر به‌سرزمین دشمن پناه می‌برد. پیران ویسه پهلوان تورانی ازو حمایت می‌کند ودردستگاه افراسیاب ارجی فراوان می‌یابد. افراسیاب دخترش فرنگیس‌را به‌زنی به‌سیاوش می‌دهد وبخشی ازکشورش را به‌او می‌سپارد. «گرسیوز» برادر افراسیاب‌که نمی‌تواند شکوه وجلال سیاوش‌را ببیند بدگویی ازاورا آغاز می‌کند و اورا درچشم افراسیاب خوار وبی‌مقدار می‌سازد تاآنجاکه سرانجام به‌فرمان افراسیاب کشته می‌شود. ازین زمان به‌بعد جنگهای زیادی برای کین‌خواهی سیاوش بین ایرانیان و تورانیان درمی‌گیرد. با مرگ سیاوش دومین دفتر هم به‌پایان می‌رسد.

دفتر سوم «آفتاب» نام‌گرفته است.

کیخسرو ازپشت سیاوش، فرزند کاوس، وفرنگیس، فرزند افراسیاب، به‌جهان می‌آید. پیران ویسه برای دور داشتنش ازکین وخشم افراسیاب اورا به‌چوپانی درکوهستان می‌سپارد وپس‌از هفت سال ناگزیر اورا به‌خانه خود می‌آورد.

ازآنسوی، ایرانیان درسوگ سیاوش به‌ماتم نشسته‌اند. رستم از زابلستان می‌آیدوکاوس‌را به‌باد دشنام می‌گیردوسودابه زن بدخوی و فریبگرکاوس‌را می‌کشد. سپاهی می‌آراید وبه‌جنگ افراسیاب می‌شتابد درین جنگ فرزند افراسیاب وگروهی ازتورانیان کشته می‌شوند شش سال رستم و سپاهیان او درتوران بسرمی‌برند بعد به‌ایران برمی‌گردند. پس‌از مدتی گودرز برای پیداکردن کیخسرو روانه توران می‌شود او را می‌یابد وباخود به‌ایران می‌آورد کیکاوس تخت پادشاهی‌را به‌این شهریار نوآیین می‌سپارد. کیخسرو سپاهی‌را به‌سپهداری طوس به‌نبرد افراسیاب می‌فرستد. وی درکلات با «فرود» روبرو می‌شود. فرود فرزند سیاوش ازجریره دختر پیران ویسه است. او آماده است برای جنگ باافراسیاب به‌سپاه برادرش کیخسرو بپیوندد. ولی نادانی‌وخودپسندی طوس‌کار رادگرگون می‌کند. درجنگی‌که بین سپاهیان ایران و فرود درمی‌گیرد فرود کشته می‌شود مادرش‌هم برسر جسد فرزند باخنجر به‌زندگی خود خاتمه می‌دهد. سپاه طوس، پس‌ازآن با سپاه افراسیاب درگیر می‌شود و نبرد به شکست سپاه ایران می‌انجامد. کیخسروکه ازمرگ فرود وشکست سپاه ایران پریشان و اندوهگین است زبان به‌نفرین طوس می‌گشاید. اورا برکنار می‌کند ویك‌چند به‌آبادانی ایران می‌پردازد.

کیانوش بانثری خوب و استوار به‌بازنویسی این بخش ازشاهنامه پرداخته است. چنانکه برمی‌آید نویسنده‌کوشیده است تاواژه‌های تازی‌را بکار نگیرد وفقط ازواژه‌های پارسی و اصیل بهره برد. درین مورد ازخود فردوسی مدد جسته‌است. شاید آوردن نمونه‌ای موضوع را روشن‌ترکند. این چندبیت مربوط به‌داستان رستم وسهراب است جایی است‌که رستم پی می‌بردکه به‌کشتن فرزند دست یازیده است.

چو بشنید رستم سرش خیره گشت
جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
بپرسید زان پس که آمد بهوش
بدو گفت با ناله و با خروش
که «اکنون چه داری ز رستم نشان؟
که‌گم باد نامش زگردن‌کشان»
بدو گفت ار ایدونکه رستم تویی
بکشتی مرا خیره از بد خویی
ز هر گونه‌ای بودمت رهنمای
نجنبید یك ذره مهرت ز جای
چو برخاست آواز کوس از درم
بیامد پر از خون دو رخ مادرم
همی جانش از رفتن من بخست
یکی مهره بر بازوی من ببست
مرا گفت‌که «ین از پدر یادگار
بدار و ببین تا کی آید به‌کار»
کنون کارگر شد که بی‌کار گشت
پسر پیش چشم پدر خوار گشت

صفحه ۷۸ رستم و سهراب چاپ بنیاد شاهنامه

وحالا بازنویسی ابیات یادشده‌را به‌قلم کیانوش‌می‌خوانیم:
«رستم باشنیدن این سخنان، همچون سنگ برجای‌ماند. جهان درچشم او سیاه شد. نیرو به‌یکباره ازتن او گریخت. ازهوش برفت وبرخاك افتاد. هنگامی‌که به‌هوش آمد زاری کنان به‌سهراب نیمه‌جان گفت:

«تو از رستم چه نشانها داری ؟ رستم کیست‌که نامش ازمیان پهلوانان گم باد ! رستم منم ، من‌که نامم فراموش باد! رستم منم ، من که یزدان زال‌را براندوه مرگم بنشاناد» . می‌گفت ومی‌خروشید وموی می‌کند . سهراب ، که‌ازیك سو تلخی مرگ‌را می‌چشید ، ازسوی دیگر باشناختن رستم شکنجهٔ مرگش صد چندان دردناکتر شد . به‌رستم گفت : «اگر تو رستم هستی بدان‌که مرا ، سهراب را ، فرزند خودرا با بدخویی وخیره‌سری کشتی . بارها خواستم‌که ترا بشناسم و خود را به‌تو بشناسانم ، اما مهر تو نجنبید . اکنون بند زرهم‌را بگشای و مهره‌ای‌راکه مادر به‌بازویم بسته است ، ببین . هنگامی‌که او این مهره‌را به‌بازویم می‌بست ، گفت‌که : این یادگار پدر توست . آن‌را بربازو داشته باش ، روزی به‌کار خواهد آمد . دیدم ودیدی‌که چگونه ودرچه هنگام به‌کار آمد» .

خواندن این‌نمونه می‌تواند مارا باشیوهٔ بازنویسی کیانوش آشناکند . جمله‌ها کوتاه و رسا و واژه‌ها اصیلند . به‌ویژه‌که نمونه‌ای ازامانت‌داری‌راهم درکار ایشان می‌بینیم . خیلی‌دقیق اشعاررا جامه نثر پوشانده است .

حسینعلی بیهقی

---

www.KetabFarsi.com

هنرومردم تاکنون کتابهای زیررا منتشر کرده است :

۱ – تاریخچهٔ تغییرات وتحولات درفش وعلامت دولت ایران ازآغاز سدهٔ سیزدهم تا امروز تألیف : یحیی ذکاء – ۲۵۳٤ .

۲ – فهرست مطالب واسامی نویسندگان مجلهٔ هنرومردم ازآبان ۱۳٤۱ تا آبان ۱۳۵۲ – ۲۵۳۲

۳ – ریشه‌های تاریخی امثال وحکم تألیف : مهدی پرتوی آملی – ۲۵۳۳

٤ – گلستان سعدی – تصحیح شدهٔ محمدعلی فروغی آذر ۲۵۳٤

۵ – تاریخ موسیقی نظامی ایران – ازحسینعلی ملاح اردیبهشت ۲۵۳۵

٦ – شاهنامه ازخطی تا چاپی – ازایرج افشار تیر ۲۵۳۵

۷ – هشت بهشت وهفت‌پیکر ــ از دکتر محمد جعفر محجوب مرداد ماه ۲۵۳۵

خوانندگان و ما

توضیحی برمقاله «بازار وکیل»

سردبیر گرامی مجلهٔ وزین «هنر ومردم»

... خانم «فخری بهاری»، درمقاله‌ای زیر عنوان«بازار وکیل»، که در مجلهٔ «هنرومردم» شمارهٔ (۱۶۲) ، سال چهاردهم – فروردین‌ماه ۲۵۳۵ چاپ شده است نوشته‌اند:

«بازار طویل خوش‌طرحی که‌از بهترین آثار کریم‌خان زنداست و هنوز تقریباً سالم و پابرجای درشیراز باقی‌مانده، بنام «بازار وکیل» مشهور است و تصوّر میرود شهریارزند پس از ملاحظهٔ بازار قدیمی لار (از آثار زمان شاه عبّاس کبیر) طرح آن را درشیراز ریخته باشد ...»[۱]

* *

عرض‌کنم که کریم‌خان زند «بازاروکیل» شیراز را از روی بازار طویل و قدیمی «کازرون» (نه‌لار) طرح‌ریزی کرده‌است . این بازار ، که سالها قبل از سلسلهٔ زندیه در «کازرون» بنا گردیده، از «میدان مدرسه» تا «میدان خیرات»[۲] (واقع در محلهٔ بازار کازرون) کشیده شده‌است و شهریار زند در طول سفرهایش به‌این‌شهر ازاین بازار دیدن نموده ، نظیرش را در شیراز بنا کرده‌است . این بازار قدیمی، براثر زلزله یاگذشت زمان روبه‌خرابی رفته، و بعدها بازار جدیدی از سنگ و گچ خالص بجایش بناگردیده، که‌اکنون به «بازار نُو» معروف است. اما آن لطف و زیبائی و سبك معماری گذشته را ندارد . ولی اگر به‌شیوهٔ گذشته بنا می‌شد، یکنفر شیرازی با گذشتن از آن ، خیال می‌کرد از بازاروکیل می‌گذرد چراکه‌بهمان شکل ازبالای شهر به‌طرف پائین‌عمودی و نیز با شیبی مشابه بازاروکیل ساخته شده است.

بازار قدیمی از بازار وکیل قدیم‌تر و زیباتر بوده ، اما بازاری که بعدها شاید در زمان قاجاریه یا اواخر دوران زندیه بجایش بنا شده، هنوز پابرجاست، نه‌تنها مثل گذشته‌نیست بلکه زیبائی «بازار وکیل» را هم ندارد. «بازارنو»، به‌علت خیابان‌کشی ، خیابان « بواسحق»–تقریباًاز شرق به طرف‌غرب شهرکازرون (بطور افقی) ، به‌دوقسمت نامساوی درآمده‌است.

دراینجا به‌عنوان شاهد از دو مدرك قدیم و جدید یاد می‌کنیم:

* مرحوم حاج میرزا محمّدرضاکازرونی ملقب به– «صدرالسّادات» درکتاب خود «آثارالرّضا» که حدود هفتاد سال پیش یعنی در ربیع‌الاول ۱۳۲۷ هجری قمری درچاپخانه سنگی اسلامیهٔ «شیراز» به‌چاپ رسیده، می‌نویسد:

«کازرون ، بازار قدیمی مفصل مطول داشته که «بازار وکیل» نقشه ازآن برداشته...»[۳]

* در سالنامهٔ فرهنگ کازرون نیز آمده‌است:

«درکازرون، چند بازار قدیمی و یك بازار جدیدالبنا که بر روی خرابه‌های بازار قدیمی برپا گردیده است وجود دارد. بازار قدیمی بزرگتر و چنانکه مشهور است «بازار وکیل» شیراز ازروی نقشهٔ آن بناگردیده است»[۴].

با تقدیم احترامات:
کازرون – ۲۷ر۳ر۲۵۳۵
محمّد مهدی مظلوم‌زاده
کازرونی

---

۱ – مجلهٔ «هنر ومردم» ، شمارهٔ (۱۶۲) ، صفحهٔ (۶۰) .
۲ – این میدان امروزه بصورت فلکه‌ای بنام «فلکهٔ شاه» درآمده است .
۳ – «آثارالرضا» ، صفحهٔ (۵۱) .
۴ – این سالنامه از طرف ادارهٔ فرهنگ (آموزش و پرورش) کازرون منتشر گردیده و متعلق به چندسال پیش است .

قسمتی از کاشیکاری سردر مسجد نصیرالملك شیراز

عکس از منصور توکل

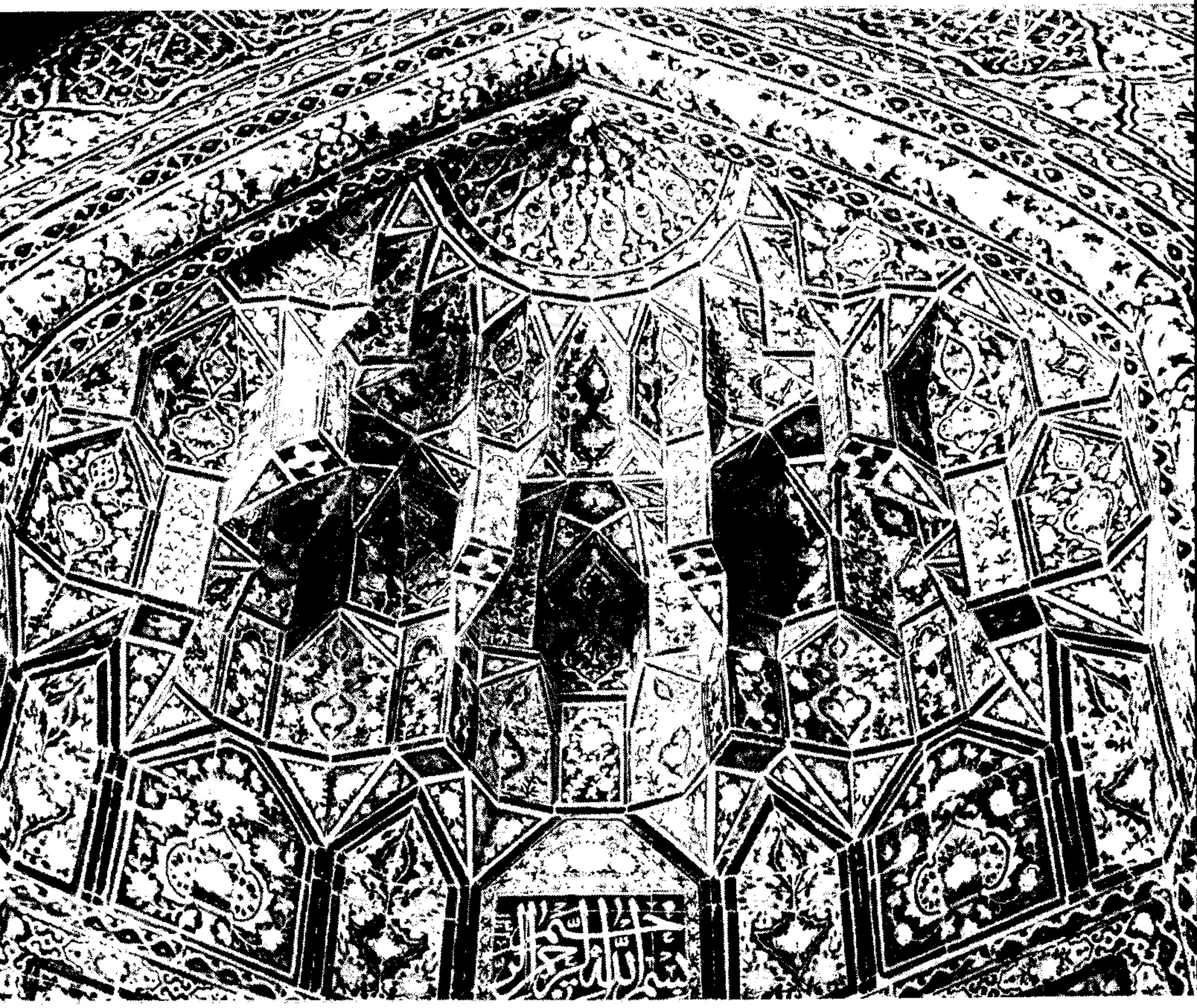

فهرست اسامی نویسندگان و مقالات آنان در مجله هنر و مردم - سال چهاردهم

(از شماره ۱۵۷، آبانماه ۲۵۳۴ تا شماره ۱۶۸، مهرماه ۲۵۳۵)

نام نویسنده	عنوان مقاله	شماره مجله	صفحه
آریانپور ، امیراشرف	گنجینه‌های هنر ایران درآلمان	۱۵۸	۳۱
» »	هنرایران درموزه‌های فرانکفورت	۱۶۷	۲
آزادی ، سیاوش	دانش فرش‌شناسی دراروپا وبرخی ازنکات آن	۱۶۱	۵۵
آل‌علی ، نورالدین	هنرهای ایرانی درمغرب زمین	۱۵۷	۲۱
احمد ، عزیز (مترجم : محمود رجب‌نیا)	شاعران دوران صفوی وهند	۱۶۴	۴۶
اذکائی ، پرویز	بررسی کتاب	۱۵۷	۱۱۴
» »	» »	۱۵۸	۸۰
» »	» »	۱۶۱	۷۴
» »	» »	۱۶۳	۶۵
» »	» »	۱۶۴	۸۷
» »	» »	۱۶۸	۸۰
اشراقی ، احسان	درحاشیه پناهندگی بایزید شاهزاده عثمانی بدربار شاه‌طهماسب	۱۶۴	۱۰
افشار ، ایرج	شاهنامه ازخطی تا چاپی	۱۶۲	۱۷
انصاری ، جمال	دیداری ازشهرقم وپدیده‌های معماری‌آن	۱۶۱	۲۶
بابک‌راد ، جواد	معماری بومی وسنتی جنوب ایران	۱۵۸	۵۹
بختیاری ، حسین	باستانشناسان پرده‌های فراموشی را ازروی بندر سیراف کنار زده‌اند.	۱۶۷	۴۱
برزین ، پروین	جمشید وزندگی افسانه‌ای او	۱۶۲	۷۱
بهاری ، فخری	بازار وکیل	۱۶۲	۶۰
بیهقی ، حسینعلی	مجموعه‌ئی ازترانه‌ها	۱۶۷	۷۱
پرتوی‌آملی ، مهدی	ریشه‌های تاریخی امثال وحکم	۱۶۱	۶۲
» »	» » » »	۱۶۳	۵۹
» »	» » » »	۱۶۴	۸۴
» »	» » » »	۱۶۵ و ۱۶۶	۹۵
» »	» » » »	۱۶۷	۸۲
» »	» » » »	۱۶۸	۷۸
ترابی ، محمد	دقیقی ، شاعرغنائی یا حماسی ؟	۱۶۳	۵۴
تسبیحی ، محمدحسین	وزن شعر امیر خسرو دهلوی	۱۶۸	۴۶

نام نویسنده	عنوان مقالهٔ	شماره مجله	صفحه
حسینی ، مجید	فرش (گفتگو با استاد مجیدحسینی)	۱۵۹	۹۳
حکیمیان ، ابوالفتح	تحقیق پیرامون افسانه «زهره ومنوچهر»	۱۶۶ – ۱۶۵	۴۹
دانش‌پژوه ، محمد تقی	موسیقی‌نامه‌ها (۱۱)	۱۵۷	۹۵
» »	» (۱۲)	۱۵۸	۷۶
» »	» (۱۳)	۱۶۰ – ۱۵۹	۱۰۰
» »	» (۱۴)	۱۶۱	۷۱
» »	» (آخرین قسمت)	۱۶۲	۶۲
راهجیری ، علی	غلامرضا اصفهانی خوشنویس	۱۶۷	۸۴
رضوانیان ، محمدحسن	شاهکارهای معماری وسنگتراشی	۱۶۳	۲۳
روشن‌ضمیر ، مهدی	پوشاك هخامنشیان	۱۶۸	۷
ریاض ، محمد	ادبیات فارسی درشبه قاره هند وپاکستان (۲)	۱۵۷	۶۶
» »	» » » » (۳)	۱۵۸	۶۶
» »	» » » » (۴)	۱۶۰ – ۱۵۹	۷۶
» »	» » » » (آخرین قسمت)	۱۶۱	۶۴
زعیمی ، خسرو	زندگی وکارنامه هنری استاد حسین میرخانی- خوشنویس‌هنرمندمعاصر	۱۶۶ – ۱۶۵	۶۶
سامی ، علی	ویرانه‌های شهر باستانی استخر	۱۵۸	۲
» »	همبستگی مکتب هنری شیراز وتبریز	۱۶۱	۲
» »	معماری ایران درعهد ساسانی	۱۶۶ – ۱۶۵	۲۴
سهیلی خوانساری ، احمد	جلال‌الدین محمدیزدی منجم شاه‌عباس‌بزرگ	۱۶۷	۲۸
شریعت‌زاده ، سیدعلی‌اصغر	نقاره‌خانه آستان‌قدس رضوی	۱۶۶ – ۱۶۵	۱۱۴
شهریارنقوی ، سیدحیدر	استمرار وفرهنگ هنرساسانیان درشبه‌قاره هند وپاکستان (۱)	۱۶۴	۷۳
شهریارنقوی ، سیدحیدر	استمرار وفرهنگ هنرساسانیان درشبه‌قاره هند وپاکستان (آخرین قسمت)	۱۶۶ – ۱۶۵	۱۰۳
صدیق ، مصطفی	گوشه‌هائی اززندگی مردم دهکده سمیّه	۱۵۸	۷۰
محمدی ، بیژن	چهارشنبه سوری دررضائیه	۱۶۱	۷۰
غروی‌اصفهانی ، حسن	علویان درسوریه (همراه با محمدجواد مشکور)	۱۶۳	۲
عروی ، مهدی	قلمرو خاندان رستم	۱۵۸	۱۸
» »	پژوهش درشاهنامه (۱)	۱۶۶ – ۱۶۵	۲
» »	» » (۲)	۱۶۷	۱۶
» »	» » (۳)	۱۶۸	۵۰
فاضل ، محمود	عمامه	۱۵۷	۸
فقیری ، ابوالقاسم	مراسم عروسی درشیراز	۱۶۲	۷۶
فقیه ، نسرین	بندرسیراف	۱۶۰ – ۱۵۹	۱۷

نام نویسنده	عنوان مقاله	شماره مجله	صفحه
قدسی ، منوچهر	میرزامحمدعلی خوشنویس اصفهانی	۱۵۷	۱۰۲
کریم‌زادهٔ تبریزی ، محمدعلی	آقانجف‌علی نقاش‌باشی اصفهانی	۱۶۰ – ۱۵۹	۸۸
کیائی‌نژاد ، زین‌الدین	کشف‌الظنون وشرحی پیرامون بابهای‌آن	۱۶۱	۳۱
گلبو ، فریده	ابیانه ، آتشی بجامانده ازتمدن‌کهن	۱۶۴	۶۱
گلچین معانی ، احمد	شاهکارهای هنری شگفت‌انگیزی ازقرن پنجم‌هجری‌وسرگذشت حیرت‌آورآن	۱۵۷	۴۵
» »	دیداری ازپایتخت ایران درسال ۱۰۸۵ هجری	۱۶۰ – ۱۵۹	۶۸
» »	بازیهای بردوباختی قرن سیزدهم	۱۶۴	۲۸
» »	شاعرانی‌که شاعره شناخته شده‌اند(۱)	۱۶۸	۷۰
گلشنی ، عبدالکریم	نوروز ونوسال درگیلان	۱۶۲	۲
گودرزی ، فرامرز	زندگینامه وکارنامهٔ ادبی طالب‌آملی(۱)	۱۵۷	۳۵
» »	» » » » (۲)	۱۵۸	۴۹
» »	» » » » (۳)	۱۶۰ – ۱۵۹	۴۶
» »	» » » » (۴)	۱۶۱	۳۹
» »	» » » » (۵)	۱۶۲	۴۶
» »	» » » » (۶)	۱۶۳	۲۸
» »	» » » » (۷)	۱۶۴	۶۸
» »	» » » » (۸)	۱۶۷ – ۱۶۵	۸۹
» »	» » » » (۹)	۱۶۷	۷۷
» »	» » » » (۱۰)	۱۶۸	۶۲
لسان ، حسن	شاهنامه خوانی	۱۶۰ – ۱۵۹	۲
» »	قربانی ، ازروزگارکهن تا امروز(۱)	۱۶۶ – ۱۶۵	۱۲
» »	» » » » (۲)	۱۶۷	۶۰
مارتینو ، پیر/مترجم : جلال ستاری	شرق درادبیات قرون ۱۷و۱۸ فرانسه(۲)	۱۵۷	۱۵
» »	» » » » (۳)	۱۵۸	۱۳
» »	» » » » (۴)	۱۶۰ – ۱۵۹	۳۰
» »	» » » » (۵)	۱۶۱	۲۱
» »	» » » » (۶)	۱۶۲	۱۰
» »	» » » » (۷)	۱۶۳	۱۹
» »	» » » » (۸)	۱۶۴	۱۵
» »	» » » » (۹)	۱۶۶ – ۱۶۵	۴۲
» »	» » » » (۱۰)	۱۶۷	۳۲
» »	» » » » (۱۱)	۱۶۸	۳۱
محمودی بختیاری ، علیقلی	میث ، اسطوره ، راز	۱۶۶ – ۱۶۵	۷۰
مشکور ، محمدجواد	فاراب وفارابی	۱۶۱	۱۵

نام نویسنده	عنوان مقاله	شماره مجله	صفحه
مشکور ، محمدجواد	علویان درسوریه (بهمراه حسن‌غروی اصفهانی)	۱۶۳	۲
معصومی ، غلامرضا	عروسی در ایل‌کلهر	۱۶۰ – ۱۵۹	۵۸
» »	معرفی دهکدهٔ باستانی حسنلو وکاوش درتپهٔ باستانی آن	۱۶۳	۳۳
» »	معرفی‌کاشی لاجوردی بانقش عقاب دورهٔ هخامنشی درموزهٔ ایران‌باستان	۱۶۴	۲۱
موسوی ، سیداحمد	زنجان یا شهر عقاب‌ها	۱۶۶ – ۱۶۵	۸۰
» »	گنبد جبلیه	۱۶۸	۷۴
میثاقی مقانی ، ابراهیم خلیل	سیری درآداب مکتب‌خانه	۱۶۶ – ۱۶۵	۹۸
میرجعفری ، حسین	نسخه‌ای ازیك پزشك ایرانی به سلطان سلیمان قانونی	۱۶۰ – ۱۵۹	۳۵
میرشکرائی ، محمد	شاهنامه خوانی ازدید مردمشناسی	۱۶۶ – ۱۶۵	۵۷
نبی‌خان ، احمد/مسعود رجب‌نیا	مسجد دابگران درتتّه ومعماری وتزیینهای آن	۱۶۰ – ۱۵۹	۳۸
ورجاوند ، پرویز	بیش ازاین بافت‌های قدیم شهرها را ویران نکنیم	۱۵۷	۲
» »	چگونه مسجد شاه ازانهدام نجات یافت	۱۵۸	۲
» »	چهلستون‌های پرشکوه بناب	۱۶۲	۵
» »	نقش واهمیت برکه‌ها وآب‌انبارها	۱۶۸	۲
همایونفرخ ، رکن‌الدین	کارنامهٔ هنری هنرمندان همنام : رضا عباسی ، رضا مصورکاشانی ، آقا رضا مصورهروی	۱۵۸	۲۷
هنرفر ، لطف‌الله	اصفهان دردورهٔ جانشینان تیمور	۱۶۲	۶
یادگار یوسفی ، علی	هنر خاتم‌کاری	۱۶۸	۳۷

خدا میداند

دل به سودای تو بسپتیم، خدا میداند وز همه دو گسستیم، خدا میداند

دیده پر خون و دل آتشکده و جان بر کف روز و شب جز تو نجستیم خدا میداند

دوش با شمس خیال تو بدجوئی گفت آرزومند تو هستیم، خدا میداند

بخط العبد الملک الغفار علی رهنما بری تاریخ بیست و ششم شهریور ماه ۳۵

www.KetabFarsi.com